

# جستار ما

در باره زبان ادب و فرهنگ تاجیکستان

تألیف

محمد جان شکوری بخارایی

بکوشش

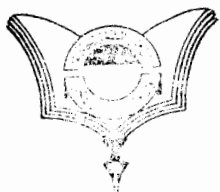
دکتر مسعود میرشاهی



۲۲۵۰ تومان

شماره: ۶-۱۲۲-۳۳۱-۹۶۲

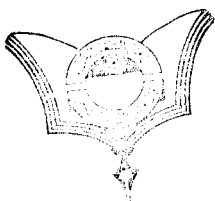




تاسیس ۱۳۷۶  
کتابخانه تخصصی ادبیات

# جستارها





تاسیس ۱۳۷۶  
کتابخانه تخصصی ادبیات

# جستارها

دربارهٔ زبان، ادب و فرهنگ تاجیکستان

تألیف

محمد جان شکوری بخارایی

بکوشش

دکتر مسعود میرشاهی



انتشارات اسامیر

۳۶۱

فهرست‌نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

|                                                                                                              |           |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------|
| شکوروف، محمدجان، ۱۹۲۶ -                                                                                      | م.        |
| Shukurov, Mukhammad Zhon Shariforich.                                                                        |           |
| جستارها: درباره زبان، ادب و فرهنگ تاجیکستان / محمدجان شکوری بخارایی؛ به کوشش میرشاهی. - تهران: اساطیر، ۱۳۸۲. |           |
| ۱۹۹ ص. (انتشارات اساطیر ۳۶۱)                                                                                 |           |
| ISBN 964-331-042-6                                                                                           |           |
| فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.                                                                             |           |
| کتابنامه به صورت زیرنویس.                                                                                    |           |
| ۱. ادبیات تاجیکی -- تاریخ و نقد. ۲. شعر تاجیکی. ۳. ادبیات عامه تاجیکی. ۴. تاجیکستان -- تاریخ.                |           |
| الف. میرشاهی، مسعود، گردآورنده. ب. عنوان.                                                                    |           |
| ۵ ج ۸ ش / PIR ۹۰۵۹                                                                                           | ۸/۹ تج    |
| کتابخانه ملی ایران                                                                                           | ۸۲-۹۹۴۷ م |



انتشارات اساطیر

جستارها

تألیف: محمدجان شکوری بخارایی

به کوشش: دکتر مسعود میرشاهی

چاپ اول: ۱۳۸۲

حروفچینی: نصیری

لیتوگرافی و چاپ: دیبا

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴-۳۳۱-۰۴۲-۶

حق چاپ محفوظ است.

نشانی: میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰

تلفن: ۸۳۰۰۱۴۸، ۸۸۲۱۴۷۳ نمایر: ۸۳۰۱۹۸۵

## فهرست مندرجات

|                                                      |     |
|------------------------------------------------------|-----|
| □ پیشگفتار.....                                      | ۷   |
| سرزمین و مردم تاجیک.....                             | ۷   |
| تاجیکستان کشور مزدائی ها.....                        | ۸   |
| گذری بر تاریخ تاجیکستان.....                         | ۹   |
| ۱. نگاه عمومی به ادبیات تاجیکی سده بیستم.....        | ۱۹  |
| ۲. سرنوشت فارسی تاجیکی ماوراءالنهر در سده بیستم..... | ۵۱  |
| ۳. از معارف پروری تا به چنگیزپرستی.....              | ۹۱  |
| ۴. نوشته‌های صدر ضیا و اهمیت تاریخی آن‌ها.....       | ۱۲۷ |
| ۵. صدرالدین عینی، روشنگر بزرگ تاجیک.....             | ۱۴۵ |





## پیشگفتار

### سرزمین و مردم تاجیک

آنچه امروزه تاجیکستان<sup>۱</sup> نامیده می‌شود کشوری است که بعد از انقلاب روسیه در سال ۱۹۲۵ در آسیای میانه ایجاد شده است که حدود ۱۴۷ هزار کیلومتر مربع مساحت و شش میلیون نفر جمعیت دارد. این کشور، از شمال به قرقیزستان و ازبکستان، از خاور به چین، جنوب به افغانستان و باختر آن به ازبکستان محدود می‌شود.

در تاجیکستان اقوام گوناگونی از جمله تاجیکی‌ها، قرقیزستانی‌ها، ازبکی‌ها و روس‌ها زندگی می‌کنند. تاجیکی‌ها مردمی ایرانی‌نژاد هستند که به فارسی دری سخن می‌گویند و به خط سیریلیک می‌نویسند. قوم تاجیک فقط محدود به سرزمین تاجیکستان کنونی نیست، حدود ۵۰٪ مردم ازبکستان را تاجیکی‌ها تشکیل می‌دهند که در شهرهای سمرقند، خیوه و بخارا ساکنند. تاجیکی‌های افغانستان شاید تعدادشان به اندازه تاجیکی‌های مقیم تاجیکستان باشند.

در حقیقت سرزمین تاجیکستان بزرگتر از تاجیکستان امروزی است. تاجیکستان در دامنه غربی رشته کوه هندوکش قرار دارد و سرزمینی است کاملاً کوهستانی که رودهای پرآب و باجوش و خروش فراوانی در آن روان است.

مردم تاجیکستان بیشتر به کشاورزی و به ویژه کشت پنبه اشتغال دارند. تاجیکستان بیشتر سنی مذهب هستند، گروه اندکی نیز شیعه. سنی‌ها از شاخه حنفی و شیعه‌ها از شاخه اسماعیلی هستند.

---

۱. در این مقدمه سعی شده است به گونه‌ای بسیار ساده به تاجیکستان اشاره شود. از خوانندگان خواهش می‌شود برای آگاهی بیشتر به کتاب‌های مربوط به تاجیکستان مراجعه نمایند. م.م

پایتخت تاجیکستان شهر دوشنبه است که در محل دوشنبه بازار قدیمی ساخته شده است و جمعیت آن حدود ششصد هزار نفر است. شهر بزرگ دیگر تاجیکستان خجند نام دارد که کمال الدین خجندی شاعر معروف سده هفتم هجری از آن دیار است.

در تاجیکستان چندین بنیاد فرهنگی و مؤسسه دانشگاهی وجود دارد. بزرگترین کتابخانه آن دیار فردوسی و دانشکده پزشکی آن ابن سینا نام دارد.

### تاجیکستان کشور مزدائی‌ها

در فصل سوم زند اوستا آمده است که ساکنان فرارودان (= ماوراءالنهر) را آریائی‌های شاخه ایرانی تشکیل داده است. نیاکان تاجیکان از پیروان مزدا و گویش‌های گوناگون باختری، سغدی، خوارزمی و سکایی داشته‌اند. تاجیکان معتقدند که زرتشت در منطقه تاجیکستان متولد شده است و این منطقه از آسیای میانه توسط اهورامزدا آفریده شده است.

ساکنین دره زرافشان و بلخ را مدت زیادی زردشتیان تشکیل می‌داده‌اند که دوران درخشانی نیز داشته‌اند. بطوریکه در زمان تازش تازیان، وقتی که تازیان به بلخ رسیدند شهر را آن‌چنان آباد یافتند که به آن نام مادر شهرها را دادند.

در مورد واژه تاجیک و اینکه چه ریشه‌ای دارد، فراوان بحث شده است. طبق داده‌های صدرالدین عینی و مجتبی مینوی، تاجیک واژه‌ای است که فرهنگ و باورهای قدیمی مردم این سرزمین را بیان می‌کند. از قدیم‌الایام زینت «سر» در نزد مردم این سرزمین اهمیت فراوان داشته است و این زینت به صورت کلاه و یا کلاه آرایشی (تاج) بوده و اکنون نیز هست و اینان با داشتن چنین سنتی خودشان را تاجیک می‌گفته‌اند. کلمه تاجیک هم‌ردیف و هم‌معنای آزادگان و دهقانان می‌باشد. به زبان امروزی تاجیکی، تاجیک به معنای تاجدار عالی تبار است. برگشت و تکیه به این کلمه در زمان تازش تازیان بیشتر بود. از آنجا که این مردم طرفدار زرتشت بوده‌اند، در برابر اهل عمامه که همان تازیان و یا طرفدارانشان بوده‌اند خود را اهل

تاج می‌نامیدند، در آن زمان مسلمانان عمامه بر سر و مسیحیان صلیب به همراه داشتند.

## گذری بر تاریخ تاجیکستان

ساکنان قدیمی آسیای میانه را در جنوب شاخهٔ ایرانی نژاد آریایی تشکیل می‌دادند که به زبان هند و اروپایی صحبت می‌کردند و در دره‌های بزرگ و سرسبز این منطقه اسکان داشتند. در استپ‌های شمالی آسیای میانه گروه‌های دیگری ساکن بودند که دارای زندگی ایلی و دائماً بر حسب تغییرات آب و هوا جابه‌جا می‌شدند. گویش اینان به زبان دیگری بود و به نژاد آریایی نیز تعلق نداشتند. افراد جنوبی پیرو زرتشت و افراد شمالی مذاهب قبیله‌ای خودشان را که نوعی بت پرستی بود داشتند. کم‌کم بودائیسیم نیز جزو مذاهب آسیای میانه شد و عده زیادی از تاجیکان پیرو مذهب بودا شدند. بعد از آن مسیحیت و مانویت نیز در آن منطقه طرفدار پیدا می‌کند.

نخستین دولت‌هایی که در این منطقه شکل گرفتند باختری‌ها و سغدی‌ان بودند اولی در جنوب کوه‌های حصار و در کنار آمودریا و سغدی‌ان در درهٔ زرافشان قرار داشتند.<sup>۱</sup> از جمله نواحی که زیر سلطهٔ داریوش بود و در سنگ‌نبشته‌های بیستون آمده است خوارزم، باختران و سغد را می‌شود نام برد.

در نیمهٔ اول سدهٔ چهارم پیش از میلاد، نیروهای اسکندر به ناحیهٔ فرارودان می‌رسند و این منطقه به حاکمیت دولت مقدونی درمی‌آید. از سه هزار سال پیش از میلاد، سغدی‌ها و باختری‌ان که در این نواحی زندگی می‌کرده‌اند به کشاورزی و دامداری اشتغال داشته‌اند و تاجیکان امروزی فرزندان آنانند. از بس که آسیای میانه از نظر جغرافیایی وضع نامناسبی دارد، سغدی‌ان و باختری‌ان بارها مورد هجوم و تاخت و تاز اطرافیان قرار گرفته‌اند. گاهی پیروز شده‌اند و گاهی شکست خورده‌اند.

۱. برای آگاهی بیشتر در تاریخ باستانی تاجیکستان مراجعه شود به تاجیکستان در آئینهٔ تاریخ، از آریان تا سامانیان جلد ۱ و ۲. امام علی رحمانوف، دوشنبه، عرفان، ۲۰۰۲.

مقدونی‌ها، تازیان، مغول‌ها و بالاخره در سال‌های اخیر روس‌ها در این سرزمین حکمفرمایی کرده‌اند.

تسلط تازیان در این منطقه طولانی نبوده است ولی در همان مدت کم به زور فرهنگشان را در آن منطقه چیره کردند و سبب شدند که بیشتر آداب و رسوم دیرینه این مردم در طی زمان در مناطق غیرکوهستانی ناپدید شود.

آسیای میانه همچنین چهارراه تجارتی بین اروپا و چین، سیبری و هند بوده است. در حدود هزار سال پیش در سرزمین سفغدیان و باختریان دوباره حکومت تاجیکان شکل می‌گیرد و سامانیان حاکمیت منطقه را در دست می‌گیرند. آن‌ها برای اولین بار، بعد از دو قرن سکوت که گویش فارسی به فراموشی سپرده شده بود، دوباره این گویش را که گویش نیاکانشان بود، زنده می‌کنند. شاعرانی مانند رودکی و پسرین‌تر فردوسی را پرورش می‌دهند. بلعمی و مصعبی متولد می‌شوند. ابوعلی سینا بزرگترین چهرهٔ درخشان فرهنگ ایران و بعدها ناصر خسرو در چنین گلزاری پدید می‌آیند. بعد از سامانیان، سلجوقیان، قراخانیان و بالاخره مغولان بر این سرزمین چیره می‌شوند و برای همیشه به دوران طلایی فرهنگ تاجیکی این ناحیه خاتمه می‌دهند. پس از تیموریان، ازبکی‌ها حاکم این سرزمین شده تا اینکه در سال ۱۸۶۸ روس‌ها حاکم مطلق آسیای میانه شدند.

پس از انقلاب کمونیستی در شوروی و شکست روسیه تزاری، در تابستان ۱۹۲۴ کمیتهٔ حزب کمونیست دوشنبه حاکمیت بخارای شرقی (تاجیکستان کنونی) را به دست می‌گیرد. در زمستان همان سال به این منطقه نام تاجیکستان داده می‌شود و از بخارای غربی (که قسمت دیگر مردم تاجیک‌نشین است) جدا می‌شود و بخارای غربی جزو خاک ازبکستان می‌ماند.

از آنجا که دو شهر سمرقند و بخارا که دو شهر بزرگ تاجیکان است، طبق تقسیم‌بندی‌های سیاسی جزو خاک تاجیکستان نمی‌شود، ناچاراً جای دیگری پیدا نمی‌شود که پایتخت گردد مگر یک روستای آباد که در آن دوشنبه بازار صورت می‌گرفته است. در ۱۵ مارس ۱۹۲۵ کشور تاجیکستان به وجود می‌آید که پایتخت آن شهر دوشنبه می‌شود و عجیب است! مردمی که پنج هزار سال تاریخ دارند به



اجبار پایتختشان شهری می‌شود که تاکنون یک سده از سنش می‌گذرد و نام و نشانی از این شهر در هیچ داده‌ای نیامده است.

کشورهای آسیای میانه، ازبکستان، قرقیزستان، قزاقستان، ترکمنستان و تاجیکستان در دوران حکومت استالین به گونه‌ای مرزبندی می‌شوند که هویت فرهنگی باشندگانشان را دربر نمی‌گیرد. در این کشورها از جمله تاجیکستان، پس از فروپاشی شوروی ناخواسته زمینه اعلام استقلال فراهم شد. در نتیجه تاجیکستان به عنوان یک کشور مستقل ۹ سپتامبر جزوی از کشورهای جهان شد.

هنوز برنامه‌های بازسازی تاجیکستان برای پس از استقلال آماده نشده بود که به ناگاه سرنوشت به پایش دام انداخت، کشوری که می‌خواست با توجه به میراث نیاکانش به آرمان‌های گذشته‌اش دست یابد و آرمان‌های فرهنگی و تاریخی خود را بازباید، دچار دسیسه‌های کشورهای همسایه شد. با همه اینها پس از چندین سال درگیری داخلی پیروزمندانه هویت ملی خود را بازیافت و جای پای خود را در جهان پیدا نمود.

ملت تاجیک تشخیص می‌دهد که برای بازسازی فرهنگی اولین گام اینست که دُر درِ خوار نگردد و زبان تاجیکی دوباره «باید» زبان رسمی تاجیکستان شود.<sup>۱</sup> بدین منظور در سال ۱۹۸۸ در تاجیکستان مبارزه دامنه‌داری برای رسمی کردن این زبان توسط روشنفکران تاجیک و به سرکردگی استاد محمدجان شکوری آغاز گردید. در سال ۱۸۹۸ گروهی شامل متخصصین زبان و حقوقدانان تاجیک لایحه‌ای را ترتیب داده و برای بررسی عمومی در مطبوعات به چاپ رساندند که در آن تأکید شده بود زبان تاجیکی زبان رسمی دولت خواهد شد. بالاخره در ۲۲ ژوئیه ۱۹۸۹ شورای عالی تاجیکستان قانون زبان را تصویب کرد و به قانون اساسی جمهوری هم ماده‌ای علاوه نمود که زبان دولتی جمهوری تاجیکستان زبان تاجیکی خواهد بود. بدین‌گونه زبان تاجیکی دوباره در این دیار رسمیت پیدا می‌کند. مهلت

۱. برای آگاهی بیشتر ر. ک به کتاب «انسانگرایی آموزش و زبان ملی» محمدجان شکوری بخارایی، دوشنبه، ۱۳۸۱.

اجرای قانون زبان در سال ۱۹۹۶ بوده است و قرار شده است که از این پس تمام زمینه‌ها برای گسترش کامل زبان تاجیکی در تاجیکستان فراهم آید.

با وجود برنامه‌های دولتی، حرکت جایگزینی زبان تاجیکی - فارسی در میان باشندگان تاجیکستان به کندی جریان دارد. با همه اینها، آشکار است که حکومت به صورت جدی بر مسئله زبان تأکید دارد بطوری که امام علی رحمانوف رئیس جمهور تاجیکستان در نوروز ۲۰۰۱ بر این امر اساساً تأکید می‌کند و می‌گوید «مسئله رشد زبان ادبی، پاکیزگی زبان، تعلیم و آموزش زبان مادری و زبان‌های خارجی، در مجموع سیاست حکومت جمهوری تاجیکستان را در زمینه زبان تشکیل می‌دهد.»

نیاکان نزدیک تاجیکستان پارت‌ها بودند که زبان آن‌ها پارتی یا پارسی بود. اعراب، ممالک شرقی شبه‌جزیره عربستان را فارس نامیدند (پ در الفبای عرب وجود ندارد) و بدین صورت زبان پارسی، فارسی شد. زبان تاجیکی که نام دیگر زبان فارسی است توسط آریان‌های آسیای میانه استفاده می‌شد. زبان‌های دیگر مانند سغدی، باختری، خوارزمی، نیز در این سرزمین‌ها وجود داشت. که از شاخه زبان‌های ایرانی بودند و متأسفانه از بین رفتند. معدودی از زبان‌های قدیمی در سغد قدیم (یغناپ) به نام زبان یغنابی و در کوهستان‌های یغناپ و پادمیر مانده‌اند که هنوز هم مورد استفاده باشندگان یغنایی و پامیری قرار می‌گرفته‌اند از جمله زبان‌های پامیری شغنایی، امیشکاشیمی، یزغلامی، واخانی و... را می‌توان نام برد. این زبان‌ها محلی هستند و از نظر زبان‌شناسی به ویژه مطالعه زبان‌های هندواروپایی دارای اهمیت فراوانی هستند.

آثاری از زبان‌های سغدی - خوارزمی تا قبل از تازش تازیان در آسیای میانه مانده بود. متأسفانه بعد از حمله آن‌ها و سوزاندن کتابخانه‌ها و آثار نگارشی، این دو به کلی ریشه کن شدند و اکنون مورد استفاده نیستند. با اینکه بعد از هجوم اعراب زبان عربی جانشین گویش‌های ایرانی می‌شود ولی پس از مدتی زبان تاجیکی (دری - فارسی) دوباره بر ایران زمین پخش می‌شود. در سایر نقاط ایران واژه‌های عربی فراوان با فارسی آمیخته می‌شوند ولی در تاجیکستان گویش دری از این

دستبرد، منزّه می ماند.

تاجیکان در زمان قدیم با خطوط مختلفی می نوشتند خط پانوی، خط اوستائی، خط سفدی و... و تمام گویش های مختلف با خط های ویژه به خود نوشته می شدند!

متأسفانه طریقه نوشتن نیز در تاجیکستان فراوانی دارد. پس از تازش تازیان خط های نامبرده برای همیشه از بین می روند. و ایرانیان تغییراتی در خط کوفی داده و آن را استفاده می کنند. مدت درازی تاجیکان به خط فارسی - عربی می نوشتند تا اینکه در سال ۱۹۲۹ خط فارسی عربی تبدیل به خط لاتینی می شود. به ناچار ملت تاجیک همه چیز را از سر می گیرند بطوری که نسل های بعدی حتی قادر به خواندن نوشته های نیاکانشان نیستند. از بخت بد برای سومین بار خط در تاجیکستان دگرگون می شود و آن ها مجبور می شوند که به سیریلیک (خط روسی) بنویسند.

به گفته استاد شکوری، در مدت اندکی تاجیکان دوباره بی سواد می شدند. چنین پدیده ای باعث شده است که نوشته های نویسندگانی قدیمی مانند رودکی، فردوسی، ابن سینا، جلال الدین بلخی، ناصر خسرو، کمال الدین خجندی، عبدالرحمان جامی... و یا تاجیک گویانی مانند سعدی، حافظ و... را باشندگان تاجیکستان نتوانند بخوانند. دولت مرکزی هم توانایی چاپ این داده ها را به خط سیریلیک ندارد و اگر هم داشته باشد به دلایلی نمی تواند روی این مسئله سرمایه گذاری کند. در چنین شرایطی یک تاجیکی و یک ازبکی به همان اندازه در مورد آثار نیاکانشان کورسوادند که یک نفر روسی، درباره آن ها. چون هر دفعه آن ها باید ترجمه نوشته اعقابشان را بخوانند. در نتیجه، هیچ وقت یک تاجیک نشانه ای ندارد که به گذشته اش افتخار کند.<sup>۱</sup> تمام دانشمندان تاجیکی که در سمرقند و بخارا و خجند... زندگی می کرده اند به فارسی می نوشته اند. اکنون سمرقند و بخارا جزو

۱، خوشبختانه در سال های اخیر دولت تاجیکستان برای شناخت هویت ملی کوشش های فراوان نمود و امروزه در تاجیکستان وحدت ملی افتخار تاجیکی هاست.

خاک ازبکستان است و نهایتاً این دانشمندان در نزد ازبکی‌ها ازبکی قلمداد می‌شوند. چگونه ممکن است که مثلاً ازبکستان موافق این باشد که خط فارسی دوباره به تاجیکستان و یا به ازبکستان برگردد؟ اگر این چنین شود فرزندان تاجیکستان و ازبکستان خواهند دانست که دانشمندان سمرقند و بخارا ازبکی نوشته‌اند بلکه تاجیکی نوشته‌اند. ازبکی نبوده‌اند بلکه تاجیکی بوده‌اند که تاجیک‌اند.

آیا مردم سمرقند و بخارا و تاجیکستان امروزی می‌دانند که ایرانیان از خط و زبان نیاکان آن‌ها استفاده می‌کنند ولی آن‌ها حتی قادر نیستند که نوشته نیاکانشان را بخوانند؟ برای اینکه هوای تاجیکستان بزرگ به سر تاجیکان نزنند. بلافاصله بعد از استقلال تاجیکستان بلوا به پا شد بهانه شد که در تاجیکستان اسلام خواهد آمد [سایه ایران و افغانستان این بهانه را حادثه‌تر کرد] و جنگ بین شهرها آغاز شد و سرانجام این ملت خفته و کوفته همچنان در آشوب خفته ماند و بدین‌گونه تاجیکی‌ها درگیر و دار دشواری‌های داخلی خود ماندند.

در حال حاضر، اینکه تاجیکی به چه خطی بنویسد، به صورت مشکل بزرگی برای چهارمین بار مطرح است.

برای پیشبرد فرهنگی و بازسازی فرهنگ نیاکان، گروهی از روشنفکران از جمله استاد سیف‌الدین و محمد عاصمی که عضو آکادمی علوم تاجیکستان بود انجمنی را تشکیل داده‌اند و آنرا پیوند نامیده‌اند. تشکیل این انجمن قدم مهمی در عادی کردن روابط بین روشنفکران تاجیکی و آن‌هایی که در ایران و افغانستان و سایر کشورهای جهان زندگی می‌کنند، می‌باشد.

این انجمن برای اولین بار تاجیک‌دوستان کشورهای مختلف را در سپتامبر ۱۹۹۲ در شهر دوشنبه گرد آورد. استاد عاصمی در این مورد با خبرنگار پیوند (مجله‌ای که در تاجیکستان به خط فارسی منتشر می‌شود) چنین پاسخ می‌دهد: ... مقصد از تأسیس «پیوند» همین پیوند کردن زنجیر گسسته، ارتباط گرفتن با عالم فارسی زبانان بود. ما به هر وسیله سعی می‌نمودیم که همه یاران خود را در

اقصای عالم پیدا کنیم...

به پرسش به اینکه «آیا به انجمن همه دعوت شدگان آمده‌اند؟» می‌گوید: متأسفانه نه، ما از ممالک گوناگون دنیا بیش از چهارصد نفر را دعوت نموده بودیم. اما وضع متشنج سیاسی در جمهوری ما که امروز به نظر می‌رسد، مانع شد. در پرسش به اینکه «مهمانان از تاجیکستان، از انجمن، از مردم ما چه تأثرات با خود بردند؟» می‌گوید:

امیدوارم که همه آن‌هایی که امروزها در انجمن بین‌المللی تاجیکان شرکت کرده‌اند و از جمهوری ما دیدن نمودند یگان ذره پشیمان نباشند. آدم در کجایی نباشد، همیشه یاد وطن، یاد زاد و بوم اجداد می‌کند. برخی از مهمانان از این پیشتر هم به تاجیکستان آمده بودند. اما بیشترین آن‌ها بار نخست به این سرزمین پای نهادند. آن‌ها به آرزوی دیرینه خود رسیدند. ارواح گذشتگان خود را شاد نمودند. آن‌ها از این به بعد خواهند دانست که در روی زمین دولتی هست به نام تاجیکستان که خانه امید آن‌هاست...

در پرسش به اینکه «تأثرات خود شما استاد از این رویداد بزرگ چگونه است؟» می‌گوید:

... جمع آمدن آن‌ها دلیل آنست که آن‌ها جمهوری ما را پذیرفتند، به فردای نیک آن اعتماد دارند. انجمن می‌توان گفت که زمینه‌ای گذاشت برای بنیاد یک فضای مشترک معنوی به عالم پارسی‌زبانان و همه فارسی‌زبان‌هایی که در سراسر جهان هستند. ما تاجیکان به عالم بیش از ۱۰۰ میلیون نفره ایرانی نژاد با سیمای خود، با علم و فرهنگ، با موسیقی و آهنگ، با گویش گوشنواز خود وارد می‌شویم.

بیشتر شرکت‌کنندگان این انجمن را ایرانیان و افغانستانی‌ها تشکیل داده بودند. در آن اکبرشاه اسکندروف، سرپرست شورای عالی تاجیکستان، بر یگانگی همزبانان تأکید می‌کند. آقای خداپردی، وزیر امور خارجه وقت، تاجیکستان را خانه همه تاجیکان و فارسی‌زبانان خواند، شرکت‌کنندگان از وضع تاجیکان پاکستانی، ادبیات ایران در تبعید، سهم مردم ایرانی در تمدن انسانی، وحدت تاجیکان افغانی و تاجیکستان سخن می‌رانند و بالاخره در پایان جلسه در آخرین روز اساسنامه

انجمن تصویب می‌شود و با سخنرانی محمد عاصمی رئیس انجمن پیوند کار انجمن پایان می‌یابد.

ادبیات فارسی در فرارودان از زمان سامانیان به بعد ویژگی‌هایی را دارد که فارسی سایر مناطق ایران زمین فاقد آنست. به گفته استاد شکوری، این اختلاف از گویش مردم این سرزمین که یکی از گویش‌های اصیل و پاکیزه فارسی است، سرزده است. ساده‌گویی و بی‌تکلفی، کم به کار گرفتن کلمات عربی، خصوصاً جمع شکسته از بهترین خصوصیات فارسی آسیای میانه است و این ویژگی‌ها به فارسی هند و پاکستان و حتی زبان اردو نقش گذاشته است. در آثار نویسندگان این منطقه که پس از قرن پانزده میلادی آمدند، در نوشته‌های زین العابدین و اصفی، عبدالرحمان مشفق، میرعابد سیرا، احمد دانش، عبدالرئوف فطرت، شریفجان مخدوم ویژگی‌های فارسی تاجیکی بیشتر ظهور کرده است.

پدر زبان تاجیکی صدرالدین عینی (۱۸۷۸-۱۹۵۹م) بود از جمله کارهای او داستان‌های آدینه یا سرگذشت یک تاجیکی کم بغل (فقیر)، واخوانده و غلامان است. یادداشتهای صدرالدین عینی که خاطرات کودکی و دوران نوجوانیش است در تهران به کوشش سعیدی سیرجانی توسط انتشارات آگاه منتشر شده است. فرد دیگری که در بنیانگذاری ادبیات تاجیکی معاصر نقش مهمی را دارا می‌باشد، ابوالقاسم لاهوتی می‌باشد. او در سال ۱۸۸۷ در کرمانشاه ایران زاده شد و به دلیل سیاسی به شوروی می‌رود. در سال ۱۹۲۵ در دوشنبه ساکن می‌شود.

وی یکی از بنیانگذاران اتحادیه نویسندگان تاجیکستان بود (۱۹۳۲) و مدتی بعد پست دبیر اول این بنیاد را به عهده داشت. او در اشعارش بیشتر مشکلات جامعه را بیان می‌کند. در ادبیات نوین تاجیکی، تورسن زاده و عبیدرجب نیز نقشی به سزا داشته‌اند. دانشمندان ایرانی چون سعید نفیسی و پرویز ناتل خانلری نیز نقش موثری را در پیشبرد ادبیات فارسی در تاجیکستان ایفا کرده‌اند.

امروزه ما ایرانیان افتخار می‌کنیم که کشور دوست و برادر، تاجیکستان در کنار

ماست. کشوری که می‌تواند در تمام زمینه‌ها، از جمله زبان، ادب و فرهنگ بر گنجینه دانش ما بیفزاید و به همین جهت است که برای شروع کار، لازم است به گوشه‌هایی از این علم و دست‌اندرکاران آن در این سرزمین تازه استقلال یافته آشنا شویم و جستارهایی که در این کتاب آمده است بدان منظور است.

محمدجان شکوری بخارایی، عضو فرهنگستان علوم تاجیکستان و ایران از جمله استادان نادر در زبان، ادب و فرهنگ در تاجیکستان می‌باشد. همکاری مستقیم او با ادیبان ایرانی می‌تواند نمادی برای شروع ساختار یک فرهنگستان بین کشورهای فارسی‌زبان و بالاخره زبان‌های از خانواده ایرانی را آماده نماید که شامل فرهنگ نهایی زبان‌های فارسی، پشتو، کردی، آذری، لری، گیلکی، - بلوچی و... باشد.

برای رسیدن به این هدف که ایرانیان درون مرزی باید پرچمدار آن باشند. لازم است همکاری بین ادیبان ایرانی، تاجیکی و افغانی برای هم فهمی در بخش‌های ادبیات و فرهنگ و سپس با همکاری فرهنگ نهایی این کشورها رشته‌های گوناگون، مانند پزشکی، فنی، هنر و... به گونه‌ای فراهم شود که واژه‌های نوین در تمام این سه کشور همگن و یکنواخت گردد. سپس همکاری متخصصین ادبیات و فرهنگستان رشته‌های غیرادبی فراهم آید تا واژه‌های نوین بر پایه پی‌نوشت‌های دانش‌های گوناگون همگام پیشنهاد و به تصویب نهایی فرهنگستان برسد و همه ساله در اختیار جهانیان قرار گیرد.

مسعود میرشاهی





۱

نگاه عمومی به  
ادبیات تاجیکی سده بیستم



در اثرهای ادبیات‌شناسان شوروی، از جمله در نوشته‌های ادیبان تاجیک بارها تاکید شده است که پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م، یعنی سال‌های بیست و سی و بعد آن در ادبیات فارسی ماوراءالنهر، یعنی در ادبیات تاجیکی دیگرگونی‌های کلی روی داد و تفکر بدیعی دیگر شد. این عقیده اساس جدی دارد. در حقیقت در قرن ما ادبیات از بیخ و ریشه دیگر شد. و بسیاری از این دیگرگونی‌ها پیش از انقلاب سال ۱۹۱۷، از اول سده آغاز یافته بود. صدرالدین عینی در کتاب «نمونه ادبیات تاجیک» گفته بود: «هرچند احمد - مخدوم دانش در باب ادبیات منثوره خیلی راه نو و اسلوب تازه را با الهام‌دها و استعداد فطری خود ایجاد کرده، لیکن این روش تا ۱۹۰۵ م، یعنی انقلاب نخستین روسیه شایع نشده بود. وقتی که انقلاب مذکور به وقوع آمده، آمد شد روزنامه‌جات و کتاب‌های تازه در بخارا و ترکستان عمومیت گرفت، صاحب قلمان تازه‌نویس هم جا - جا سربرآوردند. بنابراین ما سر تاریخ ادبیات نو تاجیک را ۱۹۰۵ قرار داده‌ایم»<sup>۱</sup>.

این فکر صدرالدین عینی درباره دوره‌بندی ادبیات تاجیکی خیلی مهم است. در حقیقت محض از آغاز سده بیست مضمون و شکل ادبیات به سرعت دیگر شدن گرفت. نه این که یک دو اثر خُرد، بلکه چندین اثر مهم به وجود آمد که راه و روش نوی در ادبیات هزارساله ما گشاد. محض سفرنامه میرزاسراج حکیم سراجی «تُخَف اهل بخارا» (۱۹۰۹) یکمین اثرهای عبدالرؤف فطرت «مناظره» (۱۹۱۰) «بیانات سیاح هندی» (۱۹۱۲) «رهبر نجات» (۱۹۱۵) مجموعه شعرهای او «صیحه» (۱۹۱۶) مثنوی‌های سیداحمد خواجه صدیقی عجزی «مرأت عبرت» (۱۹۱۳) و «انجمن ارواح» (۱۹۱۳) مجموعه‌های شعرهای غنایی اجتماعی او «گنجینه»

حکمت» (۱۹۱۳) «عین‌الادب» (۱۹۱۶) سرودهای تاش خواجه اسیری، نظم و نثر صدرالدین عینی، نثر صدررضیا، نوشته‌های اجتماعی و سیاسی محمود خواجه بهبودی و غیره بودند که از نیمه دهه یکم قرن تا آخر دهه دوم ادبیات را آب و رنگ نوی دادند.

نخست دایره موضوعات دیگر شد و بگفت استاد عینی «موضوع ادبی به اعتبار عمومیت: وطن، ملت، دین، علم و معارف بوده، تشویق به مقابل حکومت مُستَبده ضمناً هجوم به علما صراحتاً از موضوع‌های مهم این دوره بشمار می‌رفت».<sup>۱</sup> این جا استاد عینی دایره موضوعات ادبیات معارف پروری تاجیک را که ادبیات جدید نیز نامیده‌اند. اجمالاً معین نموده است.

صدررضیا در «تفکر اشعار» سروده‌های برخی از شاعران این دوره را «شعر نو» نامیده است. اصطلاح «شعر نو» در تاجیکستان پس از چندین سال دیگر، تخمیناً از سال‌های شصت شهرت یافت، از ایران و افغانستان آمد و با خود خصوصیت‌های بی‌نظیری در شعر آورد. اما پیدایش اصطلاح «شعر نو» در ادبیات فارسی تاجیکی به سال‌های پیش از انقلابات ۱۹۱۷-۱۹۲۰ می‌رسد. شعر نو در ورارود با ادبیات معارف پروری عرض وجود کرده و یکی از خصوصیت‌های آن را نشان می‌داد.

معارف پروران نسبت به محافظه کاران کهنه پرست، نسبت به قدیمیان جدید نامیده شده‌اند و مبارزه فرهنگی دو دهه یکم سده بیست مبارزه جدید و قدیم عنوان شده است. جوانان تازه فکر و همیت‌مند آن زمان خواستند جامعه را نو کنند، درست تر آنکه به اصل معنوی خود رسانند، به زمان‌های آرمانی‌ای چون عهد سامانیان برگردانند، ملت را از گرداب خرافات و عقب ماندگی بیرون آورده، به شاهراه ترقی زمانی برآورند تا که ملت از فرهنگ تازه عصر ما از دست آورده‌های علم و معارف نوجوان بهره بردارد. جدیدان می‌خواستند که ملت را نجات بدهند و می‌گفتند: «اولین نجات دهنده ما علم است».<sup>۲</sup>

۱. همان اثر، ص ۵۲۹.

۲. فطرت. مناظره، در کتاب ص. عینی. نمونه ادبیات تاجیک، ص ۵۳۲.

برنامه‌نوسازی معارف‌پرورانه جامعه که پایه بر معنویت بلند داشته باشد، یا که مواد و مدارکی برای برنامه‌ریزی در کتاب‌های عبدالرؤف فطرت «رهبر نجات» و «عائله» همه جانبه بررسی شده بود. این کتاب‌ها برای مردم تاجیک امروز هم، یعنی در سده‌های بیست و بیست و یک نیز چون رهنمای حیات معنوی اهمیت خود را از دست نداده‌اند. روشنگری (معارف‌پروری) تاجیکی در پایان سده ۱۹ و آغاز سده ۲۰ ارزش‌هایی به میدان گذاشت که اهمیت تاریخی آنها ناکاستنی است.

بازجست راه فردا با تنقید سخت واقعیت فئودالی همقدم می‌رفت. تنقید و فاش‌گویی به خصوص در ایجادیات عبدالرؤف فطرت و صدرضیا قوت یافت. آرمان‌ها (ایده‌آل‌ها)ی معارف‌پروری و افاده برجسته آن که در آثار فطرت، عجزی، بهبودی به دید می‌رسند عنعنه‌های تنقیدی ادبیات گذشته، بویژه نثر سده ۱۹ (احمد دانش) را یک پایه بالاتر برده، از روح زمان نوغانمندی بخشید، از جمله در مقاله‌های محمود خواجه بهبودی، داستان‌های منشور فطرت «مناظره» و «بیانات سیاح هندی»، مقاله‌های عبدالقادر محی‌الدین اف که با امضای «یک بخارایی» در مجله تاتاری «وقت» چاپ می‌کرد، تحلیل اوضاع زمان، تحلیل اقتصادی جامعه رواج یافت. با پیدایش روزنامه و مجله «بخارای شریف»، «سمرقند»، «آیین» ژانر نو روزنامه‌نگاری روشنگری رواج یافت.

افکار اجتماعی با نوشته‌های روشنگران قدم بزرگی پیش گذاشت و شعور زیباشناختی (استتیک) دیگرگونی پذیرفت. زبان نظم و نثر با تشویق احمد دانش خیلی ساده شده، اکثر شاعران از دشوارپسندی‌های بیدلانه دست کشیدند، عنصرهای سبک بیدلی، تعبیرات عشقی و عرفانی برای افاده مضمون اجتماعی خدمت کردند، مضمون‌های «وطن» و «ملت» بیشتر معنای اجتماعی گرفته، شهبایه ادبیات قرار یافتند. ادبیات بیشتر مضمون اجتماعی پیدا کرد و ادبیات ملی شد، نه عموماً درباره انسان، بلکه بیشتر درباره ملت سخن می‌راند، سرنوشت ملت را، امروز و فردای آن را به اندیشه گرفت و اگرچه درباره ملت و ملت تصورات هنوز چندان مشخص نبود، به هرحال به تشکل خودشناسی ملی مساعدت کرد.

این است که دیگرگونی‌هایی که در آغاز سده بیست، در ظرف ۱۵-۳۰ سال،

یعنی پیش از انقلاب ۱۹۱۷ و ۱۹۲۰ در ادبیات تاجیکی روی دادند دیگرگونی‌های کلی بودند نه جزئی. در حقیقت دوره تازه تاریخ ادبیات آن گاه شروع شده بود.

## ۲

پس از انقلاب سال ۱۹۱۷ (روسیه و ترکستان) و سال ۱۹۳۰ (بخارا) بعضی روندهای ادبیات جدید ابتدای قرن بیستر وسعت یافتند. مثلاً انقلاب روح تنقیدی ادبیات را زور نو بخشید و در این رویه دیدگاه‌های تازه‌ای ایجاد کرد، ولی انتقاد شدید تنها به زمان‌های گذشته و باقیمانده آن‌ها نگرانیده شد، چشم‌انداز تنقیدی محدود و یکطرفه آمده، از بس که به ایام خود نگرانیده نشده بود نیروی نوسازی و رهنمایی آن کاهش یافت. انتقاد و اعتراض نسبت به واقعیت زمان شوروی امکان‌پذیر نبود. تنها بعضی نویسندگان جرئت کرده گاه با پرده‌پوشی احتیاط کارانه اندک صدای ناراضیگی و شکایت برآورده‌اند.

پِیْرُوسْلَیْمَانِی (۱۸۹۹-۱۹۳۳م) شعرهایی دارد که شکایت آمیزند و ما ادبیات‌شناسان شوروی خیلی کوشیده بودیم اثبات بکنیم که که شاعر در آن شعرها از درد عشق می‌نالند و شکایتی از واقعیت اجتماعی دوران شوروی ندارد. بعد شبیه نمائد که شکایت او مضمون اجتماعی داشت. سال‌های ۹۰ از بایگانی پیرو شعرهایی به دست آمدند که در مضمون اجتماعی شکایت‌های او دیگر جای شبیه نمی‌ماند. بعضی شعرهایی که عضو وابسته فرهنگستان علوم تاجیکستان خرشیده آتاکاناوا از بایگانی پیرو چاپ کرد، از این جهت خیلی جالبند.

نخست این شعرها وطن دوستی شعله‌ور پیرو را نمایش می‌دهند، که یک حس بلند حزن‌آمیز، یک اضطرابی را افاده می‌کنند که گویا از خطری که وطن را تهدید می‌نماید، حاصل شده‌اند:

دلم باز از درد بی‌غمگساری      گرفتست رسم و ره بی‌قراری  
ز جور فلک بس که در گریه هستم      ز هر دیده‌ام گشته نه‌ریست جاری



جز این قضیه دیگر گناهی ندارم، که فکر خلاص وطن شد شعارم  
 بخارا، وطن، ای به یک قبضه خاکت فدا جان مسکین و جسم فگارم  
 وطن ناامیدی نشاید کنونت که من از حیات تو امیدوارم  
 گشا دیده خواب و بنگر که جان را، برای وفای تو چون می سپارم  
 اگر تیغ عالم بجنبد به کینم، هوای تو هرگز ز سر برنیارم  
 اگر دشمنت پیکرم را بسوزد، شوم دود و دود از دماغش برآرم  
 وجودم اگر در رخت خوار گردد، درآید به چشم عدویت غبارم  
 شوم خاک لیکن یقین دان که هرگز بجز تخم مهر تو در دل نکارم  
 به هر جا که رفتم، زهر جا که خیزم نجات تو! جز این نباشد شعارم!<sup>۱</sup>

این شعر گویا سوگندنامه یک میهن پرست است که هرچند در پیش خوف بزرگی که به سر وطن آمده است خود را کم توان و عاجز می بیند، تیار است برای نجات وطن جان فدا کند. شعری که پرورده میهن دوستی و غمخواری و فداکاری میهن دوستانه باشد، چیزی نو در ادبیات بود که در سده بیست پیدا شد.

سال تألیف این شعر معلوم نیست. گمان بنده این است که یا سال های ۱۹۱۷-۱۹۱۸ که ترور امیر بخارا شدت یافت یا این که در نیمه اول سال های بیستم که در نتیجه تیر تقسیم آسیای میانه - تقسیم ملی به سر بخارا خوف بزرگ آمد و عاقبت بخارا به عنوان دولت مستقلی از بین رفت، نوشته شده است. از بس که شاعر از مبارزه فداکارانه ای برای نجات بخارا سخن کرده است ممکن نبود که این شعر در زمان شوروی چاپ شود و پس از شصت و شش سال وفات مؤلف، پس از فرا رسیدن استقلال تاجیکستان به چاپ رسید.

اینک چند بیت از یک شعر پیرو که سال ۱۹۳۰-۱۹۳۱ سروده است:

دل سوخت، جگر خون شد و خشکید روانم باز از چه سبب این همه سرگرم جهانم  
 در فصل بهاران گل امید نچیدم افسرده و پژمرده و پامال خزانم  
 نوری که یقین داشتم و جهد نمودم ناری شد و در کوره غم سوخت چنانم

هر جام که لبریز کنم زهر بنوشم      هر لقمه که گیرم به دهان تیر خلاصم  
 در زاویه بی‌عملی چند بکوشم؟      در مدرسه بی‌خردی چند بخوانم؟  
 دست غرض و روی ریا چند ببوسم؟      مزد دغل و نقد خطا چند ستانم  
 در صورت بی‌جان نبود سیرت رخشان      این نکته تاریک جهان گشته عیانم  
 در مزرعه خشک که امید ثمر نیست      دندانۀ سرپنجه خون شار چه رانم؟  
 خواهی متردد شمر، خواه مزاهد      من در سر این مسئله در وهم و گمانم  
 تا چند زنی طعنه‌ام، ای منکر وجدان      حق را زچه پامال کنم، ننگ ستانم؟  
 خود گویم و خود بشنوم و خود بفریبم      سرگشته این بادیه بی‌خردانم  
 جان برکف و سر در بغل آماده مرگم      در راه عدم با قدم تند روانم  
 از هیچ کسی بوی امیدی نشنیدم      از هیچ شدم، هیچ بودم، هیچ بمانم  
 در صفحه ایام نشانم نگذارید      آن به که نشانی ندهد نام و نشانم<sup>۱</sup>

این شعر «نشان بی‌نشانی» نام دارد و شاعر نظرفریبی زمان شوروی را که از انقلاب و آزادی و برابری و برادری خیلی پرصدا حرف می‌زند به داد آمده است. مضمون شعر مذکور این است که «جانم، جانم» می‌گویند و جان کس را می‌گیرند. شکایت‌نامه اجتماعی که آهنگ اعتراض هم از آن شنیده می‌شود دیگر شاعران هم داشته‌اند. چنانچه صدیقی عجزی در جواب «انقلاب سرخ» نام غزل انقلابی استاد لاهوتی غزلی گفته است پراز شکوه، که آن در دست بنده است که از استاد شریف جان حسین‌زاده گرفته بودم و او از حاجی معین مهری گرفته بوده است. عبدالرؤف فطرت با نام «تیره‌ماه» شعری دارد که زیبا و پرسوز است. مطلع آن را یادآور می‌شویم:

این فصل خزان است درختان همه زردند

کو سبزه، کجا لاله به گلزار چه کردند؟

بعضی شعرهای پرسوز از زندان‌ها، تبعید و بدرقه‌گی‌ها، از جمله از سیبویه فرستاده یا آورده شده‌اند، ولی هنوز به طبع نرسیده‌اند. گمان نمی‌کنم که چنین اثرها



زیاد باقی مانده باشد. حاکمیت سختگیر شوروی تنقید و اعتراض را در ادبیات قریب به تمام به نیستی آورد. مجلهٔ هجوی «مشفقی» و «خارپشتک»، گوشه‌های هجوی روزنامه‌ها و مجله‌ها نیز از مضمون جدی اجتماعی محروم بودند. نظر انتقادی به واقعیت اجتماعی زمانه خود در ادبیات شوروی به کلی جای خود را به تشویق و ترغیب داد.

آهنگ تشویقی در ادبیات روشنگری دو دههٔ اول قرن بیست نیز خیلی پررور بود، در ادبیات معارف پروری بنیاد تشویق و ترغیب در وطن‌دوستی و ملت‌پروری بوده، به ادای حرمت ملت، به فرهنگ نو و علم و دانش مهر و محبت به وجود می‌آورند.

پس از انقلاب مبدأ تشویقی بیشتر قوت یافته، مضموناً خیلی دیگر شد. دعوت به مکتب و معارف نو شوروی، به فعالیت‌مندی اجتماعی و آزادی زنان، مبارزه برای برپا کردن جمعیت بی‌صنف در مندرجهٔ تبلیغی ادبیات موقع کلان داشت. آهنگ معارف پرورانه ترغیب و تشویق ادبی در زمان شوروی زود از بین رفته جای آن را تبلیغ سیاسی، تشویق عریان انقلابی گرفت. روشنگری با ترغیب جنگ‌جویانه صنفی، ضد دینی، ضد عنعنه‌ها و عرف و عادت‌های ملی، با ترغیبی که ماهیتاً ضد شخصیت انسان و ملت روانه گردیده بود، عوض شد.

ادبیات فارسی تاجیکی با دیگرگونی‌های انقلابی حیات اجتماعی به راه رئالیسم استوارتر قدم گذاشت و ساختارهای تازه ژانری و اسلوبی‌ای به سرعت شکل یافتن گرفت. در نثر حکایه نو رالیستی و رمان و پووست (داستان) رواج یافت. درام‌نویسی نخستین قدم‌ها برداشته در اندک مدّت خیلی پیش رفت و برای ترقی تئاتر که سال‌های سی پیدا شد، زمینهٔ ادبی فراهم آورد. سال‌های بیست و سی و بعد در شعر نیز تغییرات مهم روی داد. ماهیت زیباشناختی دیگرگونی‌های نظم و نثر و درام‌نویسی در ادبیات علمی ما از بعضی جهت‌ها با نازک‌بینی نشان داده شده است.

رابطه‌های ادبیات از سال‌های بیست سمت‌های نو گرفته، ادبیات فارسی تاجیکی بیشتر به سوی غرب، درست‌تر آن که به طرف ادبیات روسی رو آورد، از آن

تأثیر پذیرفت، به آن تقلید کرد. بیشتر نوی‌ها، از جمله ژانرها و شکل‌های ژانری تازه به ادبیات فارسی تاجیکی از ادبیات روسی و یا از راه ادبیات روسی آمدند، به آن صورت‌ها آمدند که در ادبیات روسی داشتند. ادبیات روسی هر لحظه به ادبیات فارسی تاجیکی نقشی می‌گذاشت. این نقش‌ها گاه خاصیت مثبت داشتند، گاه خاصیت منفی، گاه به ادبیات تاجیکی رویه‌های نو جالب می‌آوردند، گاه آن را از ویژگی‌های ملی محروم می‌ساختند. بی‌شک رواج رمان و پووست (داستان) یا حکایه رالیستی، شکل‌های نو داستان منظوم یا قافیه‌بندی‌های تازه (قافیه یک درمیان - ب ا ب ا، دو در میان، ا ب ب ا)، پیدایش نوع‌های مختلف نمایش‌نامه - درام، فاجعه، مضحکه، بسیار نوپردازی‌های دیگر که در ادبیات تاجیکی پیوسته صورت می‌گرفتند، همه را رویداد مهمی به شمار می‌توان آورد. ما در این راه از ادبیات روسی نمونه می‌گرفتیم و اکثراً نویسندگان روس ما را در راه‌های نو به بازجست می‌بردند. این راه‌ها ناهموار بودند. کج و کلیل زیاد داشتند و گاه ما به سوی کوچه‌های بن‌بست رهنمای می‌دیدیم. در موردهای آخر نه ادبیات روسی، که یکی از ادبیات‌های بزرگ جهان است، بلکه بعضی نویسندگان، درست‌تر آن که رژیم شوروی تامروا و مستملکه داری، ایدئولوژی حزب گنهکار بود.

متأسفانه رئالیسم به ادبیات تاجیکی شوروی از ادبیات روسی به رنگ رئالیسم سوسیالیستی آمد. اصول رئالیسم سوسیالیستی ادبیات روسی را نیز از راه طبیعی انکشاف تاریخی آن بیرون برد، ولی به خصوص در ادبیات‌هایی چون ادبیات فارسی تاجیکی که در راه رئالیسم اروپایی، نو قدم و تازه تجربه بودند بیشتر ضرر آورد.

ادبیات تاجیکی در سده نوزده با نثر احمد دانش، در ابتدای سده بیست با نگاشته‌های عبدالرؤف فطرت و دیگران کم‌کم واقع‌گرایی نوین پیش گرفته، به راهی درآمده بود که آن را رئالیسم معارف‌پروری نامزد کرده‌اند. دانشمندان روس پیدایش و تحول رئالیسم را در ادبیات به رشته پژوهش کشیده‌اند و برخی از آن‌ها رئالیسم معارف‌پروری را پایه اول رئالیسم، رئالیسم ابتدای دانسته‌اند. رئالیسم در ادبیات معارف‌پروری تاجیکی اگرچه به پایه ابتدای بود به طوری طبیعی وارد آمد و به راه

رشد درآمد. شناسای با ادبیات اروپای، یا «سیاحتنامه ابراهیم بیک» زین العابدین مراغه‌ای و دیگران برای شکل‌گیری رئالیسم معارف‌پروری در ادبیات فارسی تاجیکی اهمیتی داشت. واقع‌نگاری میرزا سراج حکیم سراجی در سفرنامه «تَحَف اهل بخارا» و عبدالرؤف فطرت در داستان‌های «مناظره» و «بیانات سیاح هندی» از بسیار جهت‌ها ادامه سبک احمد دانش، ادامه رمان گونه‌های احمد دانش از تحول بعضی رویه‌های واقع‌نگاری که در طول چند سده تغییر شکل می‌دادند و تکامل می‌یافتند، چنانچه رویه زین الدین واصفی در بدایع الوقایع به حاصل آمده بود و استاد عینی باری در یک صحبت شخصی به بنده اشاره‌ای به رابطه نوادر الوقایع احمد دانش با بدایع الوقایع واصفی کرده بود.

این است که آنچه امروز خصوصیت‌های رئالیستی می‌نامیم خیلی پیشتر از انقلابات ۱۹۱۷-۱۹۳۰ آغاز یافته حتی از رودکی و سعدی سرچشمه گرفته در چهل - پنجاه سال پیش از انقلاب با ادبیات اروپای هم علاقمندی پیدا کرده، تکامل یافت.

فرمانفرمایی تاملروای در عهد شوروی ادبیات فارسی تاجیکی را از راه رشد تدریجی تاریخی بیرون کرده، اصول رئالیسم سوسیالیستی را به آن وارد آورد. تقاضای اساسی رئالیسم سوسیالیستی این بود که حیات باید از نظر حزبی و صنفی (طبقاتی) تصویر شود.

تصویر ادبی به سیاست جاری حزب و درخواست‌های ایدئولوژی روز مطابق باشد. ماهیت اصلی صنفیت و حزیت ادبیات و صنعت همین بود، زندگانی مردمان شوروی در بسیاری موردها نه به آن طرز که واقعاً بود، بلکه به طرز که طبق سیاست حزب باید صورت می‌گرفت تصویر شده است. نه این که آنچه بود بلکه آنچه باید می‌بود به تصویر آمده است و آن را عین واقعیت وانمود کرده‌اند. بسیاری از اثرهایی که درباره جنگ داخلی شهروندی، آزادی زنان، ساختمان کالخوز و حیات کالخوزی نوشته شده‌اند، به همین طرز به میان آمده‌اند و ماهیت پدیده‌های اجتماعی را آن طور که بود افاده نکرده‌اند. بنابراین گفتن دشوار است که این اثرها به چه درجه به رئالیسم نسبت دارند. اساس آن کار را نه رئالیسم و حقانیت بلکه

نمایه‌ای که از زندگانی واقعی خیلی دور است تشکیل می‌کند. در عین حال نباید گمان کرد که همه این گونه اثرها از حقیقت حیات عاری و بری‌اند. از احتمال دور نیست که به برخی از آن‌ها حقیقت عینی اندکی یا خیلی راه یافته باشد. ممکن است که اثری به سببی یا به تصادفی علی‌رغم سیاست از حقانیت برخوردار شده باشد. بنابراین اثرهایی که به موضوع‌های مذکور نوشته شده‌اند، پژوهش نو می‌خواهند.

### ۳

یکی از جدی‌ترین باخت‌های جامعه شوروی از بنیاد معنوی محروم گردیدن حیات انسان و بازجست‌های ادبی نویسندگان بود.

اندیشه‌پروری فلسفی، ماهیت جویی و حکمت‌پسندی از مهم‌ترین فضیلت‌های ادبیات فارسی بوده، اندرزنامه‌ها و اخلاق‌نامه‌ها، قصیده‌های فلسفی و ادبیات عرفانی از مهم‌ترین شاخه‌های آن بوده‌اند و به زندگانی روزمره مردمان سر درآورده، به طرز زندگی آن‌ها تأثیر پرزور اجرا نموده، برای عمیق رفت تفکر کتابی جامعه مساعدت کرده‌اند. ادبیات معارف‌پروری در اساس همین خصوصیت‌های حیات خلق و ادبیات آن رشد کرده، برای نوسازی فرهنگی و معنوی حیات مبارزه سرکرد و به ویژه عبدالرؤف فطرت و محمود خواجه بهبودی برای به هم پیوستن افکار فلسفی و اجتماعی سیاسی شرق اسلامی و غرب قدم برداشتند و کوشیدند که معنویت ملت از دست‌آوردهای معنوی روسیه و اروپا بهره بردارد.

انقلاب این تحول طبیعی تاریخی، این همه جهد و جدل معارف پروران را در راه نوسازی معنوی جامعه قطع کرد. ایدئولوژی شوروی به مادیت و نظر صنفی (طبقاتی)، به بی‌دینی جنگجو اساس یافته بود. مادیت و شعور صنفی را اساس هستی انسان دانستن، روگرداندن از اندوخته‌های معنوی زمان‌های گذشته باعث آن شد که ادبیات از تعمق‌پسندی و فلسفه‌جویی دور شد. به تبلیغ خشک و عریان، به شعر کردن شعارها و دعوت‌های رسمی و سیاسی روز، به گفتن حقیقت عادی پرداخت. سیاست‌گرایی محض و به قالب شعر درآوردن گپ‌های عادی زیانزد،

آنچه «شعر سرمقاله» نامیده شده بود، از اول انقلاب سر شده، سال‌های بیست و سی و پس از آن خیلی رواج یافت و در بسیار موردها ادبیات را از ماهیت اصلی آن محروم ساخت، نظم و نثر را از شعریت اصیل دور برد.

در همین شرایط هم برخی نویسندگان بزرگ امکان یافتند که تا اندازه‌ای به جمعیت‌های ادبی فلسفی دست بزنند. چنانچه صدرالدین عینی در پووست (داستان) «آدینه» (۱۹۳۴)، رمان «واخونده» (۱۹۳۰) و رمان بزرگ «غلامان» (۱۹۳۴) خودشناسی اجتماعی زحمت‌کشان عادی را به تحقیق بدیعی کشید. وی روند بیداری اجتماعی قهرمانانش و مرحله‌های گوناگون این روند، تدریجاً دیگر شدن مضمون و مندرجه آن را نشان داد.

خودشناسی اجتماعی در نخستین اثرهای صدرالدین عینی با شعور صنفی محدود بوده، پرخاش فقط در راه آزادی اجتماعی صنفی می‌رود، اما در «یادداشت‌ها» تدقیق او وسعت پیدا کرده پهلوه‌های گوناگون هستی انسان، از جمله مسئله‌های یاد تاریخی و میراث‌بری معنوی را فرا گرفت. در «یادداشت‌ها» خودشناسی اجتماعی از چارچوبه تنگ بینش صنفی بیرون جسته به مرز خودآگاهی معنوی قدم گذاشت.

این اثرهای ادبی عینی و پژوهش‌های علمی وی درباره رودکی، ابن‌سینا، فردوسی، سعدی، کمال، نوابی، واصفی، بیدل و دیگران برای عمیق‌رفت خودآگاهی ملی تاجیکان ورارود زمینه فراهم آوردند.

دستگاه ایدئولوژی بلشویکی کوشش داشت که حس ملی خلق‌های شوروی بیدار نشود، خودشناسی شخص و جامعه از دایره شعور اجتماعی و طبقاتی بیرون نرود و به حد معنویت نرسد. اما پژوهش ادبی بدیعی و علمی استاد عینی محدودیت اجتماعی و طبقاتی زمان را برطرف کرده خودآگاهی ملی را به معنویت بلند پیوند داد.

کار بست عنعنه‌های ادبی ملی در ادبیات نو زمان شوروی، پژوهش تاریخ ادبیات و فرهنگ، تحقیق تاریخ (غیر از مناسبت‌های صنفی، شورش‌های خلقی و غیره) در سال‌های بیست و سی به مانعه‌های زیادی دچار می‌آید و اکثراً

امکان ناپذیر بود. دیدگاه محدود صنفی و درشت‌گرایی اجتماعی - سوسیالیسم و لگاری از جدی‌ترین عامل‌هایی بود که پژوهش‌گران را از امکانات تحقیق عینی تاریخ محروم می‌داشت. اکثریت میراث ادبی و فرهنگی از نظر نمایه وی ضررناک اعلان شده بود. در یکی از حجت‌های شعبه آسیای میانه حزب کمونیست شوروی گفته‌اند: «انتشار شعر دوره فتودالیسم الان به دایره وظیفه‌های مانی نمی‌تواند بدراید و حزب آن را باید دستگیری نکند [...] از چاپ منبعده کتاب‌هایی چون آثار مخدوم قلی، نمونه نظم باستانی از یکستان، تاجیکستان و غیره خودداری باید کرد».<sup>۱</sup> این «خودداری» ده سال ادامه یافت. در نتیجه چنین قرارها که بسیار صادر می‌شدند، درباره ادبیات اثرهای گذشته بینش منفی به وجود آمد، کتاب عینی «نمونه ادبیات تاجیک» سال ۱۹۳۰ از فروش چیده شد. سال‌های سی هر سر چندگاه مقاله‌ای درباره ادبیات گذشته چاپ می‌شد و از بس که سال ۱۹۳۴ همه جهان هزاره فردوسی را جشن گرفت، در تاجیکستان نیز جشن فردوسی با روح بلندی برگزار شد. ولی عموماً برای تحقیق تاریخ ادبیات چندگاهی هیچ امکان نماند. این حالت به ادبیات بدیعی نقشی با سزا گذاشتن عنعنه‌های ملی، استوار شدن بنیاد ملی ایجادیات نویسندگان را سخت خلل می‌آورد، مانعی در راه رشد یاد تاریخی و فرهنگی ملت و خودشناسی ملی ایجاد می‌نمود.

فقط در آخر سال‌های سی با نزدیک رسیدن جنگ دوم جهان لازم آمد که مناسبت حزب به میراث فرهنگی عصرهای گذشته اندک دیگر شود. ارزش میراث ادبی (با اگر و مگر زیادی باشد هم) اعتراف گردید تا که افتخار ملی و حس وطن‌دوستی مردم شوروی قوت یابد و آن‌ها روحاً آماده دفاع از ملک شوروی باشند. تغییر سیاست نسبت به میراث فرهنگی از آن سر شد که سال ۱۹۳۷ جشن شکوهمند ا.س. پوشکین برگزار گردید. جشن پوشکین برای آنکه از ضرورت جشن

1. Ozadachakh Pechati V bozbe na ideologichceskom faoute (Pezo lutsiya Saedne-Asiafskogo soveshaniga zabotuikov pechati).

مجله «Zapaztiya» ۱۹۲۷، شماره ۴، ص ۱۳۹.

هزارو صدمین سالگرد تولد استاد رودکی، هشتصد سالگی نظامی، پانصدمین سالگشت زادسال علی شیرنواپی و دیگران سخن سر شود، راه گشاد، تحقیقات استاد عینی «شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا» (۱۹۳۹)، «یک سیمای نامشهور ادبیات تاجیک - واصفی» (۱۹۴۰)، «استاد رودکی» (۱۹۴۰)، «شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی» (۱۹۴۰)، «علی شیرنواپی» (۱۹۴۱) - همه پس از جشن پوشکین نوشته شده‌اند. چند نمونه از «شاهنامه» چنانچه داستان‌های «رستم و سهراب»، «بهرام چوبینه» و غیره نیز در آخر سال‌های سی در آستانه جنگ آلمان از چاپ برآمد.

دیگر شدن مناسبت به بزرگان ادبیات گذشته رخنه‌ای به نیست‌انگاری (نهلیسم)، تاریخی فرهنگی بود. اگرچه رخنه‌ای اندک بود و محدودیت‌های بسیاری داشت، برای آنکه شکل شعور ملی بیشتر امکان داشته باشد که از کوچه حقیقت راه پیماید و ادبیات بتواند واقعیت تاریخی را بیشتر از روی حقایق ارزیابی بکند، اهمیتی را مالک بود.

سال‌های جنگ دوم جهان حس وطن‌دوستی و روح بلندی مبارزان ضد استیلاگران، از جمله چهره قهرمانان جنگ‌های آزادی خواهانه عصرهای پیشین در ادبیات جایگاهی مناسب یافت. ادبیات در مورد درک حقیقت واقعی، شناخت هستی معنوی مردم و ماهیت اصلی تاریخ قدمی پیشتر گذاشت. علی شیرنواپی با آنکه امیر و وزیر بود، در کتاب مذکور عینی حیات و ایجادیات او مفصلاً تحقیق شد، تیمور ملک که حاکم ولایت، یعنی نیز از «طبقه استثمارگران» بود، چون در جنگ‌های ضد استیلاگران مغول قهرمانی کرده است، در کتاب عینی «قهرمان خلق تاجیک تیمور ملک» (۱۹۴۳) خیلی وصف شده است.

چون اتحاد شوروی در جنگ ضد آلمان فاشیستی پیروزی بزرگی به دست آورد، پس از جنگ سیاست فرهنگی حزب این شد که از خادمان ادبیات و صنعت خواست پیروزی و کامیابی‌های شورویان را تصویر بکنند. «نظریه بی‌کافلکتی» پیدا شد که بی‌ماجرایی، بی‌اختلافی گفتن است. حزب اعلان کرد که چون مبارزه صنفی در جامعه شوروی به آخر رسیده است، جامعه از ضدیت و خرخشه عاری و بری شد و آن را در ادبیات باید بدون حادثه‌های منفی تصویر کرد. در ادبیات پردازکاری

رواج یافت و زیبا و دلربا نشان دادن زندگانی مردم شوروی باعث دور رفتن از حقیقت حیات گردید.

سال‌های سی و چهل تا نیمه سال‌های پنجاه ادبیات نتوانست از چارچوب سیاست جاری حزب سر بیرون کشد، پیوسته در زیر فشار نظارت ایدئولوژی قرار گرفته و حقیقت تنها به آن درجه که اجازت بود به ادبیات راه یافت.

فقط از نیمه سال‌های پنجاه، بعد انجمن بیستم حزب (۱۹۵۶) که سیاست اندکی به نرمی روی آورد، برای انجام دادن تدقیق بی‌غرضانه واقعیت تا اندازه‌ای امکان فراهم آمد، ولی صنفیت جوی و حزبی و نمایه‌ویت همچنان اصول اساسی ادبیات دانسته می‌شد و تدقیق ادبی را به محدودیت و یکسونگری وامی‌داشت. اثرهای تاریخی سال‌های پنجاه و بعد، چنانچه رمان‌های تاریخی ساتم الغ‌زاده «واسع» (۱۹۶۷) و «فردوسی» (۱۹۸۶)، نمایش‌نامه‌های تاریخی وی «رودکی» (۱۹۵۸)، «تیمورملک» (۱۹۶۰)، علامده ادهم (۱۹۷۱)، «شفاکار بزرگ» (۱۹۸۰)، قلم‌نامه‌هایش «ابن سینا» (۱۹۵۶)، «قسمت شاعر» (۱۹۵۸)، «جوانی و عشق ابن سینا» (۱۹۸۰)، حکایه و پووست‌های رسول هادی‌زاده و رمان‌های دوگانه او «ستاره‌ای در تیره شب» (۱۹۸۲) و «نه ستاره می‌ریزد» (۱۹۸۶)، اثرهای ادش استند «حکایت‌هایی از روزگار بارید» (۱۹۹۰)، رمان‌های سه‌گانه جلال اکرامی «دوازده دروازه بخارا» (۱۹۶۰-۱۹۷۳)، بعضی اثرهای دیگر نویسندگان برای تشکیل یاد تاریخی ملت، برای نو شدن و عمیق رفتن مندرجه آن، برای غنا افزایی شعریت ادبیات نقش مهمی داشتند. بعضی از اینها، بویژه اثرهای اکرامی و الغ‌زاده در راه نشان دادن مرکبی و ضدیت‌های زندگی و عمیق برد تصویر انسان، در راه تکمیل نگارش روحی و روانی ادبیات را قدمی پیش بردند.

در این گونه اثرها کم یا بیش محدودیت نظر صنفی احساس می‌شود، به خصوص در سه‌گانه مذکور جلال اکرامی گاه نبش یکطرفه، که از تلقین سیاسی ایدئولوژی حکمران زمان حاصل شده است، برای همه جانبه پدید آوردن ماهیت انقلاب بخارا خلل می‌سازد.



## ۴

آنگاه که ابوالقاسم لاهوتی (۱۸۸۷-۱۹۵۷) از ایران به خاک شوروی پناهنده شد (۱۹۳۳) بنیاد فلسفی شعرش قوی بود. در کشور شوروی نیز شعرهایی از قبیل قصیده «کرم‌لین» (۱۹۲۲)، یک سلسله رباعی و دوبیتی و غزل‌هایی سروده است که از دید فلسفی او گواهی می‌دهند. شاعر به زمان خود که دوران انقلاب و دیگرگون‌سازی‌های انقلابی بود، نظر ماهیت‌جوی می‌افکند. اما بعدتر، به ویژه سال‌های سی با قوت گرفتن ترور استالینی شعر انقلابی لاهوتی از حکمت‌پسندی دور رفتن گرفت و در محتوی از دستورهای دستگاه ایدئولوژی شوروی عبارت است و بس.

در سال‌های جنگ ضد فاشیسم آلمان در شعر لاهوتی باز جمع‌بسته‌های عمیق عمومی انسانی موقع بیشتر پیدا کردند. چون خود مبارز شعله‌ور راه آزادی بود، جنگ با فاشیسم باز چشمه الهام ماهیت‌جویی او را به جوش آورد. بی‌شک به شعر، به ادبیات سر درآوردن سیاست، رویدادی طبیعی است و باید باعث تعجب و سرزنش نگردد. هرچه در جامعه هست، هرچه در زندگی مردم نقشی دارد. ادبیات را از آن‌گریز نیست. سیاست به خصوص در بعضی دوره‌های تاریخ در جامعه اهمیت کلی پیدا می‌کند، جامعه سیاسی می‌شود و سیاست‌گرایی در ادبیات نیز عکس می‌یابد. آنگاه حتی بعضی اثرها در تبلیغ سیاسی یا که یکی از جریان‌های سیاسی خدمت می‌کنند. چنین اثرها وابسته به این که سیاست روز چه محتوایی دارد در جامعه نقش مثبت یا منفی اجرا می‌نمایند.

لیکن اگر ادبیات یا یک جزو آن سرآپا عبارت از افاده سیاست دایره‌های حکمران باشد. تنها یک سلاح سیاسی خواهد بود و بس، از این زیاد اهمیت نخواهد داشت. اگر سیاست روز یا یک خط آن و یا مرام و مسلک سیاست‌مداری منفعت‌های جامعه را افاده کرده باشد. از احتمال دور نیست که به شعر بال و پر بخشد، مندرجه انسانی آن را قوت بدهد. در همین صورت هم شعر جنبه اجتماعی

انسان را افاده خواهد کرد و حال آن که جنبه اجتماعی بیشتر ظاهر هستی را نمودار می‌آرد. البته ظاهر گاه نه کمتر از باطن اهمیت دارد. ولی اگر دید ادبی به ظاهر مرکزیت بیابد، به روندهای عمیق و مرکب باطنی، به عمق دل انسان نمی‌تواند سر به در آورد. از این سبب به شاعری که واعظ سیاسی است کم میسر می‌شود که واقعیت را با بسیار پیچ و تاب اختلافاتش و نازکی‌هایش فرا بگیرد. سیاست‌گرای در ادبیات، مثلاً تبدیل دادن شعر به سلاح سیاسی خوفی پیش می‌آرد که شاعر به بازی‌های سیاسی شریک بشود و بازیچه دست سیاست‌گذاری باشد.

شعر ترسون‌زاده شعر سیاسی سرشار از سیاست حزب کمونیست اتحاد شوروی بود. آن قسم ایجادیات او که از حیات تاجیکان حکایت می‌کند، عبارت از تبلیغ‌گری و بیان سیاست ملی لنینی - استالینی بوده اشعار خارجی وی آن سیاست را که شورویان در شرق خارجی پیش می‌راندند، افاده می‌نماید. سلسله شعرهای «قصه هندوستان»، «صدای آسیا» منظومه «جان شیرین» و غیره به آن درجه که سیاست خارجی شوروی منفعت‌های مردم کشورهای شرق و مبارزه آزادی‌خواهی آن‌ها را افاده می‌کرد. به حقیقت حال موافقت دارد، در این مورد بیان حقیقت خلاف سیاستی نمی‌آمد و شاعر عین حقیقت را می‌گفت. وی درد دل مظلومان شرق و روح سرکش آن‌ها، عزم و اراده مبارزان راه آزادی را خیلی اضطراب‌آمیز به زبان شعر نفیس آورده است. اما سیاست داخلی، سیاست ملی شورویان کم‌درکم بگفتن حقیقت امکان می‌داد. بنابراین به ترسون‌زاده نیز تصویر منظره‌های واقعی زندگانی تاجیکان معاصر، بیان درد دل و آرزو و آمال آن‌ها تنها در بعضی موارد دست داده است.

به ویژه آن گاه که ترسون‌زاده شرق شوروی را با شرق خارجی مقایسه می‌کند سخنش در حق شرق شوروی بسیار مبالغه دارد و این مبالغه یکی از جزءهای اساسی تبلیغ سیاسی است.

اینک پاره‌ای از شعر «من از شرق آزاد» (۱۹۵۰) که شاعر به یک تن نماینده شرق خارجی روآورده گفته است:

نمایند شرق ترا دیر باز  
 لگدکوب و پامال مثل پلاس  
 به سوی تو آیند مانند «دوست»  
 کنند از تن دردناک تو پوست،  
 غم زندگانی، غم روزگار،  
 ترا آب سازد چو برف بهار  
 شب و روز بدخواه وحشی مذاق  
 بخیزاند از سرزمینت نفاق،  
 ز نیویورک، لندن فرستد مدام  
 اجل را به خلق تو «با احترام»  
 ترا نیست باعث که ذوقی از آن  
 از او سربلندی کنی در جهان  
 تو دانی که

شرق من از این بلا  
 رها یافت کیها

در آن خلق‌ها  
 به هم دوستی، مهربانی کنند  
 چو یک جان و تن زندگانی کنند  
 در آن جاست یک خاندان عظیم  
 در آن جاست ایمن کس از خوف و بیم  
 در آن جاست انسان عزیز و شریف،  
 در آن جاست هرچیز خوب و لطیف  
 در آن جا سعادت به وایه رسید  
 غم و کلفت خلق شد ناپدید،  
 از آن جا به مسکو به شهر عظیم  
 ره خلق تاجیک شد مستقیم

رسد پرتو آفتاب حیات  
 ز مسکو به هر شهر و بر هر دهات  
 سر من بلند است،  
 آری، بلند  
 که شرق سویتی ست فیروزمند  
 چنین است فرق من و فرق تو!  
 چنین است شرق من و شرق تو!<sup>۱</sup>

شک نیست که آنچه این جا درباره شرق شوروی گفته شده است همه فقط مقصد تبلیغی و تشویقی دارد و نسبت آن به حقیقت واقعی کم است. اگر این گفته‌ها درباره شرق شوروی درست می‌بود آن همه بخت و سعادت و دوستی خلق‌ها در آخر سال‌های هشتاد در اندک مدت خود به خود به باد فنا نمی‌رفت، به خصومت ملی و خانگی تبدیل نمی‌یافت.

این است که شعر سیاسی تبلیغی سال‌های سی و چهل از حقیقت واقعی کم چیزی دربر داشت.

از نیمه سال‌های پنجاه شعر م. ترسون زاده کم‌کم به درک فلسفه رویدادهای تاریخی شرق معاصر نزدیک شدن گرفت. شعر او آهنگ نگارش اجتماعی و سیاسی را نگاه داشته، تا اندازه‌ای آب و رنگ فلسفی پیدا کرد. از طرف دیگر، موضوع تاجیکستان و موضوع شرق خارجی به هم نزدیک آمده، به هم ضد گذاشتن تاجیکستان و شرق خارجی کم شد. زیاده از این، تاجیکستان چون یک جزء شرق بزرگ اندیشه‌رانی‌های غنایی شاعر را غذا داده است و گاه این دو نه دو موضوع، بلکه یک موضوع است. چون یک جزء شرق معاصر تصویر شدن تاجیکستان به تصورات زمان شوروی راست نمی‌آمد و یافتن پیوندگاه شرق شوروی و شرق خارجی دشوار هم باشد به شاعر میسر گردیده است. میلی به جمع بست فلسفی در منظومه م. ترسون زاده «صدای آسیا» (۱۹۵۵)،

داستان‌های «چراغ ابدی» (۱۹۵۷)، «جان شیرین» (۱۹۶۰)، از شعرهای غنایی «خواهر مبارز افریقا» (۱۹۶۱)، «شاعرا!» (۱۹۶۲) و غیره دیده می‌شود. اینها از جمله اثرهای اساسی او می‌باشند.

شاعر در این اثرها معنای تاریخی واقعه‌های روز را می‌جوید در اساس رویدادهای مشخص ماهیت تاریخی زمان خود را آشکار کرده می‌خواهد. ترسون‌زاده در «صدای آسیا» صدای غلغله‌انداز یک قطعه بزرگ را که با نعره رستمی زنجیرهای دست و پا را پاره کرده به میدان مبارزه قدم گذاشته است به گوش می‌رساند:

آسیا گوید سخن،  
آواز آن را بشنوید  
موج دریا،  
غُرْش بحر دمان را بشنوید!

این منظومه پر از صداهای گوناگون است. گاه «غُرْش بحر» و ندای «عزم و ثبات مبارزان» گاه «ناله‌های زار زار و آه‌های سرد» و آواز «باد خزان»، گاه «سرود کارگر» و صدای پاره شدن «زنجیر و کمند» و غیره را می‌شنویم. گاهی صدای عصرها به گوش می‌رسد، بیت‌های سعدی و حافظ، سرود قدیمی فلاحان ساحل نیل و آرزوهای دیرین مادران مصر ما را به هیجان می‌آرد و گاهی ندای دختر چین یا هند و یا اندونزی و برمه و غیره شنیده می‌شود. به این صداهای گوناگون آوار دریای حصار نیز جور می‌شود.

رود خرد دیهه من  
رود پرشور است شور  
با صدای رودهای آسیا  
جور است جور

صداها و منظره‌های آسیا این دو عنصر یک شده، حقیقت یک زمان بزرگ را

نمودار می‌آرد.

مقاله سیاسی استاد عینی که سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۲۱ در «شعله انقلاب» و سال‌های بعد در موضوع‌های بین‌المللی چاپ شده بود، شعرهای خارجی پُیژو، لاهوتی، رحیمی، میرلشکر و دیگران بیداری اجتماعی و تاریخی خلق تاجیک و یکمین پایه‌های خودآگاهی ملی آن را افاده کرده باشند، شعر ترسون‌زاده..... بلندتر خودآگاهی خلق و میل پیوستن به شرق نورا که در دل مردم تاجیک پیدا شده است، افاده نمود.

می‌توان گفت که کوششی برای جمع بست فلسفی در بررسی موضوع شرق دوره دوم را در تحول ایجاد ترسون‌زاده تشکیل کرد.

به نظر ما این تحول دوره سوم هم دارد. در این دوره میلی به سوی جمع بست بدیهی فلسفی تا اندازه‌ای رنگ پند و حکمت کلاسیک را گرفت. بعضی خصوصیت‌های اندرز و حکمت در شعر ترسون‌زاده دهه شصتم قوت گرفت و در شعرهای «شاعرا!» (۱۹۲۲)، «آشیان بلند» (۱۹۶۸)، «قلم» (۱۹۷۵)، «دوستان را گم مکن» (۱۹۷۵) و مانند اینها دیده می‌شود. مهر اندرز و حکمت شعر ترسون‌زاده را به اصول جمع‌بندی کلاسیک واقعیت اجتماعی نزدیک برد. به این طریق ترسون‌زاده در آخر عمر از سیاست‌گرایی به سرارزش‌های همگانی بشری آمد.

## ۵

در سال‌های چهل و پنجاه رویدادهای واقعیت معاصر یا واقعیت تاریخی، مردم معاصر یا شخصیت‌های تاریخی - همه به طرز ستایش و نکوهش تصویر می‌یافتند، یعنی آن رویدادها و شخص‌ها با بینش صنفی و حزبی یا ستایش می‌شدند یا نکوهش، مقصد شاعر نه پدید آوردن حقیقت واقعی، بلکه یا تعریف و توصیف یا ملامت و مذمت بود. اگر سخن از زمان‌های گذشته و پیش از انقلاب بلشویکی آغاز یابد در بیان و تصویر بیشتر رنگ سیاه به کار می‌رفت. مثلاً در شعر میرزای ترسون‌زاده «وادی حصار» (۱۹۴۰) زمان پیش از انقلاب چنین تصویر شده است:

خانه مان بود در حصار قدیم  
 در حصار خرابه پریم  
 قلعه ای بین دیبه می استاد  
 دهشت آور چو هیکل جلاد  
 جانب کلبه های ویرانه  
 چشم می دوخت خودپسندانه  
 یک گروه آدماں جوان و پیر  
 دست در پشت و پای در زنجیر  
 سجده بارگاه می کردند  
 مرگ خود را نگاه می کردند<sup>۱</sup>

به این طرز تصویر زندگی پیش از انقلاب کلاً آهنگ محکوم کننده می گرفت، که پیاورد بینش یک طرفه و غرض آمیز بود. چون زمان شوروی به تصویر آمد حتماً سخن آهنگ خوشنودی و مطمئن می گرفت و رنگ های درخشان به کار می رفت. می توان گفت که نه تنها خودداری از شناخت حقیقت، بلکه ارزیابی غرضناک و حکم قطعی شکل اساسی سخن در آثار همه شاعران بود.

اما در سال های شصت و هفتاد اصول تصویر تغییر پذیرفت. این تغییر از شعرهایی که موضوع آن ها از تاریخ است و به قلم نسل جوان مؤمن قناعت، بازار صابر، لایق تعلق دارد، بهتر به دید می آید. سال های شصت و هفتاد خودشناسی تاریخی شخص و پدیده های گوناگون آن در شعر فارسی تاجیکی موقع کلان اشغال نمود. بسیار شعرها از واقعه های مهم گذشته دور یا نزدیک، از مردان بزرگ تاریخ حکایت می کنند، حیات رودکی، ابن سینا و عینی را، دوره آل سامان، سرنوشت عبرت آموز بخارا و غیره را به اندیشه می گیرند. ستایش و نکوهش در این شعرها تا رفت کم شده جای آن را تحقیق گرفت. اکنون شاعران درباره تاریخ، درباره موقع شخصیت برجسته ای، درباره سرنوشت تاریخی ملت به اندیشه رفتند،

اندیشمندان به تحلیل ادبی پرداختند. این ملاحظه‌رانی و تحلیل‌ها گاه از موقعیت صنفی و طبقاتی اندکی دور می‌رفت و برای رسیدن به حقیقت واقعی (که حقیقت صنفی تنها یک جزء آن است) بیشتر زمینه آماده می‌ساخت این رویه را از شعر لایق «خاک وطن» (۱۹۷۴) می‌توان دید.

تاجیکستان - مظهر من،

سرزمین کم زمین،

تو سراسر کوهساری،

تو سراسر سنگ‌زاری

چون که فرزندان تو در طول تاریخ دراز،

هر کجا رفتند،

مشتی خاک با خود برده‌اند

چون که فرزندان تو در جست‌وجوی بخت خود

در بیابان‌های تفسان دور از تو مرده‌اند

هر کجا رفتند مهجور و غریب

از فراق جفت آن‌ها ناله و اندوه شد

جمله در کوی غریبی خاک گشتند،

ای دریغ،

آرزوهایشان در این جا سنگ بست و کوه شد

خاک تو این گونه کم شد، کشورم،

این چنین از اشک نم شد، کشورم،

هر قدر که خاک تو بر باد شد،

خاک دیگر آن قدر آباد شد

این چه گستاخی؟ مرا معذور دار

خاک تو کم شد به مقدار و

فراختر به عرض و طول شد



گرچه نامت  
 همچو ملک کوهساران در جهان مشهور شد  
 لیک باکی نیست!  
 بهر آن سنگ زیاد و کوههات  
 تا بسازی پیکره بر یادگار آن همه  
 مردان پر حسرت  
 که خاکت را پریشان کرده‌اند  
 بهر آن مردان  
 که نامت را در عالم تاجیکستان کرده‌اند  
 پیکره چندان تراشی، می‌سزد،  
 بهر آن مردان، که خاکت را  
 کنون زر کرده‌اند،  
 کوه‌هایت را برای عرض مهر و دوستی  
 این زمان آزاد منبر کرده‌اند<sup>۱</sup>

در شعر موقع کلان اشغال کردن تاریخ و شخصیت‌های تاریخی نتیجه آن بود که جامعه در راه خودشناسی تاریخی نسبتاً فعال شد، از دیروز و امروز خود بیشتر آگاهی داشتن می‌خواست، تاریخ را به خاطر امروز و فردا به اندیشه گرفته بود. شعر با بازجست‌های تاریخی برای عمیق برد خود آگاهی ملی زمینه به وجود آوردن می‌خواست.

با افزایش اندیشه در شعر سلسله افکار پیدا شد، یعنی اندیشه‌های مرکب پی در پی، اندیشه‌پروری بر حسیات که اکثراً محتوایی اجتماعی و گاه مضمون فلسفی داشت، رواج یافت. قهرمان غنایی شعر در سر مشکل‌ترین و دردناک‌ترین مسئله‌های زندگی به اضطراب اندیشه میراند. اندیشه دیگر با دید صنفی محدود نبود، نه فقط به صنفیت‌گرایی، که نسبتاً کاهش می‌یافت، بلکه بر چشم‌انداز گسترده‌تری که

ارزش‌های بشری را هرچه بیشتر دربر می‌آورد، بنیاد یافته بود. حزب کمونیست ارزش‌های جاویدانی بشری را اعتراف کرد و اعلام داشت که «ارزش‌های عمومی انسانی بر وظیفه‌های صنفی برتری دارد».<sup>۱</sup> ولی ادبیات شوروی، از جمله شاعران تاجیک ۳۰-۳۵ سال پیشتر از آن بسیاری از مسئله‌های اخلاق و آداب را با معیارهای همگانی انسانی سنجیدن آغاز کرده بودند.

طغیان دل، حس و هیجان و پیچ و تاب فکر و اندیشه، که با برطرف کردن مانعه‌های آزادانه جریان یافتن می‌خواست، بعضی حدودهای ژانری شعر را از بین برداشت، برخی ضابطه‌های آن را شکست، نظام سخت عروض را ویران کرد. به ادبیات فارسی تاجیکی آنچه در ایران و افغانستان شعر نو و عروض آزاد می‌نامند راه یافتن گرفت. مؤمن قناعت، لایق، بازار صابر، گلرخسار شعر تاجیکی را با جست و جوی معنوی و اخلاقی ادبیات کلاسیک ما پیوستند و رابطه آن را با شعر ایران و افغانستان استوار کردند. رابطه با حوضه‌های ادبی و ایجاد ایران و افغانستان ارتباطی که خیلی سست و گاه به مقام از بین رفته بود، دوباره برقرار شده و برای فعال شدن فکر درآک و نوجوی، برای برگشتن به اصل خود و سیراب شدن از سرچشمه‌های اصالت شعر اهمیت بزرگی پیدا کرد.

ولی اندیشه‌پروری تا به آزاداندیشی نرسید، اگرچه به حدود آن خیلی نزدیک آمده بود، از چارچوب ایدئولوژی رسمی شوروی سر بیرون کردن دشوار بود و گاه هیچ امکان نداشت. در مدت چند دهساله پیش فکر قالبی شده، از امکان پرواز آزاد محروم گردیده، حسیات و هیجان یکنواخت و عادی شده بود. این حالت شعر تاجیکی را به خرابی می‌کشید. از اینجاست که شعر تاجیکی در سال‌های هشتاد هم نتوانست به پایه بلند شعر معاصر فارسی برسد. آن فکر و حس نازک و مرکب، رنگین و توانمند، آن اصلیت و طبیعت ملی و نوپردازی‌های جسورانه، لطافت سخن، که در شعر فارسی امروز می‌بینیم، در شعر تاجیکی کم به نظر می‌رسد. کوشش‌های لایق، گلرخسار، گل نظر، عسکر حکیم، فرزانه و دیگران در سال‌های

هشتاد و نود شعر تاجیک را به سویه بلندتر اصالت شعر برآورد. طبع و ذوق بعضی شاعران، به ویژه برخی از جوانان چنان است که امید است شعر تاجیکی را به درجه شعر فارسی کشورهای دیگر برساند و به پهنای جهان برآورد.

## ۶

از سال‌های شصت تبلیغ و تلقین نظم و نثر باز به آن مضمون که در ادبیات کلاسیک فارسی تاجیکی داشت نزدیک شده، کم‌کم محتوایی اخلاقی و فلسفی و معنوی پیدا کرده، از این راه رابطه‌های گسسته را با ادبیات ابتدای قرن، با ادبیات معارف پروری پیوستن آغاز نمود. مسئله‌های معنویت و ارزش‌های انسانی پیش از سال‌های شصت نیز به ادبیات تاجیکی گاه‌گاهی راه می‌یافت، ولی به اجتماعیات، به صنفیت و جزیت تابع بود. از سال‌های شصت سرکرده علاقمندان به ایده‌آل‌های کمونیستی، لیکن نسبتاً مستقلانه مطرح شد.

از اینجاست که سال‌های شصت و هفتاد در نثر تاجیکی نیز اندیشه پروری، سلسله‌بندی فکر، سلسله افکار تاریخی خیلی رواج یافت. رمان و پوسترهایی به وجود آمدند که تنقید ادبی آن‌ها را «نثر اندیشه» نامید. بی‌معنویت، فساد اخلاق، ناانصافی و خودبینی و دیگر خصلت‌های بد آدمی در جامعه گسترش می‌یافت و بیشتر از مادی‌گرایی بلشویکی و پایمال شدن عدالت اجتماعی سرزده بود. اخلاق اجتماعی در نثر اندیشه مورد تحلیل ادبی مفصل قرار گرفت. تدقیق ادبی خصوصیت تحلیلی پیدا کرده، از حسیات و هیجان بلند، از سوز و گدازی که محصول جست‌وجوی پرمشقت حقیقت است، مالا مال آمد. بازجست شدت‌ناک حقیقت، بازجست ریشه‌های نیکی و بدی و ناانصافی‌های اجتماعی بخصوص در رمان‌های جلال اکرامی «من گنه‌کارم» (۱۹۵۷) و «زاغ‌های بدمر» (۱۹۷۷)، رمان فصل‌الدین محمدی یوف «پالاتای (طاق) کنجکی» (۱۹۷۴) یاد تاریخی و یاد فرهنگی را فعال کرد و قهرمانان در فکر و اندیشه‌های خود به ادبیات کلاسیک فارسی تاجیکی، به تاریخ خلق‌های شرق و غرب روی آورده، به پرسش‌های امروزی خود از تاریخ، از حکمت عصرها پاسخ جستند. سال‌های هفتاد و هشتاد در

اثرهای جمعه آدینه، ستار ترسون، آرون کوهزاد، ساریان، بهرام فیروز، عبدالحمید صمداف، کرامت‌الله میرزایوف و دیگران یک نوع بی‌اخلاصی نسبت به ترتیبات اجتماعی جامعه، یک نوع دل‌ماندگی از آرمان (ایده‌آل)‌های رسمی زمان، ناباوری به شعارها و بیانیه‌های سیاسی و «آینده درخشان» از «فردای کمونیستی» احساس می‌شود، که به زبان نیامده است، آشکارا گفته نشده است، ولی تحت‌اللفظ پی برده می‌شود، ماهیت اندیشه‌های قهرمانان را تشکیل می‌نماید.

در نثر شاعرانه نویسندگان روسی زبان تیمور ذوالفقاراف «دو قصه عشق (۱۹۸۰) (Peemi Stzanstvi, Dve Legeudi o Ljubvi)، «داستان‌های مسافرت» (۱۹۸۰)، «امیران و شاعران و خردمندان» (Emizi, Poeti, Mudzeti ۱۹۸۴) «تنبیو» (۱۹۸۴)، «شکارشاه بهرام گورساسانی» (Oxta tzazya Bahrama gura ۱۹۸۶) (Sasanida) فکر انسان اندیشمند به حکمت عصرها نزدیک رفته، حدود جهان معنوی آدمی خیلی گسترش یافته، مسئله‌های فلسفه هستی و بعضی مهمترین پدیده‌های رشد افکار فلسفی جهان را دربر آورد و فغان شخصی که در دنیای بی‌انصافی‌ها عدالت می‌جوید و بی‌عدالتی را محکوم می‌کند، بلند صدا داد. تیمور ذوالفقاراف زمان‌ها را به هم می‌آمیزد، قهرمانان افسانه‌وی و شخصیت‌های تاریخی عصرهای گوناگون را به هم می‌شناساند و به صحبت می‌دارد، حدود زمان و فضا را از بین می‌برد، تصویرهای غیرعادی و اصول شرطیت ادبی، روایت، اساطیر، افسانه، واقعیت تاریخی و آمیزش آن‌ها را به کار می‌گیرد.

شکل شرطی و رمزی و افسانه‌وی گاه اندکی به مجموعه حکایه و قصه‌های سیف رحیم‌زاد «ستاره‌های سر تنور» (۱۹۸۴)، «از یادها، از یادها» (۱۹۸۸)، «داغستان» (۱۹۹۳) بیشتر به مجموعه قصه و حکایت‌های محمد زمان صالح «سروکشم» (۱۹۸۵)، «آهنگ شهر عشق» (۱۹۸۹)، مجموعه حکایت‌های بهمن‌یار «اسب آبی» (۱۹۸۸) و «دود حسرت» (۱۹۹۳) نیز خاص است. بی‌قدری و خواری و زاری انسان، عذاب و مشقت طاقت‌فرسا که به سر آدمی ریخته است، سرگرانی و سرگمی مردم در این دنیای بی‌سرو سامانی هرچه بیشتر به تصویر آمده، ماهیت زمان را آشکار می‌سازد.

نویسندگان به چهرهٔ همزمانان خود نگاه دوخته‌اند و گاه گذشتهٔ دور چشم آن‌ها را به سوی خود کشد هم امروز جامعه را در نظر می‌گیرند.

امروز نویسندگان تاجیک بیشتر امکان دارند که به جست و جوی بدیعی خود نه تنها تمایلات ادبی نویسندگان روس، بلکه پهنای جهان ادب، از جمله بعضی روندهای ادبیات اروپا مثلاً ادبیات فرانسوی، ادبیات آمریکای لاتین، ژاپن و غیره را فرا بگیرند. مانند آنکه بعضی قهرمانان نثر با اندیشه‌های دامنه‌دار خود اندوخته‌های فکری مردمان زمان‌ها و کشورهای گوناگون را به چشم‌انداز آورده‌اند، دیدگاه استتیک بعضی نویسندگان در سال‌های هفتاد و هشتاد با منطقه‌های مختلف جهان علاقمندی پیدا کرد.

از سبک چند نویسنده چنانچه ساتم الخزاده و عبدالحمید صمداف بسیار نشانه‌های رئالیسم اصیل نمودار می‌آید که سال‌های پنجاه در قصهٔ مشهور پولاد تالس «تابستان» (۱۹۸۵) نیز ظاهر شده بود. این سبک به اصل رئالیسم نزدیک است و بیشتر به رئالیسم ادبیات روسی رابطه دارد. سبک کرامت‌الله میرزایوف نیز به رئالیسم صرف بیشتر میل دارد. در ایجادیات عبدالملک بهاری گاه میلی به واقع‌نگاری غناآمیز گاه با ژانر تخیلات علمی دیده می‌شود. بعضی نویسندگان چنانچه جلال اکرامی به سوژه تندرو و بیان هیجان‌انگیز موزون که رنگ‌آمیزی‌های آن از عنعنه‌های رمانتیک ادبیات کلاسیک فارسی تاجیکی غذا می‌گیرند بیشتر رغبت دارند.

جلال اکرامی با رمان «من گنه‌کارم» (۱۹۵۷) به نثر تاجیکی تدقیق بدیعی تحلیلی را جاری کرد و به تحلیل حس و هیجان، فکر و اندیشه‌های انسان پرداخت. تدقیق تحلیلی در سال‌های شصت، به خصوص هفتاد و هشتاد در نثر فضل‌الدین محمدی‌یوف، ارون کوهزاد، قسماً ساریان گسترش یافت. جلال اکرامی در رمان‌های «سه گانه» دوازده دروازهٔ بخارا تدقیق تصویری و تدقیق تحلیلی را به هم یک کرد، واقع‌نگاری و سوژه تندرو را با بررسی همه‌جانبهٔ روندهای باطنی روحی و روانی به هم آورد.

این است که نثر تاجیکی در سال‌های هفتاد و هشتاد رویه‌های اسلوبی گوناگونی

داشت. گوناگونی اسلوب از نیمه سال‌های پنجاه پیوسته می‌افزود و دایره نظر ادبیات را در فراگیری واقعیت گسترش می‌داد.

این کامیابی‌ها گواهی می‌داد که ادبیات به راه انکشاف طبیعی قدم گذاشتن دارد و امکان دارد جست‌وجوهای ایجادگرانه آزاد پیش بگیرد. ولی این امکان عمل آزادانه و تحول معتدل هنوز نسبی بوده، بیشتر در شکل و طرز و واسطه‌های بدیهی ظاهر می‌شود. آزادی کامل که شکل و مضمون را برابر فرا بگیرد و جولان فکر و حس را به درک عمیق هستی انسان و جامعه روانه بسازد، هنوز در پیش است.

پس از آن که تاجیکستان به استقلال رسید (۹ سپتامبر ۱۹۹۱) محل گرایشی و حاکمیت تلاشی باعث جنگ برادرکشی گردید، که از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۷ دوام کرد تلفات جانی و مالی و خرابی زیاد آورد. فرهنگ، مکتب و معارف بسیار ضرر دید، معنویت، اخلاق و آداب سواد جامعه پست رفت. بسیار نویسندگان هلاک شدند یا مهاجرت کردند. برخی از مهم‌ترین بازجست‌های ادبیان قطع گردید. کند شدن شعور اجتماعی و پست رفتن شعور ملی به ادبیات تأثیر منفی رساند. بالا گرفتن شعور مضافاتی و محل گرایشی بصیرتگاه به ایجادیات بعضی نویسندگان نقش‌هایی ننگین گذاشت.

شعر پست محک عدداً بیشتر و شعریت شعر کمتر شد رابطه‌های ادبیات تاجیکی با ادبیات روسی سست شد، با ادبیات عرب و آمریکای لاتین می‌توان گفت قطع گردید. از شاعران گلرخسار، عسکر حکیم، بازار صابر به اروپای غربی و آمریکا سفرها داشتند و آخری چند سال در آمریکا زیست. نتیجه استتیک این مهاجرت و سفرها شاید بعدتر پدید آید.

با فرا رسیدن استقلال رابطه‌های فرهنگی به ایران به مراتب گسترش یافت. ادبیات معاصر تاجیکی با ایران و ادبیات معاصر ایران به تاجیکستان بیشتر از هر وقت دیگر راه می‌یابد. فاصله بین ادبیات فارسی تاجیکی و فارسی ایران در شعر کم می‌شود. یگانگی شعر تاجیکی با شعر فارسی ایران و افغانستان، که چند قرن است گاه سست می‌شد کم‌کم برقرار می‌گردد. نتیجه هم‌نزدیکی ادبیات فارسی تاجیکی و فارسی ایران در آخرین دهه قرن بیست این بود، که در شعر تاجیکی نگاه شاعرانه

اندک دیگر شد، تفکر بدیعی بیشتر خصوصیت ملی گرفت. این را از شعر گلرخسار، گل نظر، فرزانه، این چنین شاعرانی چون دارا نجات، عبدالله قادری، سلیم ختلانی، خیراندیش، عجمی و چندی دیگر بیشتر می‌بینیم.

در ادبیات‌شناسی و تنقید ادبی کوشش‌هایی برای بررسی نو ادبیات تاجیکی سال‌های بیست و سی و چهل و پنجاه آغاز یافت. مقصد از این بررسی ارزیابی ادبیات فارسی تاجیکی قرن بیست از نظر امروز است، به ویژه به وجود آوردن کانسپسیون ادبیات شوروی تاجیکی است. مهم‌ترین نتیجه این پژوهش کتاب‌های عضو وابسته فرهنگستان علوم جمهوری تاجیکستان زنده‌یاد معروف رجبی «اسلام، جدیدیه و انقلاب» (۱۹۹۷)، «تاریخ تنقید و ادبیات‌شناسی» (۱۹۹۷) می‌باشد.

سیاست حزب نسبت به مبشر جدیدان، به ویژه نسبت به فعالیت محمود خواجه بهبودی و صدیقی عجزی از نیمه سال‌های بیست تغییر یافته، همه معارف پروران به جز صدرالدین عینی و تاش خواجه اسیری ملت‌گرای بورژوازی عنوان گرفته بودند. در آخر سال‌های هشتاد، یعنی در پایان عمر امپراتوری شوروی باز حرکت جدیدیه چون یک جریان بزرگ معارف‌پروری و روشنگری ارزیابی شد. ارزیابی حقانی جدیدیه مفصلتر از همه در کتاب یکم معروف رجبی میسر گردید. در کتاب دوم او شکل و تحول اصول اساسی ادبیات شوروی در سال‌های بیست و سی، دیگر دیسی‌های سیاست حزب در ساحه ادبیات و صنعت با نگاه جدی تنقیدی بررسی شده است. اینها قدم نخستین در پژوهش ادبیات فارسی تاجیکی سده بیست بوده تحقیق عمیق آن این چنین برطرف کردن اجتماع‌گرایی درشت - سوسیالامیسم ولگار که در بررسی بسیار مسئله‌های ادبیات عصرهای گذشته حکمران بود، کار آینده است.





۲

سرنوشت فارسی تاجیکی ماوراءالنهر  
در سده بیستم



از نیمه دوم سده نوزده در ادبیات فارسی تاجیکی و افکار اجتماعی فرارود (=ماوراءالنهر) یک جریان بزرگ روشنگری آغاز یافت. ما امروز در تاجیکستان آن را جریان معارف پروری نامیده ایم. احمد دانش (۱۸۲۶-۱۸۹۷) سرود معارف پروران تاجیک، قلمکش‌ها را در نظم و نثر به ساده‌نویسی دعوت کرد. چنانکه صدرالدین عینی (۱۷۸۷-۱۹۵۴) چندین بار تأکید کرده است احمد دانش اگرچه از مخلصان بیدل بود و این اخلاص او را از بسیار نوشته‌هایش می‌بینیم پیروان و تقلیدگران سبک بیدلی را سخت تنقید کرد و به ویژه دست کشیدن از پیچیدگی‌های نثر بیدلانه را ضرور دانست. این دعوت را هم پیروان احمد دانش پذیرفتند. در آخرهای سده نوزده به خصوص در آغاز سده بیست نه تنها در حوزه ادبی بخارا بلکه در دیگر حوزه‌ها نیز سادگی و روانی ازلی فارسی فرارود به طرزهای تازه‌ای استوار شد. در آغاز قرن بیست دعوت به ساده‌نویسی و نمونه‌های شعر و نثر صاف بی‌غل و غش از ایران و افغانستان و دیگر منطقه‌های قلمرو زبان فارسی نیز می‌رسید همه و برای قوت گرفتن این رویه در فرارود مساعدت می‌کرد.

تحول زبان ادبی تاجیکی فرارود آخرهای سده نوزده و دو دهه اول سده بیست با پژوهش بعضی دانشمندان تاجیک به ویژه با تحقیقات زنده یاد پروفسور ناصر جان معصومی روشن شده است.<sup>۱</sup> از این رو ما حالا به این مسأله توقف نمی‌کنیم و فقط برای این که مسأله اندک مشخص‌تر بیان شده باشد یک دو پاره از نثر فارسی تاجیکی اول‌های قرن بیست نمونه می‌آوریم.

۱. مراجعت شود به: معصومی، زبان و اسلوب احمد دانش. دوشنبه، «دانش»، ۱۹۷۶؛ معصومی، اُچرک‌های (تاریخچه) انکشاف زبان ادبی تاجیکی، استالین‌آباد (دوشنبه)، نشریات دولتی تاجیکستان، ۱۹۵۹.

استاد عینی تأکید کرده است که دعوت احمددانش بیشتر از همه در نشر میرزا عظیم سامی (وفات ۱۹۰۷) و شریف جان مخدوم صدرضیا (۱۸۶۷-۱۹۳۲) و عبدالرئوف فطرت (۱۸۸۷-۱۹۳۸) عملی شد. اینک یک پاره از «تذکره الحمقا» نوشته صدرضیا متعلق به دهه دوم یا سوم سده بیست:

«در ایام امارت امیر عبدالاحدخان راقم حروف به قضای تومان<sup>۱</sup> و غائزه مأمور بودم. یکی از خدام وزیر یعنی جان میرزای قوش بیگی وارد آن تومان شد. بعد از ملاقات فرصتی مترصد شدم تا از مطلبش مطلع گردم. برخلاف معتاد اظهار مطلبی نکرد و خطی از جانب وزیر نداد. شک نکردم که گذار راه است، فقط به جهت جویای حال شدن وارد گشته. بنابر کشف مطلب پرسیدم: از کجا می آیند؟ گفت: از بخارا. پرسیدم: تا کجا می روید؟ گفت: تا این جا. گمانی که داشتم لاطائل شد. بالاخره پرسیدم: برای چه آمدید؟ به غیظ و غضب تمام دشنام بسیار ولینعمت خود وزیر را داده گفت: نپرسید، خطی هم به شما دارم نخوانید، خطی در جواب نویسانده می آرم نخوانده مهر کنید. از این حکایت مسلسل حیران شدم...»<sup>۲</sup>

پاره دیگر از عبدالرئوف فطرت از مقدمه نخستین داستان او که با نام «مناظره» سال ۱۹۱۱ در اسلامبول چاپ شده بود و به گفت مؤلف «به طور محاوره بخاراییان» نوشته شده است:

«هم وطنان عزیزم ملت نجیبه بخارا را پوشیده نخواهد بود که مدتی است اختلاف جدید و قدیم که مبداش به جز اشتباه کاری و فسادانگیزی بعضی خائنان ملت چیز دیگر نیست وطن مقدس ما را فرو گرفته جماع متحده اهالی را به عنوان جدید و قدیم دو فرقه و هر کدام را ناخوشنود آن دیگر نموده!

بدیهی است که سبب عمده خواری و خرابی مسلمانان نیست مگر همین اختلافات بی معنی! بنابر این هر که خود را خادم دین مبین اسلام می داند می کوشد تا این اختلاف خانه برانداز را از میان ما بخارایی ها بردارد.»<sup>۳</sup>

۱. تومان... ناحیه.

۲. صدر ضیا. نوادر ضیائیة. تهران، «سروش» ۱۳۷۷، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

۳. برگرفته از: صدرالدین عینی. نمونه ادبیات تاجیک، مسکو، ۱۹۲۶، ص ۵۳۱ و ۵۳۲.

از داستان‌های عبدالرئوف فطرت «مناظره» و «بیانات سیاح هندی» (۱۹۱۲) معلوم می‌شود که او در ساده‌نویسی از سامی و صدر ضیا هم پیشتر رفته است. نثر فطرت برای نثر صدرالدین عینی، برای داستان و رمان‌های او که در دهه بیستم و سی‌ام سده بیستم نوشت زمینه آماده ساخت. این معنی را خود استاد عینی این‌طور بیان کرده است: «رنگ ادبیات نوگرفتن زبان تاجیکی در نثر از عبدالرئوف فطرت آغاز می‌یابد».<sup>۱</sup>

دیگر روشنگران تاجیک چه در بخارا چه در سمرقند یا استروشن و خجند و حصار نیز این راه و روش را ادامه دادند. نخستین روزنامه تاجیکی «بخارای شریف» (۱۹۱۲) و یکمین مجله تاجیکی «شعله انقلاب» (۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱) نیز نمونه‌های خوب زبان ادبی ساده و روان فارسی تاجیکی را دادند. فارسی تاجیکی فرارود در دو سه دهه اول سده بیست تا رفت ساده شده اصالت فارسی دری و متانت سخن فصیح را با احتیاط تمام نگهداری کند.

## ۲

انقلاب بلشویکی اکتبر سال ۱۹۱۷ در ترکستان روسیه (تاشکند و فرغانه و سمرقند و استروشن و خجند و غیره) و انقلاب پان‌ترکیستی سال ۱۹۲۰ در بخارا (از جمله در بخارای شرقی یعنی مرکز و جنوب تاجیکستان کنونی) زندگی فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی را به کلی دیگرگون کرده جامعه را از راه تحول خود ویژه تاریخی بیرون کشید و به بی‌راهه‌های پرپیچ خاصیت‌کش روان کرد. جنبه اجتماعی و صنفی (طبقاتی) اساس حیات انسان و جامعه دانسته و ماهیت معنوی هستی آدمیزاد انکار شد. مادگرایی رشد فرهنگ و زبان، محتوای ادبیات و هنر را کم‌کم دیگر کرده جامعه را به سوی بی‌معنویی بردن گرفت.

سیاست دستگاه ایدئولوژی بلشویکی در رشته فرهنگ این بود: انقلاب پرولتاری توده‌های زحمت‌کش را به میدان تاریخ کشید و ادبیات و هنر باید به

۱. صدرالدین عینی. نمونه ادبیات تاجیک، ص ۵۳۱.

خدمت عامه انقلابی کمر بندد، از جمله زبان، ادبیات بدیعی و مطبوعات و نشریات باید چنان ساده باشد که به بی سوادترین زحمت‌کشان شهر و دهات فهم آید. اجرای این سیاست از روزنامه و مجله‌ها شروع شد. ساده‌نویسی در مطبوعات پس از انقلاب از ساده‌نویسی روشنگران پیش از انقلاب به کلی فرق داشت چنانچه مانند ساده‌نویسی عبدالرئوف فطرت و معلم عبدالقادر شکوری سمرقندی و صدرالدین عینی و محمود خواجه بهبودی و دگران نبود. زبان مطبوعات شوروی نه ساده بلکه عادی شد گفتار بی نظام عامیانه در زبان مطبوعات برتری پیدا کردن گرفت. اگر زبان مجله «شعله انقلاب» (سمرقند، ۱۹۱۹ تا ۱۹۹۱) با روزنامه «آواز تاجیک» (سمرقند، از ۱۹۲۴) و «بیداری تاجیک» (دوشنبه، از ۱۹۲۵) مقایسه شود بیشتر از همه این چیز به نظر می‌رسد که در زبان این دو روزنامه عنصرهای گفتگوی عوامانه با سرعت افزایش یافته زبان از فارسی ادبی هزار ساله دور شده است. بی احتیاطی در سخن، راه دادن به عنصرهای گفتگویی که خلاف فصاحت است پیش از انقلاب در سفرنامه میرزا سراج حکیم سراجی «تحف اهل بخارا» (۱۹۱۰) گاه گاهی دیده می‌شد.

اشعار سراجی که در تذکرة الشعراء نعمت‌الله محترم آمده است و آن اشعار او که سال ۱۹۱۲ در روزنامه «بخارای شریف» چاپ شده بود نیز چندان شعر بلند نبودند. نارسایی‌های فصاحت‌شکن که در نوشته و سروده‌های سراجی گاهی به دید می‌آیند و اعتبار سخن او را در نظر هم زمانانشان کم کرده بودند پس از انقلاب اندک مدت بیشتر نظم و نثر تاجیک را فرا گرفتند نه فقط در سال‌های اول انقلاب بلکه در دهه سی و چهل و پنجاه و شصت هم ناتراشیدگی و درشتی و گفتگوی کوچه و بازار در ادبیات هرچه بیشتر نفوذ پیدا کرده تا امروز نشانه دموکراسی شدن زبان دانسته می‌شود. مفهوم «خلقیت زبان» (مردمی شدن زبان) پیدا شد که فهمش نادرست آن نیزگوش بی قاعده را بر زبان ادبی صیقل دیده هزار سال ضد گذاشت. به این طریق مبارزه دوگونه زبان که یکی گونه ادبی و دیگری گونه مردمی است آغاز یافت. این دوگونه زبان در طول تاریخ با عمل متقابل رشد می‌کردند، به یکدیگر تکیه داشتند، از یکدیگر غذا می‌گرفتند. عامل‌های سیاسی در قرن بیست این دوگونه

زبان را به هم جنگ انداختند.

در عهد شوروی عقیده‌ای پیدا آمد که «تاجیکان زبان ادبی نداشتند و هنوز ندارند»<sup>۱</sup> این دعوی از پان ترکیست‌ها سرزد. آن‌ها موجودیت ملت تاجیک و زبان و ادبیات او را انکار می‌کردند و می‌گفتند که آن‌هایی که خود را تاجیک می‌گویند در اصل از یک‌اند که با تأثیر مدرسه و ایران، زبان ترکی خود را از دست داده یک لهجه خراب فارسی را پذیرفته‌اند.

خاورشناسان روس در مسأله زبان، پان‌ترکیست‌ها را دستگیری کردند. صدرالدین عینی در یک نامه خود خاطرسان کرده است که چون سال ۱۹۲۶ تذکره او به نام «نمونه ادبیات تاجیک» چاپ شده و با این کتاب موجودیت ملت تاجیک و زبان و ادبیات او از زمان سامانیان و رودکی تا قرن بیست اثبات گردید به این مطلب «همه شرق‌شناسان مقابله برآمدند و زبان ادبی داشتن خلق تاجیک را انکار کردند».<sup>۲</sup> دعوی آن‌ها این بود که زبان و ادب فارسی که هزار سال است در ماوراءالنهر وجود دارد مال ایرانیان کنونی است و تاجیکان به آن حق ندارند. به این طرز تاجیکان و فارس‌ها را در سر میراث فرهنگی مشترک آن‌ها به تلاش خیزانیدن می‌خواستند.

استاد صدرالدین عینی در نامه ذکر شده از شرق شناسانی که می‌گفتند: تاجیکان زبان ادبی (معیار) ندارند سه تن را نام گرفته است که یکی یوگنی برتلس Yeugeni Bertels، دیگری آلكساندر بلرریوف Aleksandr Boldirev و سومی مخائل آندریوف Mikhail Andreyeu می‌باشد. استاد عینی گفته است که با آن‌ها در این مسئله چندین بار بحث کرده است. سال ۱۹۳۰ در استالین‌آباد (دوشنبه) در یک مجلس بزرگ زبان و خط لاتین «با پروفیسور آندریوف دست به گریبان شده جنگ کردم»<sup>۳</sup> یکی از حاضران آن مجلس به بنده نگارنده حکایه کرده بود که استاد عینی

۱. مجله Zapaztiyu (تاشکند)، ۱۹۲۸، شماره ۴، ص ۱۱۰.

۲. مراجعت شود به: کمال عینی. یک سینه سخن برای گفتن دارم. هفته‌نامه «ادبیات و صنعت»

۳. همان جا.

۱۶ سپتامبر ۱۹۹۳، شماره ۳۸، ص ۵.

در آن مباحثه چنان شورید و تفسید که جامه پنبه‌داد را کشیده به سویی پرتافت و چابک شده خیلی بحث کرد و چند بار سزاوار کف‌کوبی‌های اهل تالارگردید. استاد در نامه مذکور افزوده است: «در این جنجال‌ها «لدیر» تنها من بودم و بعضی کسان فقط به خاطرخواهی من به من یاری می‌دادند». آری، استاد عینی یکه‌تاز میدان مبارزه بوده حق مردم تاجیک را به زبان و ادبیات فارسی با کمال قطعیت حمایه می‌کرد. و از جمله سال ۱۹۳۰ اعلام داشت: «تاجیکان زبان ادبی هزارساله دارند»<sup>۱</sup>.

متأسفانه دانشمندان زبان‌شناس و ادبیات‌شناس روس که تحصیلات ویژه اروپایی داشتند دلیل و برهان استاد عینی را که تحصیلات زمانی نداشت از دیدگاه علم زمان غیرقابل قبول می‌حسابیدند. سخن آن‌ها در نظر مردم صاحب اعتبار علمی بود و برای شکل‌گیری عقیده روشنفکران تاجیک‌گاه بیشتر نقش می‌گذاشت. اهل علم را آشکار است که در برخی از کشورها در یک دوره نو تاریخ ملت از گویش‌ها یک زبان ادبی (معیار) تازه به وجود آمده است. ایران‌شناسان شوروی در اساس این تجربه خلق‌ها عقیده اظهار کردند که برای مردم تاجیک نیز زبان ادبی ساختن لازم است. آن‌ها در پیش مردم تاجیک وظیفه تاریخی اجرا کردن می‌خواستند. استاد عینی در نامه مذکور پیشنهاد خاورشناسان را این طور بیان کرده است: «باید در اساس زبان کوچگی برای تاجیکان زبان ادبی از نو ساخته شود»<sup>۲</sup> عینی چنین کاری را ناجائز دانست.

پروفسور پرتلس آن مطلب را سال ۱۹۴۸ چنین بیان کرده بود: «خلق تاجیک آثار بدیعی را به آن زبان که حرف می‌زند به وجود می‌آورد. هیچ‌گونه حرکت به عقب، به سوی زبان کلاسیک امکان ندارد زیرا آن حرکت اثر ادبی را از عامه خوانندگان جدا خواهد کرد»<sup>۳</sup>.

۱. همان جا. ۲. همان جا.

3. E. Bertels. Literathra na per. Sidsrom Yazire u Sredney Asiyi. Sb.:

Souietsroye Uostoro Uedeniye 5, M.-L. 1974, Str, 200. به روسی

این چنین مراجعت شود: سبحان اعظم زاد. میراث کلاسیکی و نظریه‌های ادبیات‌شناسی



چنانکه می‌بینیم در اساس «زبانی که خلق حرف می‌زند» یعنی در اساس گفتار و گویش پیدا شدن زبان ادبی در نظر بوده است و گویا استفاده از زبان کلاسیک «حرکت به عقب» می‌بوده است و حال آن که استاد عینی بازگشت به گذشته را در نظر نداشت بلکه فقط ضرورت جدا نشدن از گذشته را به تاکید گوش‌رس می‌آورد. وی می‌خواست که زبان ادبی کنونی نباید یک زبان نوساخت مصنوعی که پایه بر «زبان کوچکی» خواهد داشت بلکه ادامه زبان ادبی موجوده باشد هم عنعنه‌های هزارساله را دوام بدهد هم از زبان مردمی امروز چیزهایی را به کار بگیرد یعنی کاری را که معارف پروران در آخر قرن نوزده و دو دهه اول قرن بیست در ساده‌گرایی شروع کرده بودند موافق شرائط تازه پس از انقلاب به پایان برساند. عینی که برای «حرکت به عقب» بلکه برای میراث‌بری و ادامه کاری و پیشرفت راه‌جویی می‌کرد. اینک وی در نامه ذکر شده نوشته است: «در سال ۱۹۳۰ در سمرقند یک کانفرانس شد، در پیش طاق زال (تالار... م. ش.) مجلس با خط جلی نستعلیق «تاجیکان زبان ادبی هزارساله دارند و تا امروز دوام نموده آمد بعد از این هم به صفت زبان ادبی ساویتی (شوروی. م. ش.) تاجیک دوام خواهد کرد» نوشته ماندم.<sup>۱</sup> این جا اندیشه عینی روشن است. او می‌خواست که رشته تاریخ‌کننده نشود. پیوند دیروز و امروز فردا استوار باشد. دست کشیدن از ارزش‌های والا و اندوخته‌های زمان گذشته «حرکت به عقب» می‌بود و چنین معنی می‌داشت که به دوره‌های پیش از رودکی و فردوسی که زبان ادبی آفریدند برگردیم.

دهه بیست و سی دوره انکار هستی تاریخی انسان بود و دعوا داشتند که تاریخ اکنون آغاز می‌یابد. نیست انگاری (نهیلیسم) روسی که خیلی قوی بود و در سده نوزده در رمان ترگینیف (I. S. trrgeneu) «پدران و فرزندان» تصویر شده است در سده بیست از روحیه انقلابی قوی‌تر شد.

از جمله نذرالله بیک تاش - ادبیات‌شناس تاجیک سال ۱۹۲۸ گفته بود: «عجبا،

→ سال‌های ۲۰ و ۳۰ سده ۲۰، مجله «اورنگ»، ۲۰۰۲، به شماره ۱ ص ۳۵.

۱. کمال عینی. یک سینه سخن برای گفتن دارم، ص ۵.

ما چه داریم؟ غیر از یک چند تا دیوان، لغت و تذکره چیز دگر نداریم که برای جمعیت ما در آینده به کار آید. مگر همان دیوان‌های ادبیات صنفی ما را تمام آدمانی که به الفبای کهنه سواد دارند می‌فهمند؟ البته نه! ادبیات صنفی ما گفتن ممکن است که تماماً در بالای تصوف نهاده شده است. بنابراین عبارت از استعاره‌های مخصوص و عباره‌های درون به درون مرکب است که هر کدام آدم بی سواد نمی‌تواند بی واسطه فهمد.<sup>۱</sup>

اینجا زبان و ادبیات کلاسیک هم یک جا به کلی انکار شده است. ادبیات گذشته را «ادبیات صنفی» شماریدن مؤلف به آن معنی است که آن را متعلق به صنف‌های استثمارگر می‌داند. باز هم یک معیار ارزیابی فهمش «هر کدام آدم بی سواد» است یعنی هرچه به بی سوادان فهمان باشد ارزش ندارد.

ندای بیکتاش که گفت: «عجبا، ما چه داریم؟» در دهه سی ورد زبان‌ها بود. همه با این پرسش از ارزش محروم بودن زبان و ادبیات عصرهای گذشته را تاکید می‌کردند. شاید به جز استاد عینی و استاد لاهوتی (ابوالقاسم احمدزاده لاهوتی کرمانشاهی که به خدمت ملت تاجیک درآمده بود) که دیگر معیار بها داشتند، ادبیات کلاسیک و زبان آن را همبسته با امروز می‌دیدند.

نیست‌انگاری فرهنگی که از دید صنفی پدید آمده است از این گفته غلام‌رضا علی‌زاده نیز هویدا است: «بلی! تنها یک ادبیات تاجیک بود: ادبیات فئودالی و بورژوازی [...] آن ادبیات - نظم و نثر هم خدمت همان طبقه بالا، فئودال‌ها (امیران، املاک‌داران، حاکمان و خان‌ها) و بورژوازی را می‌کرد. همه این نظم و نثرهای تاجیکی که در دوره فئودالی و بورژوازی بودند پرولتار و کمبغلان (بی‌نواها - م.ش.) تاجیک هیچ فائده نداشته بلکه افکار پرولتارها را زهرآلود می‌کردند».<sup>۲</sup>

در این پاره از خصوص زبان چیزی گفته نشده است ولی از لحن سخن مؤلف

۱. نذرالله بیکتاش. دست‌آویز برای تشویقات - چیان الفبای نو. روزنامه «بیداری تاجیک» ۱۵، ۱۹۲۸ م.

۲. غلام‌رضا علی‌زاده. چراغ پای خود را روشن نمی‌کند. روزنامه «تاجیکستان سرخ»، ۱۸ آوریل ۱۹۳۰، شماره ۶۴.

آشکار است که فکر او دربارهٔ زبان هم چنین است که دربارهٔ ادبیات است. نباید گمان کرد که چنین مقاله‌ها اندیشهٔ شخصی را بیان می‌داشتند و به این سبب تا اندازه‌ی بی‌ضرر بودند. نه هرگز! از آخرهای دههٔ بیست و در دههٔ سی دیگر امکان ابراز فکر شخصی نمانده بود. در روزنامه‌ها تنها آن عقیده‌ها که به سیاست روز سازگاری دارد چاپ می‌شد. از این رو آنچه در بالا آمد از جمله گفته‌های نذرالله بیکتاش و غلام‌رضای علی‌زاده روح زمان را نمایان می‌آورد. آن عقیده‌ها به وضع فرهنگ، زبان و ادبیات، هنر سخت تأثیر داشتند.<sup>۱</sup>

تأثیر آن‌ها منفی بود و حق به جانب پژوهشگر است که دربارهٔ مقاله‌های دههٔ بیست و سی گفته: «این جا تأثیر ساده‌گرایی و ساده‌اندیشی به درجه‌ی است که برای سواد جامعه و انتباه فکری نقش هلاکت‌باری گذاشته است».<sup>۲</sup>

مناسبت صنفی به ادبیات که در گفتهٔ بیکتاش و علی‌زاده دیدیم و در دیگر نوشته‌های عهد شوروی دیده می‌شود تکیه بر نظریهٔ «دو فرهنگ در هر فرهنگ ملی» دارد که از مهمترین آموزه‌های لنین بود.

لنین نظریه‌ی پیش نهاد که فرهنگ در جامعه صنفی (طبقاتی) دو بخش است که یکی فرهنگ مردمی، فرهنگ توده‌های زحمت‌کش و دیگری فرهنگ صنف‌های حکمران، فرهنگ فئودالی و بورژوازی است. فرهنگ مردمی محصول ایجاد کاری عامه رنجبر و بخش مرفقی فرهنگ زمان بوده فرهنگ طبقات حکمروا ماهیتاً ارتجاعی است. از این دیدگاه در مرحله‌های اول عهد شوروی تا آخرهای دهه سی تمام ادبیات کلاسیک فارسی - تاجیکی را متعلق به صنف‌های استثمارگر جامعه فئودالی قلمداد کرده‌اند. نمونهٔ آن را در پاره مقاله بیکتاش و علی‌زاده دیدیم. در دیگر نوشته‌ها نیز زیاد می‌بینیم. بس که ادبیات کلاسیک فارسی - تاجیکی بخشی

۱. درباره نیست‌انگاری فرهنگی سال‌های بیست و سی مراجعت شود به: تاریخ ادبیات سوتی تاجیکی، ج ۱، دانش، دوشنبه ۱۹۸۴، سبحان دوران اف. وزن اشعار ابوالقاسم لاهوتی، دوشنبه دانش ۱۹۷۴، سبحان اعظم‌زاد. میراث کلاسیکی و نظریه‌های ادبیات‌شناسی سال‌های بیست و سی سده بیست. مجله اورنگ، ۲۰۰۲، شماره ۱.

۲. س. اعظم‌زاد، همان اثر، ص ۳۲.

از فرهنگ صنف‌های استثمارگر به قلم آمد خود به خود نتیجه‌گیری پیدا شد که زبان فارسی کلاسیک نیز خدمت همان صنف‌های ارتجاعی را ادا می‌کرد و نیز مناسب دوران انقلاب خلقی و ساختمان جامعه سوسیالیستی نیست.

در زمینه آن آموزهٔ لنین «نظریهٔ صنفیت زبان» به وجود آمد که به آکادمیسین نکولای مار (Marr) تعلق داشت. چون فارسی کلاسیک یک زبان توانا و زیبا و شیوا بود چنین امکانی که طبق آموزهٔ آکادمیسین مار این زبان را به آرستاکرائی فتودالی، اعیان و اشراف نسبت بدهند کم نبود. در این مورد نیز «زبان مردمی» درست‌ترین که زبان کوچه و بازار و گفتار عامیانه برتری یافت.

در نیمه سال‌های سی مکاتبه کارل مارکس (Karl Marx) و فردریک انگلس (Fridric Engels) از آلمانی به روسی ترجمه شد. از جمله انگلس در نامه‌یی گفته است: «نثر فارسی جانکاه است».<sup>۱</sup>

اگرچه فردریک انگلس دربارهٔ زبان فارسی و شعر حافظ در این نامه سخن‌های نیکی نیز گفته بود این گفته او دربارهٔ نثر پندارهای ناروایی به میان آورد و ماهیتاً یک ضربهٔ سخت به زبان ادبی کلاسیک رسانید: زبان ادبی سنتی ما را یک زبان مغلق دندان‌شکن و ضد خلقی اعلان نمودند و از آن دور شدن را صلاح دیدند چنین نتیجه‌گیری‌ها در مباحثه‌های دهه بیستم و سی‌ام مقام «زبان خلقی» را در مقابل زبان ادبی خیلی تقویت کرد.

این است که سال‌های بیست و سی و بعد از آن دو گونه زبان ملی - گونه ادبی و گونه مردمی با هم مبارزه داشت. در این مبارزه دوگونگی یا دوشیوه‌گی یعنی diglossia عاقبت زبان عامیانه پیروز و زبان ادبی هزار سال مغلوب شد. مطبوعات و نشریات، حتی ادبیات بدیعی (به جز آثار استاد عینی و استاد لاهوتی و چندی دیگر) در طول سال‌های بیست و سی اندک اندک از فارسی فصیح و اندوخته‌های هزارساله آن دور شده به درد پست‌فرهنگی و کم‌سوادی و بی‌قاعدگی و بی‌نظامی گرفتار آمد.

1. K. Marx, F. Engels ob iskus tue t. 1, Mosceu, 1957, S. 336.

سال‌ها زبان و ادبیات کلاسیک را به مکتب میانه راه ندادند و از نیمه دهه چهل گرچه راه دادند تا امروز چون شیوه آموزشی نادرست است جوانان نمی‌توانند به زبان اصیل فرهنگی خود دست بیابند.<sup>۱</sup> دستور (گرامر) زبان تاجیکی فقط در اساس ادبیات شوروی تاجیکی و مطبوعات هر روزه ترتیب داده شد (به جز یک دستور علمی زبان که در برخی از صفحه‌های آن چیزی از ادبیات عصرهای گذشته نیز دیده می‌شود). لغت‌نامه‌ها (فرهنگ‌ها) نیز همین طور تدوین شدند.

این است که طبع مردم از نزاکت و نفاست زبان کلاسیک دور شده است. بعضی جوانان برای دست یافتن به فارسی ناب، برای از خود کردن ادبیات کلاسیک فارسی - تاجیکی خواهش ظاهر کنند اکثراً کوشش آن‌ها کم نتیجه می‌دهد. دوبار دیگر شدن خط که تاجیکان سال ۱۹۲۹ به خط لاتین و سال ۱۹۴۰ به خط سیریلیک روسی گذرانیده شدند، کتاب‌سوزی که از سال‌های بیست تا آخر سال‌های پنجاه ادامه داشت، برتری دادن به زبان عوامانه کوچه و بازار و برضد زبان بزرگ عالم شمول روانه کردن آن - هر کدام اینها بخشی از سیاست ملیت‌زدایی و معنویت‌ستیزی شورویان بود که برای تاجیکان فرارود عاقبت‌های بدی داشته، تفکر ملی آن‌ها را سست کرده، خودشناسی اجتماعی و معنوی آن‌ها را نقصان‌ها وارد آورد.

### ۳

به جز روند دوگونگی که در بالا دیدیم در سده بیست به ویژه از اول چهار یک (ربع) دوم آن در زبان باز یک عامل پُرزور خرابی‌آور جریان گرفت که دو زبانی تاجیکی و روسی *bilinguism* می‌باشد.

زمان چنان آمد که میان زبان فارسی تاجیکی و روسی مبارزه آغاز یافت. زبان ادبی تاجیکی در مبارزه دوگونگی تارفت سست شده و قدم به قدم مغلوبیت دچار

۱. مراجعت شود به: محمدجان شکوری بخارایی. انسان‌گرایی آموزش و زبان ملی. دوشنبه

آمده میدان را خالی می‌کرد و جای آن را قسماً گفتگوی عادی و لهجه اشغال می‌نمود و بیشتر از آن هم نفوذ روزافزون زبان روسی می‌گرفت. زبان روسی یک زبان قوی و غنی بوده امکانات زیاد دارد و اگر با زبان فارسی تاجیکی توانا و شکوهمند به عمل متقابل پرثمر می‌درآمد بی‌گمان زبان فارسی تاجیکی را غنای نو و نیروی تازه می‌بخشید. لیکن چون زبان فارسی تاجیکی توانمند به سرعت از میدان بیرون شدن داشت زبان روسی به جای خالی آن آمد و زبان ملی را که بی‌نوا می‌گردید به کلی زیر نفوذ خود گرفت. نفوذ زبان روسی ساختار تفکر ملی را خراب و از ویژگی‌های اصلی محروم می‌ساخت.

خوف بزرگی را که به سر زبان ملی آمده بود بیشتر از همه استاد عینی درک کرد. وی از سال‌های سی‌ام فهمید که زبان مطبوعات تاجیکی و سخنرانی شخصان رسمی و کارگزاری اداره‌ها آکنده از قالب‌های سخن روسی می‌شود. عینی سال ۱۹۴۱ در یک نامه‌اش با اضطراب نوشته بود که «نویسندگان جوان و خوانندگان از مطبوعات زبان ویران‌کنی را می‌آموزند»<sup>۱</sup>. استاد می‌گوید که آن سال‌ها چون «ناطقان در مجلس‌ها و میتینگ‌ها در مسأله‌های پلتیکی و عاموی گپ می‌زدند [...] زبان آن‌ها پارچه‌هایی بود که عیناً از ترجمه‌ها گرفته شده بودند». استاد تأکید کرده است: «این جریان زبان ویران‌کننده در مطبوعات تاجیکی (نه تنها در ترجمه‌ها، حتی در پارچه‌های اریگنالی<sup>۲</sup> هم) قریب رنگ عمومیت را گرفته بود»<sup>۳</sup>.

از این گفته‌های استاد عینی آشکار است که جامعه تاجیکان فرارود از سال‌های سی‌ام سده بیستم به دردی که ما آن را امروز ترجمه‌زدگی نامیده‌ایم گرفتار شده بود. ترجمه‌زدگی سال‌های چهل و پنجاه خیلی ریشه دواند. همه کتاب‌های درسی مکتب میانه (به جز کتاب درسی زبان و ادبیات تاجیکی) از روسی ترجمه شده بودند، بیشتر آن‌ها ترجمه کم‌هنرانه حرف به حرف بوده. از این کتاب‌ها

۱. مجله «شرق‌سرخ» ۱۹۵۷، شماره ۴، ص ۱۶.

۲. پارچه‌های اریگنالی: پاره‌های اصلی، یعنی نوشته‌های تاجیکی.

۳. همان مجله، ص ۱۷.

ترجمه‌زدگی گویا با شیر مادر به خون نسل‌های نورس می‌درآمد. این است که ما تاجیکان اکنون ترجمه‌زدهٔ مادرزاد هستیم، مانند ترجمان بی‌هنری گپ می‌زنیم و می‌نویسیم. استاد عینی گفته بود که «دشمن قتال زبان ترجمان است».<sup>۱</sup> ما اکنون اکثراً دشمن خراب‌کار زبان خود هستیم.

زبان تاجیکی را در زمان شوروی از دفترخانه‌های حزب، اداره‌خانه‌های دولت، کارخانه و مؤسسه و سازمان‌ها، از درگاه علم (بیشتر پژوهشگاه‌های فرهنگستان علوم تاجیکستان)، از بسیار بخش‌های تحصیلات عالی بیرون رانده بودند. زبان ملی در تاجیکستان نمی‌توانست وظیفه‌های اجتماعی خود را اجرا بکند. و فقط در چهار دیوار مکتب، در محدوده ادبیات و مطبوعات مانده بود. در این جاها نیز سخت گرفتار درد ترجمه‌زدگی و عامیانه‌گویی بود.

در این صورت از پیشرفت زبان و دارایی‌افزایی آن امید نمی‌ماند و هیچ جای تعجب نیست که مردم زبان خود را نمی‌دانند، مطلبی را آن‌طور که لازم است نمی‌توانند بیان بنمایند. ملت از زبان بزرگ فرهنگی خود که بیشتر از هزار سال صیقل خورده توانگری یافته بود محروم شده است. امروز که به استقلال رسیدیم لازم است که زبان بزرگ فارسی تاجیکی را به ملت برگردانیم. ملت را باید از ننگ پست سوادری رهایی بخشاییم.

#### ۴

آری از نیمهٔ دههٔ سی سدهٔ بیست آشکار شدن گرفت که مردم تاجیک در تاجیکستان زبان خود را نمی‌دانند. لیکن خود مردم آگاه نبودند که از زبان توانا و زیبا محروم شدن دارند. مردم در این پندار بودند که زبان تاجیکی ترقی می‌کند، به دورهٔ تازهٔ ترقیات رسیده است، خصوصیت‌های نو را صاحب می‌شود، ساده و خلقی می‌شود، از تاثیر زبان روسی دارایی‌های نو به دست می‌آورد. ولی حقیقتِ حال هرگز چنین نبود. دستگاه تبلیغات احوال را چنین وانمودن می‌خواست. در حقیقت

انقراض زبان شروع شده بود و این روند با سرعت عمیق می‌رفت.

یک پدیدهٔ پس‌رفت زبان عبارت از این بود که در آخرهای دههٔ بیستم و اول‌های دههٔ سی‌ام نسل تازه‌ای به میدان مطبوعات و نشریات، معارف و ادبیات آمدند که اکثراً نوسواد بودند، سواد کهنه عنعنی نداشتند یا خیلی کم داشتند، به اختیار و بی‌اختیار از زبان ادبی کلاسیک دوری می‌جستند. آن‌ها گویا به زبان مردمی رو آورده بودند لیکن مفهوم «خلقیت زبان» را نادرست فهمیده از زبان مردم نه به واژه و عباره‌های زیبا و پرمعنا بلکه به سخن عادی عوامانه میل پیدا نمودند. دُر و گوهر جستن از ذخیره‌های زبان مردم کار دشواری بود و تازه‌سوادان آمادۀ این جویندگی نبودند. برای این که از گنجینهٔ زبان مردم دُر و گوهر بجویند لازم بود که سواد خوب داشته باشند، زبان کلاسیکی و مردمی را به خوبی بدانند. اما نوسوادان ما نیمچه ملا بودند و در زبان میان دُر و گوهر و خس و خاشاک فرق نمی‌دیدند.

اینک استاد عینی در آخر سال‌های سی به استاد لاهوتی (ابوالقاسم احمدزاده لاهوتی کرمانشاهی که در مسکو می‌زیست) نامه‌ای نوشته از تازه‌سوادانی که در اداره‌های مطبوعات و نشریات نشسته بودند و از رهبران سیاسی که کار زبان را نیز به دست گرفته بودند شکایت کرده و نوشته بود که محرر (ویرایشگر) سیاسی داستان منظوم او «جنگ آدم و آب» در قطار «اعتراض‌های سیاسی بی‌اساسش اعتراض زبانی هم کرده است و به این دلیل آورده است که آؤتور (مؤلف -- م. ش. ب.) در ۷۲ صفحه ۱۲۴ ایضاح داده است و حال آن که آن ایضاح‌های من بیشترین درباره «نیش‌بند»، «نوئر»، «پایان آب»، «وَرغ‌بند» برین کلمه‌ها بود که آن‌ها را دهقانان بی‌سواد می‌دانند اما جوانان سواد سیاسی ناک نمی‌دانند.<sup>۱</sup>

استاد عینی در این نامه پس از اندک شکایت دیگر گفته است:

«اکنون من نمی‌دانم که با این «راهبران» زبان تاجیکی چه کار کنم. اینها زبان ادبی کلاسیک را ندانند و زبان زنده خلق را ندانند و مجبور کنند که چیزی نویس که من

۱. مجله «شرق سرخ»، سال ۱۹۶۲، شماره ۱۲، ص ۹۴. «برین» مانند... مثل... ورغ بند برین کلمه‌ها: کلمه‌هایی از قبیل ورغ‌بند.



فهمم. در این صورت وای بر حال من و مانند من».<sup>۱</sup>

از این گفته‌های استاد عینی دو حقیقت روشن می‌شود. یکی این که کارداران ساحه‌زبان و سروران آن‌ها در آخر دهه سی نه زبان ادبی را می‌دانستند نه زبان خلقی را، از این جا مانده از آن جا رانده ولی عنان اختیار را به دست گرفته بودند و رشد زبان رابه جریان دلخواه سیاسی خود روانه کردن می‌خواستند که بی‌شک جریان بی‌سواد بود. از آهنگ سخن عینی پیداست که نه سه چهار تن از محرران بلکه بیشتر آن‌ها چنین بودند. این را هم گوییم که در دهه سی در اداره‌های مطبوعات و نشریات محرران زیاد بودند چون محرر سیاسی و محرر ادبی و محرر املا و محرر تکنیک.

دیگر حقیقت که از این نامه آشکار می‌گردد آن است که آن همه «ره‌نمایی‌ها» در مورد زبان زمینه سیاسی داشت. کار سیاست‌گزاران و دست‌نشانده‌های آن‌ها «چنانچه محرران سیاسی» بود. حال تباهی که زبان تاجیکی در آخر دهه سی داشت بیشتر نتیجه سیاست ملی شورویان بود.

مسئله زبان به تمام سیاسی شده معیارهای سیاسی جای معیارهای علمی و زیبایی شناختی و فرهنگی و معنوی را گرفته بود. معیار سیاسی تنها بیان درست مطلب سیاسی را طلب می‌کرد فقط این را که مطلب از دیدگاه سیاسی درست افاده شده باشد به نظر داشت، به دیگر پهلوه‌های زبان، به حسن سخن، سخن‌سنجی و موردشناسی کار نداشت، با این بی‌پروایی ذهن‌ها را کند کرده بود. بسیار قلم‌کش‌ها در دهه چهل و پنجاه هم نمی‌دانستند که در زبان مردم دُر و گوهر کدام است و خَس و خاشاک کدام. استاد عینی سال ۱۹۴۸ در یک نامه سرگشاده که به نام نویسنده جوان پولاد تالِس نوشته در مجله «شرق سرخ» به چاپ داده بود گفته است: «در زبان زنده خلق تاجیک چنین خزینه‌ها هستند که پر از دُرانه‌های پرقیمت

۱. همان جا. درباره این نامه صدرالدین عینی مراجعت شود به مقاله خورشیده آته‌خان اوا: چند مسئله زبان در مکتوب‌های استاد عینی. در کتاب: جشن‌نامه عینی، جلد ۹، دوشنبه، «دانش»، ۲۰۰۲ ص ۱۵۳.

می‌باشند. وظیفه ما نویسندگان آن همان دُرَدانه‌ها را یافته به عامه تحفه کردن است، نه این که درباره عمومی کردن لغت‌های خانه یا محله خود بکوشیم.<sup>۱</sup> اما مردم در زبان از طبع سلیم محروم شده بودند، نه تنها اهل مطبوعات، بسیار نویسندگان نیز قابلیت دیدن آن «دُرَدانه‌های پرفیمت» را از دست داده بودند. شکر که تالس از جمله آن‌ها نبود.

در بحث‌های آخر دهه بیستم، مثلاً سال ۱۹۲۸ عینی از «زبان عوام فهم تاجیک»، «زبان ساده عوام تاجیک»، از ضرورت «کار فرمودن زبان عوام تاجیک» سخن می‌راند و آن را چنین ایضاح می‌داد که «زبان عوام تاجیک زبانی است که وی را عامه تاجیک فهمد».<sup>۲</sup> اما در آن نوشته‌های استاد که به آخرهای دهه چهل و اول‌های دهه پنجاه یعنی به آخر عمر او تعلق دارند اصطلاح «زبان عوام» زیاد دچار نمی‌آید اکنون استاد عینی بیشتر از «زبان کلاسیک و خلقی» صحبت می‌کند زبان کلاسیک و خلقی را نمونه نشان می‌دهد و از «زبان خلقی» هم تنها «تعبیرهای کلاسیکانه» و «دردانه‌های پرفیمت» و مانند این‌ها را در نظر دارد. تخمین ما این است که در آخر عمر اخلاص عینی از «زبان عوام» گشت. و او «زبان عوام» به ویژه استفاده بی احتیاط و ناآگاهانه آن را سبب گار به میان آمدن «زبان ویران» دانست. استاد سال ۱۹۴۸ خشم‌آلود گفته بود که «زبان ادبی را به زبان ویران تابع کرده» اند.<sup>۳</sup> با این گفته عینی وضع فارسی تاجیکی نیمه سده بیست خیلی درست تعریف شده است. آنچه زبان ادبی می‌نامیم در تابعیت «زبان ویران» از نظم و منطق و متانت و توانایی دور شده بود.

عینی به زبان کلاسیک و خلقی اصیل امید بسته بود ولی در نیمه قرن بیست گویا دگر جای امید نمانده و کار از کار گذشته بود...

ماه دسامبر سال ۱۹۵۵ یا ۱۹۵۶ بود که یک گروه نویسندگان تاجیکستان با

۱. ص. عینی. کلیات، جلد ۱۱، قسم ۲، ص ۳۸۳.

۲. ص. عینی. کلیات، جلد ۱۱، قسم ۲، ص ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و غیره.

۳. همان اثر، ص ۳۸۰.

سروری میرزا ترسون زاده سفر خجند پیش گرفتند. بنده نیز با ایشان بودم. آن وقت ها هواپیما هنوز رسم نشده بود و ما با قطار روانه شدیم. چندی از نویسندگان به کوپه میرزا ترسون زاده گرد آمده و صحبت آراستند. ساعت های ۱۰ یا ۱۱ شب نویسندگان یک به یک به کوپه خود رفتند و بنده دیدم که با ترسون زاده تنها مانده ام. چون سخن از وضع زبان می رفت آن را ادامه دادم و گفتم:

- حال زبان روز تا روز بد می شود. هیچ کوششی این حال را پیشگیری کرده نمی تواند. مگر هیچ علاجی نیست؟ به فکر شما داملا<sup>۱</sup> چه باید کرد؟  
داملا گفتند:

- زور بیهوده میان می شکنند. بیهوده کوشش نکنید. جد و جهد فائده ندارد. زبان تاجیکی نیست می شود.

این گپ داملا مرا سخت به حیرت آورد. اولاً چه شد که داملا از من و دیگران که شاید نیز سخن ایشان را می شنوند نترسیده گفتند که زبان تاجیکی نیست می شود؟ ثانیاً این گپ را به چه اساس می گویند؟ مگر کار به این درجه رسیده است که زبان ما اندکی جانی به رمق دارد؟ گفتم:

- اگر زبان ما به حال نابود شدن باشد چرا شما به این زبان شعر می گویند، رئیس نویسندگان هستید و نویسندگان را به نوشتن رمان تاجیکی، گفتن شعر تاجیکی تشویق می کنید؟  
گفتند:

- محمد جان، من رسول حمزه اف نیستم. شعر رسول حمزه اف را فقط یک خلق کوچک آوز در داغستان می خواند. او دیگر خواننده ندارد. تنها ترجمه روسی شعر او خواننده دارد. اما خواننده شعر من زیاد است. زبان تاجیکی در تاجیکستان از بین رود در افغانستان و ایران خواهد ماند.

۱. داملا: ملای بزرگ. «دا» واژه چینی هست و معنایش بزرگ است. در فرارود مدرسان یعنی استادان مکتب عالی را داملا می گفتند. در تاجیکستان امروز روشنفکران معتبر را داملا می گویند.

بنده آن شب نخواهیدم. سال‌ها در سر این گفته‌های داملا ترسون‌زاده تیشه بر پای اندیشه می‌زدم که اگر ترسون‌زاده به این عقیده آمده باشد که زبان تاجیکی در دم مرگ است، شاید استاد عینی خیلی پیشتر به این عقیده ناگوار آمده باشد، شاید بعضی نویسندگان دیگر نیز به این اندیشه باشند. پس آن‌ها قهرمانند که چنین فکر و اندیشه‌های رنج‌آور دارند و باز قلم به دست می‌گیرند و روی کاغذ می‌رانند.

## ۵

این است که در نیمه قرن بیست این باور جان‌گداز که زبان تاجیکی نیست شدن دارد تا رفت قوت می‌یافت.

ولی استاد عینی گویا چنین عقیده نداشته. این را از آنجا می‌توان پی برد که خودش همیشه در راه زبان تلاش می‌کرد و دیگران را نیز در این تلاش روح بلندی می‌بخشید. از جمله چون سال ۱۹۵۲ نخستین مقاله بنده درباره عیب‌های زبان رادیوی تاجیکستان چاپ شد استاد عینی آن را با وجود نارسایی‌هایش معقول دانست و لازم دانست که من بعد چنین مقاله‌ها بنویسم. بنده از این غمخواری استاد در مقاله «استادی چنین باید!» نقل کرده بودم.<sup>۱</sup>

سال ۱۹۵۴ عینی بزرگ، این پشت و پناه زبان و ادب تاجیکی و ملت تاجیک از دنیا گذشت. یک سال پیش از او یعنی سال ۱۹۵۳ استالین وفات کرده بود. استاد عینی شاید تخمیناً می‌دانست که درگذشت استالین چه‌ها از پی خواهد آورد. ولی افسوس که زود زندگی را بدرود گفت.

پس از انجمن بیست حزب کمونیست شوروی که سال ۱۹۵۶ برگزار شد و پرستش شخصیت استالین و ترورهای استالینی را محکوم نمود، در سیاست شوروی از جمله در سیاست ملی یک ذره نرمی راه یافت. در نتیجه در جامعه به ویژه در حیات فرهنگی روندهای تازه‌یی سر شد. روشنفکران اندک امکان یافتند که در حق زبان ملی غمخواری ظاهر نمایند.

۱. مراجعت شود: م. شکوراف. مکتب آدمیت، دوشنبه، ادیب، ۱۹۹۱.

از آخرهای دهه پنجاه مبارزه در راه تازه کردن زبان از نقصان و نارسایی‌ها وسعت گرفت. از شاگردان عینی کسانی چون رحیم هاشم و توره قُل ذهنی که از تبعید سبیریه و قزاقستان برگشته بودند به این مبارزه همراه شدند و با جلال اکرامی و عبدالسلام دهاتی و حبیب احراری و ایمانوئل ملاقنداف و دیگر نویسندگان عمل کردند.

سال ۱۹۵۴ فرهنگ تاجیکی - روسی محمدجان رحیمی و لُذْمِیلا اُشپنسکایا از چاپ برآمد که برای نگهداشت وازگان نادر فارسی ماوراءالنهر اهمیت ویژه داشت. سال‌های پنجاه ترتیب دادن «فرهنگ زبان تاجیکی» (از سده ۱۰ تا آغاز سده ۲۰) شروع شد. در تدوین این کتاب فاضلان کهنه‌سواد توره قُل ذهنی و رحیم هاشم و ولادیمیر کاپراناف و ودود محمودی و ابراهیم علی‌زاده و حسن محسن‌زاده و عبدالسلام دهاتی و محمدجان رحیمی با جوانان نوسواد همکاری نمودند. در آخرین تحریر آن استاد ناصر جان معصومی و بنده نیز شرکت داشتیم. با زحمتی که قریب بیست سال ادامه داشت اثری به میان آمد که از فارسی ناب نزدیک ۴۵۰۰۰ واژه را به دسترس جوانان دانش طلب گذاشته بود.

باید به تاکید گوشگزار آوریم که «فرهنگ زبان تاجیکی» (چاپ ۱۹۶۹) ۳۳۰۰۰ نسخه چاپ شده بود که شاید رکورد تیراژ در تاجیکستان باشد. این هم‌گفتنی است که چون «فرهنگ زبان تاجیکی» به فروش برآمد در سه ماه اول ۱۰۰۰۰ نسخه آن به فروش رفت و تا آخر سال باز ۱۰۰۰۰ نسخه فروخته شد. یعنی مردم در ظرف یک سال ۲۰۰۰۰ نسخه از این لغت‌نامه خریداری نمودند. بیست هزار نسخه در یک سال! این یک رکورد بزرگ فروش کتاب در تاجیکستان بود. پیر و جوان چون لب‌تشنگانی که به چشمه آب زلال رسیده باشند خود را به این کتاب زده بودند و آن را با حرص تمام می‌خواندند. مردم تشنه زبان و ادبیات خود بودند. می‌خواستند که زبان خود، ادبیات خود، تاریخ خود را بدانند. از «فرهنگ زبان تاجیکی» بسی تشنگی شکستند، زبان آموختند. این کتاب از گنجینه‌های زبان و ادب کلاسیک به روی مردم مادرهاگشاد و برای پیشگیری انقراض زبان تاجیکی چون عامل پرزوری خدمت کرد.

از رکورد فروش که «فرهنگ زبان تاجیکی» داشت پیدا بود که جامعه تاجیکان حال تباه زبان ملی را درک کرده و زبان ملی را از ورطه نابودی رهایی دادن می‌خواهد. آشکار شد که مردم از زبان نادانی خود آگاهی یافته‌اند و زبان خود را دانستن می‌خواهد. درک وضع خود و زبان خود از طرف اهل جامعه خیلی مهم بود. چون جامعه جدید احوال را فهمید امید اصلاح آن پیدا شد. آن امید که زبان تاجیکی را از ورطه نیستی بیرون کشیدن ممکن است قوت گرفت. نیک‌بینی در دل‌ها افزایش یافت.

آری «فرهنگ زبان تاجیکی» خدمت بزرگ تاریخی ادا کرد. ولی این خدمت برای اصلاح وضعیت کم بود. وضعیت چنان بود که آن را با یک دولغت‌نامه اصلاح کردن ممکن نبود. «فرهنگ زبان تاجیکی» فقط یک قسم واژگان زبان ادبی هزارساله را در بر گرفته بود. و حال آن که برای زبان آموختن مردم تنها واژگان کافی نیست. برای زبان آموزی نه تنها واژگان بلکه دستور (گرامر)، طرز بیان، آیین نگارش، علم معانی و فصاحت و بلاغت و غیره را نیز فراگرفتن لازم می‌آید. مردم ما هنوز به اینها دسترس نداشتند (جز دستور زبان که به تقلید گرامر روسی ترتیب داده شده بود). از سال‌های شصت بعضی عامل‌های دیگری هم عرض وجود کردند که کم و بیش به جان گرفتن زبان مساعدت می‌نمودند. از جمله بسیاری از جوانان به افغانستان به کار رفتند، دو سه سال، برخی پنج شش سال آنجا کار کردند و چون برگشتند دیدیم که خیلی زبان یاد گرفته‌اند. خدمت افغانستان در سال‌های شصت و هفتاد برای زبان آموختن اهل مطبوعات تاجیکستان، نویسندگان، کارمندان علمی و غیره چون یک مکتب اهمیت داشت. تأثیر فارسی افغانستان و ایران مقابله دایره‌های رسمی و بعضی روشنفکران کج فهم تاجیک را به عذابی برطرف کرده کم‌کم به زبان مطبوعات تاجیکستان نقشی می‌گذاشت که با وجود اندک کج‌روی‌ها در این راه بی‌شبهه حادثه مثبت بود.

دیگر چیزی که برای اصلاح زبان یک کمی سودمند آمد این بود که از دهه شصت بیشترین روزنامه‌های مرکزی تاجیکستان گوشه «مدنیت سخن» تأسیس کردند و منتظم‌مقاله‌هایی درباره زبان و نقصان‌های زبان مطبوعات چاپ می‌کردند.

رادیو و تلویزیون نیز برنامه‌های دائمی دربارهٔ زبان داشت. در مقاله‌هایی که چاپ می‌شدند یا از رادیو و تلویزیون می‌گذشتند غلط‌ها و نارسایی‌های زبان تحلیل و راه اصلاح آن‌ها نشان داده می‌شد. درست است که کارمندان روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون خود آن نشان داده‌ها را به انابت نمی‌گرفتند و هر روز غلط‌های تازه به میان می‌آوردند، لیکن به هر حال آن مقاله‌ها خواننده و قدرشناس زیاد داشتند. تا چه اندازه در بین مردم محبوبیت داشتن آن مقاله‌های دربارهٔ زبان و طرز بیان از این هم معلوم می‌شود که کتاب بنده «هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد» بار دوم سال ۱۹۸۵ با تیراژ ۱۲۰۰۰ نسخه به طبع رسید و این هم در اندک مدت به فروش رفت یعنی باز هم مردم تشنهٔ چنین نوشته‌هایی بودند.

باز یک عاملی که به وضع زبان تأثیر مثبت رسانید این بود که سال‌های شصت شاعران جوان تاجیک مؤمن قناعت و لایق و بازار صابر و چندی دگرو به زبان شعری صاف بی‌غبار آوردند، سخن استادان بزرگ فارسی کلاسیک را سرچشمهٔ الهام خود قرار دادند، از شعر معاصر ایران و افغانستان بهره برداشتند و کاری کردند که زبان ادبی تاجیکی باز اندک اندک به سوی اصالت سخن کلاسیک و خلقی راه پیش گرفت.

## ۶

به این طریق سال‌های شصت و هفتاد در زبان تاجیکی کمی دیگرگونی مثبت روی داد اما این دیگرگونی ناچیز بوده نتوانست وضع عمومی زبان را دگر بکند و خوف نابودی را از سرزمین دفع نماید، خطر هنوز جداً تهدید می‌کرد. این تهدید را برخی از فرزندان ملت حس می‌کردند و برای کم نمودن یا دفع آن کوشش‌هایی به کار می‌بردند.

آکادمیسین باباجان غفوراف سال ۱۹۷۴ در ایران هنگام گفتگویی با یک خبرنگار گفت: «برای زنده نگاه داشتن زبان تاجیکی ما از زبان فارسی استفاده

می‌کنیم. در دانشکده‌ها تحصیل زبان فارسی اجباری شده است»<sup>۱</sup> چنانکه می‌بینیم این جا از ضرورت «زنده نگاه داشتن زبان تاجیکی» سخن رفته است و باباجان غفوراف با این مقصد چاره‌اندیشی‌های ویژه‌یی را لازم دانسته است.

نکته‌یی که از این گفته غفوراف به گمان ما مهم است آن است که او «برای زنده نگاه داشتن زبان تاجیکی» استفاده از زبان فارسی را ضرور شمرده است و حتی گفته است که درس زبان فارسی در برنامه دانشکده‌های تاجیکستان به طور حتمی داخل شده است. لیکن قسم دوم این بیانات او به حقیقت راست نمی‌آید. زبان فارسی به دانشکده‌های تاجیکستان داخل نشده بود. باباجان غفوراف نیت داشت که زبان فارسی را در مکتب میانه و عالی تاجیکستان جاری کند. پس که سخنش در مسکو اعتبار داشت اجازت مقامات مربوطه مسکو را نیز گرفته بود. ولی سروران آن وقت تاجیکستان ترسیدند که اگر زبان فارسی به ویژه خط فارسی در تاجیکستان رواج یابد اسلام را از پی خواهد آورد. از این رو درس زبان فارسی در دانشکده‌های تاجیکی جاری نشد. یک وقت حتی آن حرف‌های فارسی را که شورویان پس از پیروزی بر آلمان از چاپخانه ایرانی کاویان به دوشنبه آورده بودند قسماً نابود کردند (با فرمان حبیب‌الله نعمت‌الله‌اف که مدیر شعبه تبلیغات در کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان بود) تا که چاپ کتاب به خط فارسی در این جمهوری زیاد نشود، مردم سواد کهنه نبرآرند. در آن سال‌ها یعنی در دهه شصت و هفتاد دایره‌های رسمی تاجیکستان و بسیار فرهنگیان تاجیک سخت به مقابل استفاده از دستاوردهای فارسی افغانستان و ایران اظهار عقیده می‌کردند و به هر مناسبت می‌گفتند: «زبان را ایرانی نکنید!» به این وجه هیچ ممکن نبود که در دهه شصت و هفتاد درس زبان فارسی در تاجیکستان جاری شود. فقط در عهد خروشوف در چند مکتب میانه تاجیکی به جای درس زبان خارجی زبان فارسی و عربی و هندی درآوردند که این هم دیر دوام نکرد و پس از سه چهار سال برهم خورد. در این

۱. ب. غفوراف، فراموش کردن فارسی ممکن نیست. متن گفتگو... با سیروس علی‌نژاد. مجله «اورنگ» ۲۰۰۱، شماره ۳، ص ۴۴.

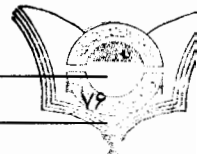


شرایط تصمیم غفوراف نیز نمی توانست جامه عمل بپوشد؛ اما چون تصمیم قطعی بود شاید غفوراف گمان کرده که اجرای آن شروع شده و اجرا شده به قلم داده. از این قلم داد غفوراف حالا به دید ما آن نکته مهم می نماید که او برای تامین رشد زبان تاجیکی استفاده از زبان فارسی ایران (و بی گمان این چنین فارسی افغانستان) را جائز دانسته است یعنی هم فکر سروران وقت تاجیکستان نبوده است، فکر آن ها را دیگر کردن می خواسته است، به هم نزدیک آوردن فارسی ایران و افغانستان و تاجیکستان ضرور می حسابیده است. غفوراف شاید یکمین شخصی بود که در آن گفتگو پیشنهاد کرده است کمیسیونی برای تنظیم و تأمین هم گونی اصطلاحات فارسی ایران و افغانستان و تاجیکستان تأسیس شود. در آن زمان نیز نه هر کس می توانست به چنین پیشنهادی لب بگشاید. باز هم تنها غفوراف جرأت کرده است. سال های بعد دانشمندان تاجیک اکبر ترسان زاد (ترسوناف) و محمد عاصمی و عبدالنبی ستارزاده و دگران نیز این پیشنهاد را تکرار به تکرار دستگیری کردند. اکنون که در افغانستان آسایش برقرار می شود امکان خواهد بود که آن پیشنهاد عملی گردد.

ما گویا از موضوع اندکی دور رفتیم. برمی گردیم سر موضوع و تأکید می کنیم که علامه باباجان غفوراف سال ۱۹۷۴ در آن گفتگو درباره وضع فارسی فرارود تا اندازه یی آشکارا و ناترسانه سخن رانده است و برای این که زبان از چنگال نیستی رهایی بیابد از جمله هم نزدیکی فارسی ایران و افغانستان و تاجیکستان را ضرور دانسته است. این اندیشه او امروز بیشتر اهمیت پیدا کرده است. مخالفان چنین فکر امروز هم هستند. حق به جانب استاد عینی و باباجان غفوراف بود که هم نزدیکی تاجیکستان و افغانستان و ایران را باعث رستگاری زبان تاجیکی و ملت تاجیک به شمار آورده اند.

## ۷

هرگز نباید گمان کرد که آن دگرگونی های مثبت که در دهه های شصت و هفتاد در زبان تاجیکی فرارود رخ نمود دگرگونی کلی بود. نه آن دگرگونی ها که در سرفصل



بالا دیدیم دگرگونی جزیی ای بود که تنها در بعضی بخش‌های زبان چنانچه زبان تاسعین شعری ۳۷۶ روی داد. در دیگر بخش‌ها دگرگونی ناچیزی به وجود آمد که نتوانست وضعیت را تغییر بدهد. از افغانستان زبان یاد گرفتن برخی از اهل مطبوعات تاجیکستان در مورد‌هایی نقش دیدنی داشته در مورد‌هایی کم‌نتیجه بوده. یاد گرفته‌ها چون درِبه و پینه ناچسپان نمودار می‌آمد. آموخته‌های مهم آن‌ها چیزی نبود که با شیر مادر به خورشان درآمده باشد به طور طبیعی از خود نشده بود گاه در کاربرد از طبیعت دور می‌نمود.

برای این که وضع زبان در دهه‌های شصت و هفتاد معلوم شود یادآور می‌شویم که چنانکه سال‌های بیست و سی رسم شده بود در سال شصت و هفتاد نیز چون کسی قلم بگیرد زبان‌دانی او شرط نبود. کسانی که از کوچه زبان نگذشته‌اند به قلمرو سخن راه یافتند. بسیاری از قلم‌کش‌ها به ویژه ترجمان‌های روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون زبان را بد می‌دانستند، معنای کلمه و عبارت ندانسته به تخمین قلم می‌راندند، کلمه و عبارت‌ها را نه به معنای خاص آن‌ها بلکه به معنای دیگری، به کدام معنی که خواهند به کار می‌بردند. استاد عینی تأکید کرده بود: «وقتی که در یک زبان یک کلمه به یک معنی خاص شود به معنای دیگر به هیچ اساس کوچانیدن ممکن نیست»<sup>۱</sup>. این قاعده را دیگران نیز بارها یادرس آورده بودند ولی بس که در همه سطح‌های جامعه سویه سواد و زبان‌دانی پست بود موردشناسی و معنی‌رسی در زبان کم رعایه می‌شد.

نه تنها واژه را بدون آگاهی به کار می‌گرفتند بلکه مطلب را نه به آن طرز که لازم است بلکه چه طور که پیش آید ادا می‌کردند. استاد عینی سال ۱۹۲۸ درباره این که بعضی‌ها کلمه و عبارت‌ها را نادرست به کار می‌گیرند گفته بود که «به سبب درست کار نفرمودن زبان از روح تاجیک دور می‌شود»<sup>۲</sup> این است که مورد ناشناسی در کاربرد واژگان گناه بزرگ است. در سال‌های شصت و هفتاد «از روح تاجیک دور شدن

۱. ص. عینی، کلیات، ج ۱۱، ق ۲، ص ۳۸۶.

۲. ص. عینی، کلیات، ج ۱۱، ق ۲، ص ۳۶۶.

زبان» نسبت به سال ۱۹۲۸ عمیق‌تر رفته بود. کلمه‌سازی‌های نادرست، عباره‌بندی‌های ویران، جمله‌های ناهموار و ناساز زبان را از خصوصیت‌های اصلی محروم کرد.

سال ۱۹۸۲ بنده و نویسنده معروف باباجان با ساتم الوغ‌زاده یک گفتگوی رادیویی داشتیم. ساتم الوغ‌زاده در این صحبت از یک مقاله ترجمان تاجیک شمسی صابر مثالی آورد که گفته است: «ما معاصران در همان دوره انکشاف ادبیاتیم که ترجمه اثر باید از یوغ و اشکیل زبان مرده کتابی تدرجاً رهایی یافته لغتش و سنتاکسیسش (نحوش. م. ش) از حساب زبان معاصر زنده پیچان‌تر و طبیعی‌تر گردد».<sup>۱</sup>

ساتم الوغ‌زاده در این گفته شمسی صابر یک نفرت و عداوتی نسبت به «زبان کتابی» دید و با قطعیت گفت: «این قدر با نظر نفرت و رد نگاه کردن به زبان کتابی تماماً روا نیست».<sup>۲</sup> الوغ‌زاده علاوه کرد: «در کتاب‌های کهنه آن قدر لغت‌های زیبا و تعبیرهای بسیار ریخته و پرمعنی هست که آن‌ها را دیده یاد گرفتن در کار».<sup>۳</sup>

آن چه این جا شمسی صابر گفته است یک پدیده از همان مبارزه دوگونه زبان ملی - گونه ادبی و گونه مردمی آن بود، نتیجه آن بود که ایدئولوژی بلشویکی مفهوم «خلق» و «زبان خلقی» و «فرهنگ خلقی» و غیره، مفهوم «دماکراتیسم» و «دماکراتی»، چنانچه مفهوم «دماکراتی شدن زبان و ادبیات» را به تاریخ ضدگذشت و اندوخته‌های فرهنگی تاریخ را خلاف این مفهوم به شمار آورد. آنگاه میراث‌بری تاریخی زمان سخت خلل دید. و ملت از دست‌آوردهای معنوی تاریخ از جمله از گردآوردهای بی‌نظیر زبان ادبی خود محروم شدن گرفت. چنین عقیده‌ها و بسیار «نظریه‌های انقلابی» که از این عقیده‌ها سر زدند در دهه‌های شصت و هفتاد در جامعه شوروی حکمروایی داشتند. همین عقیده‌ها و نظریه‌ها در سال‌های شصت و هفتاد نیز زبان فارسی تاجیکی را به سوی نابودی می‌بردند.

۱. مراجعت شود به: معروف باباجان. حسن بیان و تازگی زبان. مجله «خجند» ۲۰۰۱، شماره

۳. همان جا.

۲. همان جا.

۱، ص ۳۲.

## ۸

بنده از دهه پنجاه وضع زبان را به مشاهده گرفته‌ام. توان گفت بعضی پدیده‌های زبان نادانی مردم ما از دهه پنجاه تا امروز یعنی تا آغاز سده بیست و یک تغییر نیافته است. چنانکه بود همچنان هست.

یک شکل افاده زبان نادانی ما چنانکه اشاره رفته بود سره از سقط جدا نکردن است. همه می‌دانیم که وضع زبان بد است گاه هرچه می‌بینیم به نظر بد می‌نماید همه را ویران و نادرست می‌پنداریم همه از یکدیگر نقصان می‌جوییم و ایراد می‌گیریم. از طبع سلیم محروم شده ایم و معیارگم کرده‌ایم. معیارگم کردگی سرگمی می‌آرد و امکان نمی‌دهد که در زبان راه و رویش درست پیدا بکنیم.

گاه نه تنها زبان کلاسیک و خلقی حقیقی بلکه زبان ساده عامیانه کنونی نیز به نظر ما نامفهوم می‌نماید. پیوسته شکایت می‌شنویم که زبان روز تا روز دشوار و نامفهوم می‌شود، هر روز گپ تازه می‌برارید، به ایرانی‌ها تقلید می‌کنید خلق زبان شما را نمی‌فهمد. پیدایش این شکایت و ایرادها گاه از آنجاست که در زندگانی و زبان همیشه مفهوم‌های نو به میان می‌آیند، کلمه و عباره‌های تازه پیدا می‌شوند واژه‌های فراموش شده باز به کار می‌درآیند. همین تازگی‌ها بیشترین باعث اعتراض خوانندگان روزنامه‌ها و بعضی کتاب‌ها می‌گردد. به ویژه از نیمه دهه هشتاد سده بیست، از ظهور گورباچف که رفت تاریخ در کشور شوروی یکباره سرعت گرفت، پاش خورد امپراتوری شوروی پیش آمد، تاجیکستان استقلال یافت و هکذا این همه رویدادهای بزرگ تاریخی در زندگی دگرگونی‌های کلی به وجود آوردند و با این دگرگونی‌ها یک مقدار سخن‌های تازه، کلمه و عباره‌های نو، مفهوم‌ها و اصطلاحات ناآشنا به میان آمدند. این مفهوم و اصطلاحات نو اول به زبان روسی پیدا شد ولی این نوآمده‌ها به زبان روسی زود هضم گردید، مردم در اندک مدت معنای آن را فهمیدند و بدون عذابی از خود کردند. حتی مردم تاجیک بیشتر آن مفهوم و اصطلاحات روسی را زود از خود کردند. اما معادل تاجیکی آن نوی‌ها را مردم تاجیک خیلی به دشواری قبول کردند می‌توان گفت هنوز به نظر آن‌ها بیگانه و

نافهما می‌نماید. پس چرا این طور شد؟ چرا همه نَوی‌ها به زبان روسی به آسانی هضم شده به تاجیکی همیشه با نارضایتی و اعتراض پذیرایی می‌شود؟ به فهم ما یک سبب آن است که زبان روسی تحول معمولی و رشد معتدل را از سر می‌گذرانند و همه تازه‌ها که در آخر سده پیدا شدند اگر چه ناگهانی و به سرعت آمدند به هرحال غیر چشم‌داشت نبودند و بی‌آزار از خود شدند. اما زبان تاجیکی احوالی دیگر داشت. زبان تاجیکی چنانکه دیدیم از رشد مانده بود و تحول معتدل و معمولی نداشت. زبان رفت غیرعادی داشت و نمی‌توانست هرچه نو پیدا شود به عنوان چیزی عادی قبول بکند. نوپذیری‌ها به طور نامقرری با اذیت صورت می‌گرفت. از بس که زبان خود را خوب نمی‌دانیم خصوصاً کلمه و عباره‌های نو را زود نمی‌فهمیم. این یک. دوم آن که هر خبر تازه و مفهوم نو به تاجیکستان از راه رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها و غیره اول به زبان روسی می‌آید. مردم تاجیک آن را اول به روسی می‌شنوند، با کلمه و عباره و قالب‌های سخن روسی از خود می‌کنند و چون پس از یک دو روز یا پس از چندگاه آن اطلاعات به تاجیکی به گوش رسید یا به دید آمد افاده تاجیکی آن بیگانه و ناطبعی می‌نماید. آن مطلب که با قالب تفکر روسی به ذهن‌ها نشسته بود شکل تاجیکی آن غیرعادت است بیگانه و نامناسب می‌تابد. هر چیز به روسی مفهوم است به تاجیکی نامفهوم. تفکر ملی مردم تاجیک آسیب دیده و ذهن‌ها از افاده تاجیکی مطلب، از طرز ادای ملی، از زبان مادری دور شده است. از همین سبب است که ادای تاجیکی به ویژه مفهوم نوی که به تاجیکی افاده شده ناآشنا و ناروا می‌نماید.

تفکر ملی مردم تاجیک الآن در حالت ناهنجاری است: گویا از قالب اصلی خسته به قالب نوین ننشسته. باز هم مردم از این جا رانده از آن جا مانده، حرج و حیرانند.

در عین زمان باید گفت که اگر تفکر ملی در حقیقت از این جا رانده از آن جا مانده یعنی در حالت میانه جایی باشد درد به خیر است. در این صورت می‌توان گفت که ریشه در آب است و امید ثمر است. هنوز امکان هست که تفکر ملی را از گزندها تازه کنیم به رنگ اصلی برگردانیم یا به آن نزدیک بریم. برخی از مهم‌ترین صفت‌های آن

را برقرار نماییم. چون به استقلال سیاسی رسیدیم برای استوار کردن استقلال فرهنگی ملت برای قوت دادن رنگ‌های اصلی تفکر ملی زمینه اجتماعی می‌توان آماده کرد. آنگاه ملت به زبان اصلی خود که قسماً یا کاملاً از دست داده است دوباره صاحب خواهد شد. برقراری دوباره تفکر ملی و رسیدن به اصل زبان خود دو روندی خواهد بود که برابر آغاز می‌یابد و برابر به انجام می‌رسد.

درباره آن که آغاز و انجام این روندها چگونه می‌تواند بود بنده در کتاب خود «انسان‌گرایی آموزش و زبان ملی» (دوشنبه، ۲۰۰۲، به خط تاجیکی و فارسی) به ویژه در مقاله «انسان‌گرایی و همبستگی سواد و معنویت» چند اندیشه بیان کرده‌ام. اگر دیگر متخصصان نیز اظهار عقیده بکنند و تحصیلات میانه و عالی از راه نیمه اصلاح بیرون آورده به راه دگرسازی‌های عمیق‌رو و معنویت جویی روانه گردد رسیدن به منزل این مقصود امکان‌پذیر خواهد بود.

## ۹

بعضی از ما در دهه هفتاد می‌دانستیم که روز سخت تنها به سر مردم تاجیک فقط به سر زبان فارسی تاجیکی نیامده است. می‌دانستیم که احوال چندی از زبان‌های ملی در قلمرو امپراتوری شوروی بدتر از احوال زبان تاجیکی است. بنده که زود زود به مسکو می‌رفتم و با نمایندگان دیگر ملل شوروی و امی خوردم از این حقیقت پی برده بودم. از نیمه دهه هشتاد، بعد از سال ۱۹۸۵ که میخائیل گورباچف سرکار آمد و گلاسنوست (آشکارا بیانی) اعلام داشت و بعضی آمار پنهانی آشکار گردید و معلوم شد که هنگام سرشمار سال ۱۹۲۶ در قلمرو امپراتوری ۱۹۴ ملت وجود داشت اما هنگام سرشمار سال ۱۹۷۶ همگی ۱۰۱ ملت باقی مانده است یعنی در ظرف ۵۰ سال شماره ملت‌ها دو برابر کم شده است و هر سالی قریب دو ملت نیست شده است. آمار دیگری هم در مسکو چاپ شد که در بین جان شمار سال‌های ۱۹۲۶ و ۱۹۷۹ قریب ۴۰ زبان از بین رفته یعنی در قلمرو شوروی تقریباً هر سالی یک زبان به کوی نابودی رفته است.

آنگاه که این آمار به چاپ رسید ما سخت جانی زبان بزرگ توانای فارسی

تاجیکی را احسنت گفتیم که به هر حال هنوز زنده است. و عزمی پیدا شد که آن را از راه مرگ باید برگردانید. از پس جمهوری استونی (که در حاشیه دریای بالتیک است) در تاجیکستان نیز تلاش و پرخاشی برای استوار کردن پایه‌های زبان ملی شروع شد.

در این مبارزه از همه پیش آن چیز به نظر گرفته شد که زبان فارسی تاجیکی از دفترداری، از اداره خانه‌ها و از درگاه علم (به جز بعضی علوم انسانی) از اکثر دانشگاه‌ها بیرون رانده شده بود فقط در چهاردیوار خانه و مکتب مانده و چون در جامعه وظیفه‌های اجتماعی خود را اجرا نمی‌کرد این بی‌عملی و بی‌حرکتی نشانه مرگ بود. عمل نکند خواهد مرد. برای این که فارسی تاجیکی پویا و کوشا باشد و دوباره جان بگیرد لازم بود که زبان رسمی دولتی در حدود تاجیکستان شود در همه گوشه و کنار تاجیکستان با کامل حقوقی عمل نماید. آن ضرورت تاریخی که زبان ملی در جمهوری باید مقام استوار رسمی دولتی برای استفاده حتمی داشته باشد سال‌های ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ در چند مقاله بنده که در مسکو و دوشنبه چاپ شدند مطرح گردید و بعضی این مقاله‌ها در دیگر جمهوری شوروی نیز عکس صدا پیدا کردند<sup>۱</sup> از روشنفکران تاجیک شاعران لایق و گلرخساره، از دانشمندان شراف‌الدین رستم‌اف و اکبر ترسان‌زاد (اکبر ترسون‌اف) و ولادمیر کاپرانوف (Valdimir Kapranov) و لودمیل‌اُسپنسکایا (Ludmila Uspehskaya) و از روزنامه‌نگاران مذهب شاه و محبت شاه در تلاش‌ها فعالیت با ثمری داشتند. عاقبت میسر شد که نه دو زبان یعنی تاجیکی و روسی بلکه یک زبان - فقط فارسی تاجیکی به مقام زبان دولتی تاجیکستان برسد. شورای عالی (مجلس) تاجیکستان ۲۲ ژوئیه ۱۹۸۹ سندی را به نام «قانون زبان» به تصویب رسانید که ماده یکم آن این است: «زبان دولتی جمهوری تاجیکستان زبان تاجیکی (فارسی) می‌باشد».

۱. متن تاجیکی این مقاله‌ها در این کتاب بنده چاپ شده است: م. شکوراف. زبان ما هستی ماست، دوشنبه، معارف، ۱۹۹۱ ص ۷۷ تا ۱۲۰. این چنین مراجعت شود به م. شکوری بخارایی. انسان‌گرایی آموزش و زبان ملی، دوشنبه، ۲۰۰۲، ص ۶۴ تا ۱۰۷.

تصویب این ماده یک پیروزی بزرگ تلاشگران بود. در این تلاش پیش از تصویب قانون می‌توان گفت همه مردم تاجیک شرکت داشتند. مردم در جلسه‌ها و گردهم‌آیی‌ها و چندین هزار نامه که به شورای عالی و اداره روزنامه‌ها و پژوهشگاه زبان و ادبیات رودکی (بخشی از فرهنگستان علوم تاجیکستان) فرستادند اصرارکارانه خواهش کردند. که تنها زبان فارسی تاجیکی مقام دولتی بگیرد. قانون زبان محصول مبارزه دسته جمعی تمام مردم تاجیک است.

قانون زبان سند مهم تاریخی است که حقوق زبان فارسی تاجیکی را در جامعه برقرار نموده برای این که فارسی تاجیکی در حیات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی باز مثل قرن‌های گذشته موقع اساسی به دست آورد، از فشار خراب‌کار زبان روسی رهایی یابد و با پالایش با پویایی و کوشایی رشد مستقلانه خود را تأمین نماید زمینه ضروری حقوقی آماده ساخت.

تاجیکستان ۹ سپتامبر ۱۹۹۱ به استقلال سیاسی رسید و بسیاری از مانع‌هایی که در راه اجرای قانون زبان بود برطرف شد. ولی از سال ۱۹۹۲ در تاجیکستان جنگ داخلی حاکمیت تلاشی سر شد. و پس از فرارسیدن صلح و آشتی از سال ۱۹۹۷ با تشبث رئیس جمهوری امام علی رحمانوف اجرای قانون زبان شروع گردید.

سد راه قانون زبان، ممانعت و مقابله در اجرای آن هنوز زیاد است. برطرف نمودن مانع‌ها فرصت و تلاش بسیاری خواهان است لیکن نتیجه‌های مثبت پذیرفته شدن قانون زبان در حدود قرن ۲۰ و ۲۱ نمایان است.

مبارزه‌هایی که برای از خرابی و ابگاری رهایی دادن زبان فارسی تاجیکی در دهه شصت و هفتاد به ویژه از نیمه دهه هشتاد ادامه دارد بی‌نتیجه نگذشت مهمترین دستاورد این سال‌ها به فهم این کمینه آن است که صف خوش سوادان در جامعه افزود و اگر چه متأسفانه سطح سواد جامعه بلند نشد امروز خوش سوادان نسبت به بیست سی سال پیش خیلی زیادند. شماره آن‌هایی که سواد میانه دارند نیز می‌افزاید. بیست و پنج سی سال پیش از این بیشتر سروران حزبی و حکومت‌داران در مجلس‌ها به روسی گپ می‌زدند به تاجیکی نمی‌توانستند درست گپ بزنند. امروز یعنی در آغاز سده بیست و یک احوال چنان است که در شهر و ناحیه‌های



تاجیکستان برخی حکومت‌داران در نشست‌های رسمی به تاجیکی نسبتاً آزاد گفتگو می‌کنند و گاه تاجیکی آن‌ها بد هم نیست فکر می‌کنم این را پیشرفت مهمی باید دانست.

گسترش روزافزون زبان ادبی در تاجیکستان بی‌گمان موجب خوشنودی است. و امید از آینده قوت می‌یابد لیکن باید در یاد داشته باشیم که زبان ادبی در کشور ما با همان محدودیت عامی‌گویی و ترجمه‌زدگی گسترش می‌یابد. زبان ادبی هنوز از اصلیت فارسی تاجیکی دور است. به تعبیر استاد عینی بگوییم هنوز «زبان ادبی را به زبان ویران تابع» می‌داریم. از سلامت اصلی زبان هنوز دوریم. زبان ادبی را از چهارچوبه شعور پست عوامانه و عادی‌گرایی ساده‌لوحانه، از قالب‌های ویران و درد ترجمه‌زدگی رهایی بخشیدن لازم است.

ما بر این باوریم که فارسی تاجیکی فرارود گرفتار بحران سختی است. این بحران زیاد کشال یافت و عاقبت‌های آن غم‌انگیز است. یک پیامد این است که سواد جامعه پست می‌رود. باید گفت که جامعه تاجیکان امروز جامعه کم‌سوادان است. به خصوص ده سال آخر سواد جامعه با سرعت پست می‌رود. اگر این روند ده پانزده سال دیگر به این سرعت دوام بکند ملت تاجیک ملت بی‌سواد خواهد خواهد شد.

۲ ماه مه سال ۲۰۰۲ در روزنامه روسی Asia. Plus (شهر دوشنبه) مقاله‌یی چاپ شد که «زبان تاجیکی زیر خطر است!» نام دارد<sup>۱</sup> جهانگیر لاهوت شاه مؤلف این مقاله از اهل علوم سخن‌شناسی نیست.

از این رو در بعضی موردها با ناواردی سخن رانده است. ولی وضع عمومی زبان را از برخی جهت‌ها درست معین کرده است. وی با درد و الم و خشم گفته است که «زبان تا حد گویش‌های جداگانه عادی شده است»، مردم از رادیو و تلویزیون، هنگام درس دادن در مکتب میانه و عالی، در مجلس‌ها به لهجه محل خود سخن

1. Yahangiz Lohutsho. Tadjik Skiy yazik Vopashosti! Asia. plus, 2 may 2002, S. 4.

می‌گویند گویا زبان معیار وجود ندارد. دیگر چیزی که لاهوت شاه قید کرده است این است که «زبان تاجیکی با وام‌گیری واژه‌های خارجی کثیف شده است». مؤلف به این طریق چهار تمایل را ذکر کرده است که زبان را به سوی انقراض می‌برند. به تکرار می‌گوییم که نمی‌توانیم به بعضی اندیشه‌های او راضی بشویم لیکن روحیه عمومی مقاله او که دردهای زبان را می‌گوید و بانگ خطر می‌زند خیلی پرتأثیر است.

این بانگ خطر را ناشنیده گرفتن ممکن نیست. دیگر نمی‌توانیم به چنین هشدارها اعتبار ندهیم.

در زمانی که استقلال سیاسی به دست داریم و درصدد روی کار آوردن دولت ملی هستیم به وجود آوردن زمینه‌یی برای عمر دوباره زبان بزرگ فرهنگی ما، زبان توانای زیبا و شیوای فارسی تاجیکی امکان‌پذیر خواهد بود.

## ۱۰

بنده این باور را دارم که زبان فارسی تاجیکی فرارود را از گرداب سرخور بحران بیرون آوردن امروز از وظیفه‌های ملی است. ملت در سده بیست زبان بزرگ خود را که تجربه تاریخی او را در خود گنجایش داده بود از دست داد، در سده بیست و یک باید دوباره به دست آورد. آنگاه او به همه تاریخ خود به همه هستی معنوی خود به گذشته و آینده خود صاحب خواهد شد. ملت باید خود را از ننگ کم‌سواد و بی‌سواد رهایی بخشد. در عصر ما با کم‌سواد از بین ملل جهان جایگاهی ضروری نمی‌توان پیدا کرد. بیشتر از هزار سال ملت ما با خوش‌سواد و معنویت بلند شهرت داشت این شهرت او را دوباره برقرار باید کرد تا آینده تاریخی وی تأمین شود.

به این پرسش که ملت چگونه می‌تواند به اصل خود برسد، به زبان بزرگ عالم شمول صاحب بشود و از این راه آینده خود را تأمین بنماید به عقیده بنده از نگاشته‌های استاد عینی پاسخ باید جست. پندار بنده این است که پاسخ در چند گفته استاد نهفته است. یعنی بازهم علاج واقعه و راه حل مسئله از آموزه‌های عینی

به دست می‌آید.

چنانکه دیدیم استاد عینی هیچ راضی نبود که بگویند: تاجیکان زبان ادبی (معیار) ندارند و برای آن‌ها «در اساس زبان کوچکی» زبان نو ساختن لازم است. استاد به صاحبان این «عقیده» دشمنانه از سال ۱۹۲۵ (از وقت تالیف «نمونه ادبیات تاجیک») مبارزه کرد و از جمله سال ۱۹۳۰ در یک مجلس علمی سمرقند به خط جلی نستعلیق نوشت: «تاجیکان زبان ادبی هزار ساله دارند»<sup>۱</sup> ما این را در فصل یکم این مقاله دیده بودیم. با عذر برای یادآوری دوباره باید علاوه بکنیم که آنگاه به این حکم استاد عینی شرق‌شناسان و پان‌ترکیست‌ها راضی نشدند و چند ایراد گرفتند. یک ایراد این بود که آن «زبان ادبی هزار ساله» کهنه شده است، مرده است و اکنون زبان نو خلقی باید بساخت. استاد چندین بار اثبات کرد که زبان رودکی و فردوسی و سعدی و حافظ و دیگران در بین تاجیکان کنونی هنوز زنده است، به هم فهماست. او این حقیقت را در کتاب خود «استاد رودکی» و «درباره فردوسی و شاهنامه او» به ثبوت رسانید و چندین بار دیگر گشته و برگشته گوشگزار آورد. از جمله در نامه‌یی که ۱۹ ماه مارچ سال ۱۹۴۹ به فرزندش کمال عینی فرستاده بود نوشته است: «همه اثرهای حافظ و سعدی را هم تاجیکان می‌فهمند (بی سوادها هم؟ و لغت‌هایی که آن‌ها کار فرموده‌اند در زبان زنده تاجیک در گفتگو می‌باشند»<sup>۲</sup> استاد گفته خاورشناس اروپا هرمان وامبری را آورده است که می‌گوید: «صرف و نحو زبان فردوسی تا امروز در بین تاجیکان زنده است»<sup>۳</sup> استاد در اثبات چنین حقیقت‌ها چنان جهد و جدل کرده است که حتی همان روز که به فرزندش آن نامه تاریخی را می‌نوشت اتفاقاً دیوان کمال خجندی را به دست گرفت و از سادگی و صنعت بلند یک غزل کمال به وجد آمده دو بیت آن غزل را در بدیهه مخمس بسته و آن دو بند مخمس را به نامه علاوه نموده و از بس که بسیار عجیب است ما هم از

۱. مراجعت شود به: کمال عینی. یک سینه سخن برای گفتن دارم (از کتاب «گفتگو با پدرم»).

ادبیات و صنعت، ۱۶ سپتامبر ۱۹۹۳، شماره ۳۸ ص ۵. ۲. همان جا.

۳. همان جا.

کشال یافتن سخن نترسیده آن دو بند را در اینجا می‌آریم:

در باغ جهان نخل شکریار من این است  
در خان عمل لعلی خوش‌بار<sup>۱</sup> من این است  
جان من و جانان من و یار من این است  
گو خلق بدانند که دلدار من این است  
دلدار جفاکار ستمکار من این است

ای باد رسان در قدمش ملتمس من  
شاید شود این لطف تو فریادرس من  
در عالم امکان به جز او نیست کس من  
محبوب من و جان من و هم نفس من  
خویش من و پیوند من و یار من این است

آری، آری هم زبان کلاسیک هم زبان خلقی همین است که در این دو بند می‌بینیم. آنچه امروز ما می‌خواهیم همین است. به آن باید دست بیاوریم. استاد عینی پس از آوردن این دو بند گفته است: «من انصاف می‌کنم و باید دیگر سخن‌شناسان هم اقرار کنند که در این مخمس مصرع‌های کمال از مصرع‌های من به زبان عامه خلق تاجیک نزدیک‌تر است. هر تاجیک هر چند بی‌سواد باشد هم این مصرع‌های کمال را بی‌هیچ فکر می‌فهمد اما مجبور می‌شود که «عالم امکان» و «ملتمس» برین کلمه‌های مرا از یگان کس پرسد»<sup>۲</sup>.

روشن است که استاد عینی با منطق قوی چنین ملاحظه‌های خود آن حقیقت را که زبان و ادبیات کلاسیک فارسی تاجیکی زنده جاوید است به خوبی ثابت نمود. مقصود از این همه اثبات کاری‌ها آن بود که قدر این زبان و ادب عالی باید بدانیم. به

۱. لعلی خوش‌بار: لعلی یعنی سینی‌یی که آن را در جشن عروسی و دیگر معرکه‌ها به طور ویژه با شیرینی‌ها آریند.

۲. همان جا. «برین»: مانند... مثلی... ملتمس برین کلمه‌ها: کلمه‌هایی چون ملتمس.

هیچ وجه از آن دست نکشیم. هرگز به جای آن «در اساس زبان کوچکی» زبان تازه نسازیم. بیگمان حق به جانب استاد است. ما باید به زبان و ادب کلاسیک خود مانند استاد عینی مهر ببندیم. خود را در آئینه این زبان و ادب ببینیم و بشناسیم و از راه این خودشناسی به سوی آینده راه پیش بگیریم.

استاد چون از راه زبان کلاسیک بیرون شدن زبان ادبی تاجیکی قرن بیست را می‌دید چون در سر کمبود و نقصان‌های زبان تاجیکی نیمه سده بیست به اندیشه می‌رفت علاج واقعه را در رو آوردن به زبان کلاسیک و خلقی می‌دید. در آن سال‌ها که همه تأثیرپذیری از زبان روسی را راه اساسی نشو و نمو زبان تاجیکی می‌دانستند استاد عینی نظر دقت جامعه را به سوی زبان کلاسیک و خلقی می‌گردانید. وی پس از سه سال نامه بالا سال ۱۹۵۲ در «مکتوب گشاده به رفیق تاجی یوف» از عیب و نقصان زبان تاجیکی آن روز سخن گشاده با کمال قطعیت گفت:

«من باوری دارم که با زیاده‌تر آموختن زبان کلاسیکی و خلقی تاجیک این کمبودی‌ها بر هم می‌خورند».<sup>۱</sup>

بنده بر اینم که امروز مطلب ما از همین گفته استاد عینی حاصل می‌شود. اگر امروز وضع زبان فارسی تاجیکی را اصلاح کردن خواهیم و زبان ادبی را از تابعیت زبان ویران‌رهایی دادنی باشیم باید از روی همین نشان داد استاد کار کنیم.

یعنی چه؟ یعنی لازم است که فرزندان خود را از اول زبان باز کردن، از سن کودکستانی به بارگاه زبان رودکی و فردوسی، سعدی و حافظ، جامی و عینی داخل بکنیم. کودک از اول در برابر گویش محلی زبان ادبی اصیل بیاموزد نه زبان ادبی کنونی را که ترجمه زده و عامیانه است. سوادبراری و زبان‌آموزی در کودکستان و مکتب ابتدایی و میانه باید در اساس متن‌های کلاسیکی و کلاسیکانه معاصر صورت بگیرد تا که باز فارسی ناب با شیر مادر به خون مردم ما بیامیزد.

صدرالدین عینی چنین یادرس آورده است: «گفته می‌توانم که خط و سواد من به

واسطه شعرخوانی و شعرنویسی برآمده است.<sup>۱</sup> نه تنها استاد عینی که از کودکی به شعر هوس داشته است بلکه همه اجداد تاجیکان در عصرهای گذشته تا انقلابات سال‌های ۱۹۱۷ و ۱۹۲۰ با شعر سواد می‌براورده‌اند. تا این انقلابات در طول چند قرن «چهار کتاب» اثر عطار و «گلستان» سعدی و دیوان حافظ و منتخب دیوان بیدل در مکتب میانه تاجیکان فرارود کتاب درسی بوده است. بچه‌ها از آثار این استادان بزرگ زبان فارسی سواد می‌آموخته‌اند. سوادآموزی با شعر بزرگان یکی از ویژگی‌های ملی هستی معنوی ایرانی تباران از جمله تاجیکان بوده است. این طرز سوادآموزی بنیاد معنوی حیات انسان و جامعه را استوار می‌داشت. ما تاجیکان در سده بیست از این عنعنۀ ملی خود محروم شدیم و یک سبب سرازیر رفتن ما به سوی بی‌معنویت بی‌شک همین است. به فهم بنده امروز ضرور است که سوادآموزی ما باز پایه بر آثار بزرگان گذشته و معاصر داشته باشد. ضرور آمده است که اصول عنعنی و سنتی زبان آموزی را به طرزهای نوین امروزی با استفاده از رویش‌های تازه زمان ما دوباره زنده بکنیم.

اصول اساسی تأسیس مکتب ملی تاجیکی، انسان‌گرایی آموزش و پرورش، همبستگی سواد و معنویت که بنده پیشنهاد کرده‌ام در کتاب مذکور «انسان‌گرایی آموزش و زبان ملی» که با روایت جناب عالی امام علی رحمان‌اف ریاست محترم جمهوری تاجیکستان ریزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران چاپ کرد (سال ۱۳۸۱=۲۰۰۲ دوشنبه به خط تاجیکی و فارسی) بیان شده است. بنده شک ندارم که اگر این پیشنهاد از طرف متخصصان همه‌جانبه بررسی و تکمیل شود برای رهایی دادن جامعه تاجیکان فرارود از تاثیر معنویت‌زدایی و ملیت ستیزی سده بیست، برای سیراب شدن ملت از سرگه و سرچشمه‌های هستی معنوی خود امکانش فراهم خواهد آورد.

از آنچه گفته شد باید باور حاصل گردیده باشد که امروز در تاجیکستان مسئله اصلاح زبان و اصلاح مکتب همبسته یکدیگر است. اگر اصلاح مکتب به راه

۱. ص. عینی. یادگاری. استالین‌آباد (دوشنبه) ۱۹۳۷. ص ۷.

درست درآید و موفقیت‌آمیز ادامه یابد ملت به سواد حقیقی خواهد رسید صاحب زبان بزرگ خود خواهد شد، چون ملتی با فرهنگ در خاندان خلق‌های جهان با سر بلند عضویت خواهد داشت.

از این رو مسئله مکتب و معارف و سواد و فرهنگ جامعه در تاجیکستان مسئله شماره یک است. اجرای این وظیفه بزرگ تاریخی باید هرچه زودتر شروع شود. اصلاح مکتب جداً آغاز یابد نتیجه‌های آن پس از بیست، بیست و پنج سال پدیدار خواهد آمد. پس اصلاح کلی مکتب را دیگر عقب‌انداز کردن ممکن نیست. در این مورد ناتوانی اقتصادی دولت نوین‌یاد ما را نباید عذر آورد. برای یک لقمه نان پول پیدا کرده باشیم برای مکتب و معارف هم باید پیدا بکنیم. آن‌جا که گویا هیچ امکان نیست باید امکانی بیابیم.

بنابراین بنده سال ۱۹۹۶ پیشنهاد کرده بودم که کار اصلاح مکتب را شخص یکم کشور جناب عالی رئیس جمهوری باید به دست بگیرد. رئیس جمهوری پدر تربیتگر ملت است. همه کار اصلاح آموزش و پرورش باید به دست او مرکزیت بیابد. برنامه‌ریزی‌های اصلاح مکتب و اجرای برنامه‌ها در سطح عالی دولتی در سطح رئیس جمهوری باید انجام بپذیرد. آنگاه از اجرای موفقیت‌آمیز این وظیفه بزرگ تاریخی که در پیش ملت و دولت ایستاده است امید پیدا می‌شود. بنده امروز این پیشنهاد خود را دوباره گوش‌رس می‌آورم و سزاوار بررسی می‌دانم.

جهانگیر لاهوت شاه در مقاله مذکور خود یادآور شده است که در فرانسه از روی قانون اساسی وضع زبان ملی را رئیس جمهوری نظارت می‌کند، برای وضع زبان ملی او پاسخگوی است و هر سال یک بار خدمت ملت از وضع زبان گزارش می‌دهد. جهانگیر لاهوت شاه پیشنهاد کرده است که در تاجیکستان نیز «سرور دولت باید زبان ملت را تحت حمایت و سرپرستی خود بگیرد».

این پیشنهاد با نظر داشت وضعیت به میان آمده است، ملت پرورانه و مهم است. ما این پیشنهاد را دستگیری می‌کنیم. رئیس جمهوری باید حمایتگر و سرپرست ملت و زبان وی باشد. پندار ما این است که در شرایط کنونی تاجیکستان

حمایتگری و سرپرستی رئیس جمهوری باید از مکتب و معارف آغاز بیابد. مکتب ملی، مکتب میانه و عالی توانا باید به وجود بیاوریم تا که شخص و ملت به سواد خوب و فرهنگ بلند برسد. آن گاه زبان ملی به راه درست رشد و تکامل خواهد درآمد.



۳

از معارف پروری تا  
چنگیز پرستی



ادبیات فارسی تاجیکی ماوراءالنهر در دودده اول سده بیست بیشتر در سه مرکز فرهنگی رونق یافت. یکی از این مراکزها خجند بود که آن جا تاش خواجه اسیری (۱۸۴۴-۱۹۱۶) در ادبیات روشنگری نقش اساسی داشت. یکی دیگر از بزرگترین مراکزهای فرهنگ تاجیکان چون عصرهای گذشته سمرقند بوده حوزه روشنگری آن به سرعت دامن پهن می‌کرد. در ادبیات جدید این حوزه به خصوص سیداحمد خواجه صدیقی عجزی (۱۸۸۸-۱۹۲۷) و داستان‌های منظوم او «مرآت عبرت» (۱۹۱۳) و «انجمن ارواح» (۱۹۱۳) ایده‌آل‌های معارف‌پروری (روشنگری) را خیلی برجسته افاده نمود. با این داستان‌های عجزی در ادبیات تاجیکی جریان رمانتیک رواج یافته برخی از سنت‌های ادبیات که کم و بیش به رمانتیسم نزدیکی داشتند مضمون و محتوای نو پیدا کردند و خیال‌پروری اجتماعی و آرزوی آینده درخشان که در آثار بسیار اندیشه‌پروران شرق می‌بینیم در شعر عجزی با واقعیت مشخص زمان بیشتر وابستگی یافت و به واقعیت بیشتر نزدیک شد.

واقعیت اجتماعی دو دهه اول قرن چنانچه انقلاب یکم روس‌ها در سال ۱۹۰۵ بیش از پیش موجب قوت گرفتن بنیاد حیاتی غایه‌های معارف‌پروری گردید و برای افزایش رابطه‌های بین‌المللی روشنگران زمینه‌ای به وجود آورد، آرمان‌های زیبایی‌شناختی روشنگری مشخص‌تر شد و در دایره بینش رمانتیک هم نشانه‌های مشخص را صاحب گردید. در سمرقند معارف‌پروران فداکاری چون عبدالقادر شکوری سمرقندی و مفتی محمود خواجه بهبودی و ابراهیم جرئت و دیگران عمل کرده‌اند.

بزرگ‌ترین مرکز ادبیات تاجیکی بخارا بود. در بخارا و سمرقند بیشترین صاحبان مکتب‌های اصول جدید و تبلیغ‌گران غایه‌های روشنگری شاعر و نویسنده بودند. این مکتب‌ها همه مکتب فارسی تاجیکی بودند (و مکتب تاتاری نیز وجود داشت)

و ادبیات بیشتر در همین مکتب‌های تاجیکی ایجاد می‌شود و با آموزش و پرورش ارتباط بی‌واسطه داشت. از جمله صدرالدین عینی (۱۸۸۷-۱۹۵۴) از مؤسسان مکتب اصول جدید در بخارا بوده فعالیت ادبی او یک جزء فعالیت آموزگاری بود و از این رو در نوشته‌های وی پند و حکمت و مثل و آهنگ آموزگای موقع کلان دارد. روحیه وطن‌دوستی یکی از مهم‌ترین پدیده‌های نو زمان، محصول زمان مبارزه ملی آزادیخواهی بود. بخصوص در نگاشته‌های میرزا سراج حکیم سراجی و صدرالدین عینی و عبدالرئوف فطرت (۱۸۸۶-۱۹۳۶) و صدیقی عجزی روحیه میهن‌پرستی بلندتر صدا داده است. این میهن‌پروری گاه ظاهراً مضمون و محتوای «محلی» داشته هر نویسنده در حق زادگاه خود که به فهمش امروز «وطن کوچک» است ترانه می‌سرود ولی سروده او ماهیتاً دامن گسترده اهمیت عمومی و جمع‌بستی پیدا می‌نمود. اینک شعر عبدالرئوف فطرت درباره بخارا:

|                                   |                                     |
|-----------------------------------|-------------------------------------|
| ای مادر عزیز من، ای خطّه بخارا!   | ای با تو افتخارم و ای با تو اعتبار! |
| ای کوه علم، بحر شهامت، فضای فیض   | صحرای مجد، باغ هنر، ساحه وقار!      |
| عرش شرف، سپهر سعادت، بهشت عدل     | لوح صفا، ستاره عز، برج اقتدار!      |
| روحی، چرا چو کالبد مرده مانده‌ای  | زیر سم ستور دو سه دون نابکار!       |
| عرشی ولیک خاک جهانی به چشم من،    | امروز در زمینت بینم فتاده زار!      |
| آخر نه در بنای عدالت بودی اساس؟   | آخر نه در مروت بودی مدار؟           |
| ای آن که از تو بود قراری زمانه را | بهر چه‌ات زمانه چنین کرد بی‌قرار؟   |
| امیدگاه خلق جهان بودی، حال چیست   | از هر کسی برای چه گشتی امیدوار؟!    |

این شعر شاید یکمین شعری باشد که در وصف بخارا گفته شده است. این وصف هم بیشتر عبارت از سؤال و خطاب است. در ادبیات روشنگری واژه «وطن» بیشتر معنای اجتماعی گرفت و مفهوم «مادروطن» پیدا شد که آن را از شعر بالا می‌بینیم. حس وطن‌دوستی در دوره معارف‌پروری با شدت یافتن مبارزه ملی آزادی‌جویی ضد امپراتوری روس و گاهی ضد مستبدان ترک منغیت نیز تارفت بلند می‌شد. سوز و گداز مظلومان زیر یوغ استعمار از شعر مذکور فطرت خیلی پرتأثیر

شنیده می‌شود. وصف بخارا و بیان صفت‌های عالی آن در این شعر وظیفه مهم روشنگری دارد: شاعر می‌خواهد مهر وطن را در دل‌ها به جنبش آورد و حس میهن‌دوستی در دل‌ها محتوای اجتماعی پیدا کند، برای آزادی و آبادی وطن خدمت ادا نماید. برای این که اهمیت این شعر و وصف بخارا معلوم شود یک نظر به تاریخ باید انداخت.

بزرگداشت بخارا در هزار سال تاریخ ادبیات فارسی - تاجیکی زیاد به نظر می‌رسد. این موضوع در ادبیات از اول تشکل آن، از دوران سامانیان که بخارا تختگاه ایشان بود شروع شده است.

می‌توان گفت که آن را استاد رودکی شروع کرده است. رودکی شکوه و شوکت بخارا را چون تجسم بزرگی دولت آل سامان، چون تجسم احیای ملی ایران و شکوفایی تمدن باستانی آن وصف کرده است. استاد رودکی آن حقیقت را ثبت کرده است که بخارا در عهد سامانیان چون بغداد مرکز سیاسی و مذهبی و فرهنگی جهان اسلام شد و گوی سبقت از بغداد برد:

امروز به هر حالی بغداد بخارا است

کجا میر خراسان است پیروزی آنجاست

در دیگر موردها چنانچه در شعر مشهور استاد رودکی «بوی جوی مولیان آید همی» نیز بزرگی بخارا با عظمت و شکوه دولت ملی علاقمند است. چون «میر خراسان» از بین رفت بخارا آن نقش بزرگ سیاسی خود را از دست داد ولی بزرگی آن هنوز باقی و ورد زبان‌ها بود چنانچه فرخی سیستانی به ممدوح چنین خطاب کرده بود:

فخر کند روزگار تو به تو زیراک

اصل بزرگی تویی و اصل بخارایی

از این بیت معلوم نیست که بزرگی بخارا با آن شکوه سیاسی‌ای که چندی پیش داشت نیز وابسته است یا نه ولی اکنون شهرت بخارا بیشتر با علم و دانش و دانشمندانش علاقمندی داشت. در لغت‌نامه‌ها نوشته‌اند که معنای «بخارا» بسیار علم است، در بخارا «علما و فضلا و اهل علم بیشتر بوده‌اند». بزرگترین گذشتگان ما

بخارا را به صفت مرکز فرهنگ که در شرق مشعل دار علم و دانش بوده است ستایش کرده‌اند. مولانا جلال‌الدین رومی بلخی گفته است:

آن بخارا مخزن دانش بود،  
پس بخارایی ست هرک آتش بود

حضرت مولانا باز گفته:

ای بخارا دانش افزا بوده‌یی  
لیک از من عقل و دین بر بوده‌یی

این صفت بخارا که «مخزن دانش» و «دانش افزا» بوده است برای معاف پروران چهار دهه اول قرن چهارده هجری قمری یعنی آخر سده نوزده و آغاز سده بیست عیسوی خیلی مهم بود. بخارا نقطه اساسی آرمان و ایده آل تاریخی روشنگران تاجیک قرار گرفت. بعضی از جنبه‌های این آرمان را از آثار احمد دانش (که تخلص او نیز به غایه‌های معارف پروری و شاید به بخارا علاقه‌ای داشته باشد) و میرزا سراج سراجی و عینی و دیگران می‌توان دید. گمان می‌رود که علم و فرهنگ بخارا به عنوان ایده آل تاریخی برجسته‌تر از همه در سروده‌های فطرت از جمله در شعر بالا افاده شده است. چند بیت این شعر مانند به صفت چینی بوده و شاعر صفت‌های عالی‌ای را به بخارا نسبت داده است که موقع بزرگ تاریخی آن را به خوبی نشان می‌دهند. بخارا را نخست «کوه علم» نامیده است. هم صفت‌ها چنان‌اند که سر افتخار قهرمان غنایی شعر را بلند می‌دادند. این قهرمان میهن پرور شعله‌ور و افتخار او افتخار ملی است. ایده آل شاعر بخارا و علم و دانش و فرهنگ والای آن است.

یکی از مهمترین خصوصیت‌های روشنگری تاجیکی این است که ایده آل معارف پروری را از تاریخ ملت، از تاریخ فرهنگ و معنویت وی مجست و پیدا کرد. موردهایی هم بود که معارف پروران آرمان‌های اجتماعی و سیاسی خود را از کشور خود پیدا نکرده به دیگر سرزمین‌ها بیشتر به غرب رو آورده‌اند. اما در جستجوی «جامعه آرمانی» یاد فرهنگی روشنگران که به غایت فعال بودگاه چشم دقت آن‌ها را به تاریخ ملت می‌برد آرزو و آمال معارف پروری آن‌ها به تاریخ ملت وابستگی داشته

خواست اساسی آن‌ها رو آوردن به سرگه و سرچشمه‌های هستی معنوی ملت بود. بخارا که «کوه علم» و «ستاره عز» است اصل ملت است که عبدالرئوف فطرت به اصل خود برگشتن را آرزو دارد و ضرور می‌داند. به چگونگی راه بازگشت نیز اشاره هست: بخارا خود «امیدگاه خلق جهان بود» و امروز نباید «از هرکس امیدوار» باشد بلکه خود باید سرنوشت خود را علمی بکند. مراد از «هرکسی» شاید استعمارگران امپراتوری روسیه باشد که بخارا خود را عاجزانه به دست آن‌ها سپرده بود. از شعر «ای خطّه بخارا» («ای مادر عزیز من، ای خطّه بخارا») معلوم می‌شود که بعضی روندهای مهمی که در ادبیات روشنگری فارسی تاجیکی جریان داشتند در آثار عبدالرئوف فطرت از نخستین قدم‌های ایجاد و خیلی برجسته ظاهر گردیده‌اند. این را از دیگر نگاشته‌های او نیز می‌بینیم.

## ۲

شعر «ای خطّه بخارا» که در بالا آوردیم از کتاب «صیحه» گرفته شده است. «صیحه» یگانه مجموعه شعرهای فارسی تاجیکی عبدالرئوف فطرت بوده سال ۱۳۲۹ هجری قمری یعنی ۱۹۱۰ میلادی در اسلامبول چاپ شده بود. چنانکه استاد عینی در تذکره «نمونه ادبیات تاجیک» (سال ۱۹۲۶) خبر می‌دهد صیحه «دارای ۱۶ صفحه کوچک بوده مشتمل در پنج غزل و شش بند ترکیب بند» بوده است.<sup>۱</sup> استاد عینی در «تاریخ انقلاب بخارا» (۱۹۲۰) گفته است که «صیحه» را به بخارا پنهانی آورده شهر به شهر و ده به ده پنهانی پهن کرده بودند.<sup>۲</sup> شاید از همین سبب باشد که امروز این کتاب را از هیچ کتابخانه‌ای نمی‌توان به دست آورد. استاد عینی دو غزل و یک ترکیب بند این کتاب را در «نمونه ادبیات تاجیک» آورده بود و این شعرها به شرافت او امروز به دسترس ما قرار یافته‌اند. اگرچه صیحه کتابچه کیسگی بود استاد عینی درباره تأثیر آن گفته است: «اگر بگوییم که این اثر به

۱. ص. عینی. نمونه ادبیات تاجیک، مسکو ۱۹۲۶، ص ۵۳۳.

۲. ص. عینی. تاریخ انقلاب بخارا، دوشنبه، ۱۹۸۷، ص ۱۰۲.

خوانندگی چون قوه الکتر تأثیر سریع و قوی داشت هرگز مبالغه نکرده‌ایم» یعنی تأثیر اجتماعی شعر فطرت به شعور مردم بخارا که به بیداری فکری رسیدن داشتند خیلی بزرگ بوده است.

شعر عشقی فطرت نیز جالب است. نخستین شعرهای او که با تخلص «مجمر» سروده است گویا شعر عشقی بودند شعرهای بی تخلص نیز دارد. مخمس او بر غزل حسرت از همین جمله است. اینک دو بند آن:

دل باخته‌ام، ترک محبت که و من که؟  
فکر خود و پروای ملامت که و من که؟  
سودایی دردم، غم صحت که و من که؟  
کلفت زده‌ام، باده عشرت که و من که؟

بیمار غم، بستر راحت که من و که؟

در کوی مغان ریخت فرو بال و پر من،  
خاک است در این کعبه تن درد اثر من،  
هستی! منما جلوه دگر در نظر من!  
ای بال هما، سایه میفکن به سر من!

شاهنشاه فقرم، غم دولت که و من که؟

در بند دیگر از عشق و محبت سخن رفته است:

سرمست می عشقم و فارغ ز جهانم،  
جز درس محبت نبود ورد زبانم،  
سودا زده غمزه آهونگهانم،  
دل داده داغ غم لیلی صفتانم،

اندیشه فردای قیامت که و من که

این مخمس به واسطه تذکره عینی «نمونه ادبیات تاجیک» سال‌های بیست و سی قرن بیست به غایت انتشار پیدا کرد. سال‌های سی ام آن را همه ادیبان تاجیک از یاد می‌دانستند. و شاید نه به صفت یک شعر عشقی یا اجتماعی بلکه به عنوان



یک شعر بلند، چون نمونه‌ای از افاده پرتأثیر حس و هیجان مردم زمان دوست داشته بودند. در حقیقت هم شعر عشقی و هم شعر اجتماعی است ولی جنبه اجتماعی برتری دارد. سوز و گداز قهرمان غنایی این شعر از آن است که عشق در دلش جوش می‌زند، اگرچه ناکام و نامراد ولی فداکار جانسپار است. دل شعله‌ور او صفت‌های انسان اصیل زمان را نمایان می‌آرد.

از این مخمس، از مضمون عشقی به مضمون اجتماعی گذشتن شعر، از «درد عشق» به «درد ملت» گذشتن شاعر دیده می‌شود.

صدر ضیا در «تذکار اشعار» سروده‌های فطرت را «اشعار ملی» نامیده است. صدر ضیا می‌گوید:

به اشعار ملی به احکام دین  
به احیای سنت، به رای متین  
به اعدای ملت بسی قیل و قال  
نمودی به صد جهد در بدو حال

این است که فطرت را یکی از مبارزان راه آزادی ملی می‌دانستند. تشکل ادبیات نوین فارسی ماوراءالنهر یعنی ادبیات ملی تاجیکی یکی از نتیجه‌های همین مبارزه ملی آزادیخواهی و جنبش معارف پروری بود. عبدالرئوف فطرت از آن‌هایی بود که در تشکل ادبیات ملی تاجیکی بیشتر حصه گذاشته‌اند.

### ۳

برای این که ادبیات فارسی تاجیکی خصوصیت‌های ملی پیدا بکند در دو دهه اول قرن بیست رشد نثر نوین اهمیت ویژه داشت، در نثر به خصوص در ایجادیات برخی نمایندگان حوزه ادبی بخارا رویه‌ای قوت گرفت که نظیر آن را ادبیات‌شناسان روس رئالیسم معارف پروری نامیده‌اند. بعضی از محققان تاجیک نخست اثر احمد دانش (۱۸۲۶-۱۸۹۷) «نوادالوقایع» را، درست‌تر آن که بخش‌های ادبی آن را که جدا از بخش‌های فلسفی و گاهی در داخل قسمت‌های فلسفی آمده‌اند به رئالیسم معارف پروری نسبت داده‌اند. به پندار ما آثار دیگری چون سفرنامه میرزا سراج

حکیم سراجی «تُحَف اهل بخارا» را (۱۹۱۰) نیز متعلق به رئالیسم معارف پروری می‌توان دانست. «تحف اهل بخارا» به اعتبار ویژگی‌های ادبی از سفرنامه‌های پیشین تفاوت دارد. چنانکه در نوشته‌های بعضی سیاحان غرب، از جمله در سفرنامه‌های ادبیات روسی هست در کتاب سراجی نیز عنصرهای رئالیستی در نظام بدیعی موقع کلان دارد. مالحال از این بابت چیزی نمی‌گوییم و به نثر فطرت دقت جلب می‌کنیم.

صدرالدین عینی عقیده دارد که «رنگ ادبیات نوگرفتن زبان تاجیکی در نثر از عبدالرئوف فطرت آغاز می‌یابد»<sup>۱</sup> می‌توان گفت در این تاکید استاد عینی سخن از قدم‌های جدی‌ای در شکل‌گیری زبان رئالیستی که به نثر یک صفت ویژه وارد آورد رفته است.

فطرت در پیش‌گفتار «مناظره» (اسلامبول ۱۹۱۰) که نخستین اثر نثری اوست می‌گوید که این کتاب «به طور محاوره بخاراییان» نوشته شده است. استاد عینی درباره دومین اثر نثر فطرت «بیانات سیاح هندی» (اسلامبول، ۱۹۱۱) می‌گوید که «به زبانی که اهالی عادی بخارا و تاجیک به آسانی می‌فهمد» نگارش یافته است.<sup>۲</sup> این گپ را در حق دیگر آثار نثری فطرت که در دهه دوم سده بیست به چاپ داده است نیز می‌توان گفت.

آنچه درباره زبان نثر فطرت آمد چنین معنی ندارد که او آثارش را به لهجه مردم بخارا نوشته باشد و نمایندگان دیگر لهجه‌های تاجیکی آن را نمی‌فهمیده باشد. نه، چنین نیست، آثار فطرت به زبان ادبی و رارود نوشته شده است ولی مؤلف این زبان ادبی را در اساس لهجه زادگاهش خیلی ساده کرده است. زبان مردم بخارا در آغاز سده بیست صاف و بی‌غبار و نزدیک به زبان ادبی بود. فطرت همین نزدیکی را قوت داد.

سادگی طبیعی حیاتی مهم‌ترین ویژگی نثر فارسی تاجیکی فطرت است. دیگر خصوصیت زبان او این است که برای تصویر مشخص امکان فراوان دارد. نویسنده

۱. عینی. نمونه ادبیات تاجیک، ص ۵۳۱.

۲. عینی، همان اثر، ص ۵۳۹.

چگونگی رویداد و منظره و شخص مورد تصویر را مشخصاً نشان می‌دهد. منظره‌های حیات که با اندک تفصیلات تصویر شده‌اند و منظره با جزئیات مشخصش نمودار می‌آید در تحقیق ادبی فطرت که آمیخته با سبک روزنامه‌نگاری است موقع مهم دارد. تصویر قابل دید، آهنگ گفتار معمولی، جزئیاتی که حالت روحی شخص را نشان می‌دهد در داستان‌های فطرت «مناظره» و «بیانات سیاح هندی» زیاد به نظر می‌رسد. زبان ادبی از همین راه کم‌کم به طور رئالیستی مشخص می‌شد. سادگی حیاتی زبان نه تنها به سر خود اهمیت داشت بلکه یک عنصر ضروری تصویر رئالیستی در ادبیات راه تازه می‌گشاد.

با نیت روشنگری رو آوردن به دایره وسیع خوانندگان، قدم گذاشتن به راه نوسازی رئالیستی نثر چنین نتیجه داد که دموکراتی شدن زبان ادبی فارسی ماوراءالنهر دامن گسترده، زبان نوشتار بیشتر خاصیت تاجیکی پیدا نمود.

عنصرهای فارسی و رارودی به زبان ادبی بیش از پیش داخل شدن گرفت. به این طریق هم ادبیات رنگ ملی می‌گرفت و ادبیات خاص فارسی تاجیکی می‌شد. دموکراتی شدن زبان به ویژه در نیمه دوم نوزده با تشبث احمد دانش رواج یافت و با مبارزه‌ای که اوبه مقابل پیروان سبک بیدلی، بر ضد طمطراق و پیچیدگی اسلوب نامه‌نگاران و ساخته‌کاری زبان سندهای اداری می‌برد وابستگی دارد.

پیروان احمد دانش شاعرانی چون سودا و شاهین و واضح و مضطرب دعوت او را پذیرفتند. استاد عینی در کتاب «مختصر ترجمه حال خودم» می‌گوید که «بعد از احمد کله (یعنی دانش - م. ش) میرزا عظیم سامی این شیوه را (ساده‌نویسی را - م. ش) در نثر رواج داد و نسبت به احمد کله باز هم ساده‌تر نوشت.» استاد عینی در ادامه سخن گفته است: «شریف جان مخدوم (صدر ضیا - م. ش) که از انشانویسان مشهور زمان خود بود از مخلصان احمد کله و سامی بوده انشا، مکتوب و خاطرات خود را باز هم ساده‌تر و عامه فهم‌تر می‌نوشت.»<sup>۱</sup>

به آنچه استاد فرموده است باید علاوه کرد که ساده‌نویسی را در بخارا میرزا

سراج سراجی و عبدالرئوف فطرت، در سمرقند صدیقی عجزی و محمود خواجه بهبودی و معلم عبدالقادر شکوری سمرقندی، در خجند تاش خواجه اسیری دوام دادند.

از جمله فطرت در دموکراتی شد فارسی ورارود خدمتی ارزنده کرده است. چون ما از نقش فطرت در دموکراتی شدن فارسی تاجیکی سخن می‌رانیم اثرهایی چون «مختصر تاریخ اسلام» (سمرقند ۱۹۱۵) در نظر نیست. این کتاب برای مکتبیان نوشته شده است و یک نوع به اصطلاح سادگی بچه‌گانه، سادگی مکتبی دارد اهمیت این سادگی محدودتر است؛ دایرهٔ خردسالان و مکتب را فرا می‌گیرد و بس. برای معین شدن اصول سادگی زبان ادبی دیگر نگاشته‌های فطرت، پیش از همه «مناظره» و «بیانات سیاح هندی» و «رهبر نجات» (پترسبورگ ۱۹۱۵) و «عائله» (باکو ۱۹۱۶) دارای اهمیت ویژه می‌باشند. در دههٔ دوم سدهٔ بیستم برای این که زبان ادبی فارسی تاجیکی متانت کلاسیک را از دست نداده فصاحت و بلاغت و دارایی‌های ارزشمند چندین عصر را مکماً به کار گرفته در عین زمان از دایرهٔ اهل سواد تا اندازه‌ای بیرون شده در بین عامه مردم بیشتر راه یابد این نگاشته‌های فطرت خدمت به سزا ادا نمودند. در دههٔ دوم سدهٔ بیستم با نشر فطرت شکل‌گیری معیارهای تازهٔ فصاحت و بلاغت زبان آغاز شد. این روند در سال‌های بیستم و سی‌ام در نثر استاد عینی تکامل پیدا کرد.

اینک پاره‌ای از «مناظره» سخن قهرمان اساسی آن:

«شما خوب مرد دانشمند بوده‌اید، واقعاً تمام دردهای وطن و ملت ما را یافته علاجش را هم نقل و بیان نمودید، ما نیز دربارهٔ آن که «اولین نجات دهندهٔ ما علم است» مخالفت نداریم، اشتباه ما در مکتب جدید و علوم حاضر بود که این را هم با کمال خوبی رفع نمودید. از مصاحبت جناب شما زیاده مسرور گردیدم، اکنون مرخصی می‌خواهم.»

چنانکه می‌بینیم نویسنده در این پاره از گفتگوی عادی ولی عیناً نسخه نبرداشته است. نویسنده گفتار عادی را به طلبات زبان ادبی موافقت داده است. از این پارچه این چنین آشکار است که زبان ادبی نیز به پیشواز گفتگذار عادی راه پیش گرفته

است و آهنگ گفتار زنده را به خوبی افاده می‌کند. زبان فطرت ساده و روان و پرمغز است.

## ۴

تحقیق بدیعی فطرت که آهنگ بیان روزنامه‌نگاری را نیز دارد برای تحلیل چند روند اجتماعی واقعیت بخارای آغاز قرن بیست زمینه نو آماده ساخت. انتقاد تیز و تند احمد دانش که یکی از ویژگی‌های عمده ادبیات تاجیکی آخر سده نوزده را تشکیل می‌کرد در آغاز سده بیست در نثر فطرت ادامه یافته شکل و مضمون تازه پیدا کرد. در «مناظره» و «بیانات سیاح هندی» تحقیق تصویری بیشتر آمده با ملاحظه‌رانی‌هایی که مناسب مقاله روزنامه‌ای باشد آمیخته است و طرزهای اروپایی تحلیل اقتصادی را فراگرفته و به این طریق نیروی بزرگ روشنگری را مالک گردیده است. تحقیق تصویری و تحلیلی فطرت خیلی معتمد است و واقع‌بینی عمیق رو او به شعور خواننده تاثیر سخت می‌گذاشت. استاد عینی گواهی داده است که نثر فطرت دهه دوم سده بیستم «انقلابی در افکار آورد.»<sup>۱</sup> عینی چند بار قید کرده است که در آخرهای سده نوزده نگاشته‌های احمد دانش در بین جوانان جوینده از جمله خود عینی و منظم و حیرت و حمدی انقلاب فکری به وجود آورده بود. چنین نقشی در بخارای ابتدای قرن بیست آثار فطرت اجرا کرد.

«مناظره» و «بیانات سیاح هندی» همچون میراث احمد دانش آثار فلسفی نیستند. نیروی آن‌ها نه در ملاحظه‌رانی و جمع بست فلسفی، بلکه در تصویر تحلیلی بوده نویسنده با تصویر وضع کشور، عقب‌ماندگی اجتماعی و اقتصادی آن را نمودار آورده راه‌های اصلاح وضعیت را یک‌یک نشان می‌دهد. گویا برنامه پیشرفت جامعه را طرح‌ریزی می‌کند. از بس که سرنوشت ملت و کشور جداً پیگیری شده است نتیجه‌گیری‌هایی داده که اندیشه‌پردازی‌های مؤلف گاه رنگ فلسفی گرفته است.

۱. عینی. نمونه ادبیات تاجیک، ص ۵۳۳.

عبدالرئوف فطرت آثار فلسفی نیز دارد رساله‌های «رهبر نجات» (۱۹۱۵) و «عائله» (۱۹۱۶) از همین جمله‌اند.

اهمیت ویژه این دو رساله در آن است که جوهر معنوی معارف پروری تاجیکی را در اول‌های قرن بیست در حد کمال نمایش دادند. از این رساله‌ها آن حقیقت به خوبی نمودار آمد که مقصود از روشنگری فقط فرهنگ گستری، تنها سوادناک کردن عامه، به علم و فن نو زمان رسانیدن مردم نیست بلکه درون مایه انسانی هستی آدمیزاد و بنیاد انسانی جامعه را به درجه بلند کمالات رسانیدن است. انسان نه تنها باید خوش سواد و صاحب علم و دانش، بلکه پیش از همه انسان اصیل باشد ماهیت انسانی خود را مکمل‌اً ظاهر بکند. کمال معنوی از ماده‌های اساسی برنامه معارف پروری بود.

«رهبر نجات» و «عائله» از مسئله‌های مهم اخلاق و آداب شخص و عائله‌داری بحث می‌کند. در هر دو رساله اصول اساسی اخلاق فرد و جامعه بررسی شده است. وظیفه‌های انسانی شخص، وظیفه‌های خانوادگی و جمعیتی وی، پهلوهایی گوناگون تربیه اخلاقی و فکری، انواع صفت‌های انسانی - همگی بیست و هشت صفت آدمی را از نظر گذرانیده ماهیت هر یک آن و طرزهای تحصیل آن را یادآور شده است. وی درباره مقصد حیات، درباره این که آدمیزاد در زندگی مقصدهای والایی باید داشته باشد اندیشه‌های جالب بیان نموده در نزد انسان وظیفه‌هایی که عبارت از «وظایف نفیسه» و «وظایف عائلیه» و «وظایف نوعیه» یعنی انسانی بوده‌اند گذاشته است. اجرای این وظیفه‌ها و در شخصیت هر فردی حاصل شدن صفت‌های اصیل انسانی را وابسته به رشد علم و استفاده دست‌آوردهای آن دانسته و در شانزده باب «رهبر نجات» انواع علم را توصیف کرده است.

خلاصه هر دو رساله که در «رهبر نجات» آمده است این است: «رهبر سعادت علم است». این نتیجه‌گیری به این طرز تکمیل شده است: «رهبر سعادت دارین عقل است».

فقط عقل انسان را به سعادت دنیا و آخرت، به سعادت دنیوی مذهبی می‌رساند و به فهم نویسنده عقل یک رویداد اجتماعی است آن را از محیط زیست، از آموزش

و پرورش می‌توان به دست آورد. مقصد از آموزش و پرورش در خانواده و جامعه، از جمله مقصد از جنبش معارف پروری یعنی حرکت جدیدیه و روشنگری این است که سلاح عقل به دست انسان بدهد تا انسان به سعادت دنیا و آخرت برسد.

نام رساله یکم که «رهبر نجات» عنوان دارد بازگوی مقصد مؤلف است که جستجوی راه‌های رستگاری ملی و احیای ملت بوده است. ملت و کشور در حال تباه است و رستگاری آن‌ها از آدمیت و معنویت و دانش و عقل خواهد بود. همین است نتیجه‌گیری فطرت در رساله‌های اخلاقی او. فطرت از آن روشنگران است که نظریه رستگاری ملی را طرح‌ریزی کردن می‌خواستند. اصل مقصد جنبش روشنگری (معارف پروری) همین بود و یکی از آن‌هایی که این مقصد را عمیقاً درک و مکملاً بیان نموده‌اند عبدالرئوف فطرت است و او در شکل‌گیری اندیشه ملی بیشتر سهم داشت. فطرت است که معنویت آدمیت و صفت‌های اصلی انسان و اخلاق پاک را اساس جامعه نو، اساس رستگاری و احیای ملی دانسته است. انسان نه تنها باید به سواد و فرهنگ بلکه صاحب آدمیت و معنویت والا باشد. فطرت چنین جامعه‌ای را که اهل آن انسان حقیقی باشد آرزو داشت. وی با چنین آرزو به اندیشه علمی نظریه دیگر معارف پروران عمیق‌تر سر فرو برده بود. وی بنیاد علمی و نظری رستگاری ملی و احیای ملت، کرسی‌بندی معنوی جامعه آینده را که روشنگران درصدد برپا آوردن آن بودند استوار نمودن می‌خواست. و توان گفت که با چنین جستجوها در معارف پروری تاجیکی سده بیست بیشتر از هم‌صفا خود کامیاب آمده است.

ذاتاً مقصد و هدف معارف پروران بناکردن جامعه نو نبود، جامعه موجوده را زیر و زبر کرده جامعه‌ای خلاف آن برپا گذاشتن نمی‌خواستند. آن‌ها نه انقلاب‌جو بلکه اصلاح‌طلب بودند. خواست آن‌ها این بود که انسان رابه اصل خود برگردانند، جامعه‌ای به وجود بیاورند که مانند جامعه اصلی اسلامی چنانچه مثل جامعه دوران سامانیان باشد. ایده آل تاریخی استاد عینی سامانیان و دوران آن‌ها بود که به هر مناسبت یاد کرده است و مایه افتخار دانسته است. فطرت نیز چنانکه دیدیم در شعر «ای خطه بخارا» و دیگر نوشته‌هایش شکوه تاریخی بخارا، علم و فرهنگ و

حیات بزرگان آن را نمونه عبرت دانسته است.

فطرت در رساله «رهبر نجات» و «عائله» همیشه به آیات قرآن مجید و احادیث نبویه، به گفته‌های بزرگان جهان اسلام و بزرگان علم و ادب فارسی، تاجیکی تکیه می‌کند، از مهمترین آموزه‌های فلسفی و اخلاقی گذشتگان به یاد می‌آورد در طرح‌ریزی نظریات خود تکیه بر آن‌ها دارد. در هر دو رساله گاه‌گاهی تأثیر بعضی آموزه‌های اندیشه پردازان غرب نیز به نظر می‌رسد. ولی این برنامه رستگاری و احیا که فطرت ترتیب دادن می‌خواهد اساساً پایه بر عنعنه‌های فرهنگ معنوی شرق دارد. اصلاحات معارف‌پروری باید آن عنعنه‌ها را استوار بکند، هر جا که انسان و جامعه از آرمان‌های تاریخی معارف‌پروری، از آرمان‌های بشردوستی چندین عصر دوررفته است باید دوباره به اصل خود برگردد، باز به سرگه و سرچشمه‌های صاف هستی معنوی خود برسد و از آن‌ها سیراب گردد.

اگر بگوئیم که فطرت در مورد شناخت و تعیین ماهیت معنوی جنبش معارف‌پروری (روشنگری) از همزمانان خود پیش‌دستی دارد. شاید سهو نکرده باشیم.

از آنچه فطرت در دهه دوم سده بیست نوشته است آشکار است که او مانند دیگر معارف‌پروان تاجیک با خرابکاری انقلابی زیر و زیر کردن زندگی را «نظر نداشته است»، «جامعه تازه» ساختن و «انسان نو» به وجود آوردن در برنامه‌های معارف‌پروری او جا نداشته است. برنامه بنیادکاری معارف‌پروری نه اول سوختن و بعد ساختن بلکه تحول تدریجی تاریخی، تحول فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی را هدف داشته است.

این را باید فراموش نکنیم تا اندکی پاینتر به یاد بیاوریم.

## ۵

صدرالدین عینی درباره سرگذشت عجیب آثار عبدالرئوف فطرت اخبار جالبی آورده است. همه نگاشته‌های او دور از خاک بخارا چاپ شده و پنهانی به کشور آورده می‌شده‌اند. استاد عینی درباره «مناظره» می‌گوید: «فطرت به تنگ‌دستی خود



نگاه نکرده اثر را در استنول به خرج خود چاپ کنانیده به بخارا فرستاد. یک مقدار نشر در راه به دست سینزارهای روس افتاده نیست شده باشد هم آنچه را که سلامت آمده به بخارا رسیده بود ترقی پروران به تعلیمات جمعیت مخفی (سازمان «تربیه اطفال» - م. ش) به هر سوی مملکت پهن کردند. از مدرسان ترقی پرور عبدالقادر مخدوم (که سال ۱۹۱۸ در تاشکند وفات کرد) صد و پنجاه نسخه این اثر را به خورجین (کیسه دوجیه - م. ش) انداخته تا شهر سبز، کتاب، چراغچی و یکه باغ برده، پهن کرده، به کسانی که خوانده نمی توانستند خودش خوانده می داد.<sup>۱</sup>

فعالیت روشنگری - چه تأسیس مکتب اصول جدید و چه تألیف و طبع و نشر کتاب تازه مضمون، نوع‌های گوناگون تبلیغات و تشویقات که باعث بیداری فکری مردم می‌گردید فداکاری و از خودگذشتگی می‌خواست و روشنگران در هیچ موردی از آن خودداری نکرده‌اند.

با وجود آن که تبلیغات روشنگری به مانع‌های زیادی دچار می‌آمد به شرافت فداکاری معارف پروران در جامعه تأثیر بزرگی اجرا می‌کرد. نوشته‌های فطرت نه تنها در بخارا و در میان مردم تاجیک شهرتی داشتند بلکه برخی از آن‌ها دفعه‌تاً به زبان ازبکی ترجمه شدند. محمود خواجه بهبودی ترجمه روسی «بیانات سیاح هندی» را چاپ کرد. این اثر به فرانسوی نیز ترجمه شده بود. ادبیات فارسی تاجیکی روشنگری و رارود که از اول به کشورهای شرق راه یافته بود با آثار فطرت به میدان فرهنگ اروپایی نیز قدم گذاشت. این از عمیق رفت افکار معارف پروری تاجیکان گواهی می‌داد.

آن‌گاه که فطرت در بخارا تحصیل علم داشت به ویژه سال‌های تحصیل در ترکیه (۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴) به یک جریان پرزور مذهبی و سیاسی که در بعضی دایره‌ها پان اسلامیسم نام گرفته است و خود فطرت نیز آن را چنین نامیده است بگروید. حس مذهبی او در بخارا هم پست نبود به خصوص در ترکیه با مشاهده اوضاع زمان خیلی بالا گرفت و او به یک مبارز شعله‌ور راه اسلام تبدیل یافت.

۱. عینی. تاریخ انقلاب بخارا، دوشنبه، ۱۹۸۷، ص ۱۰۲.

در «تذکار اشعار» - تذکره منظوم صدر ضیا از فطرت یک شعر کلان ترکیب بندی عبارت از پانزده بند هست که «در مورد جنگ بالقان» گفته بوده است. این شعر حس بلند اسلام پروری فطرت را نشان می دهد. شعر چنین آغاز یافته است:

ای خامه ای رفیق صداقت قرین من،      ای یاور گزیده یارگزین من،  
 ای چشم در دودیده آتش فشان من<sup>۱</sup>      ای قلب غم رسیده آتش نشین من،  
 ای سینه ای خزینۀ اندوه و محنتم،      ای صبر ای تسلی هنگام کلفتم،  
 ای گریه ای نسیم دم غم رسیده ام،      ای ناله ای رفیق گه درد دیده ام،  
 ای یاور یگانه ایام بی کسیم،      و ای یار غمگسار شب دل تپیدگیم،  
 تا من منم به دهر نبوده ست چون شما،      یک کس مرا رفیق هم آهنگ و غم زدا.

در بند دوم از عصیان دل شاعر سخن می رود. که شوری سخت است. وی می خواهد که چنانکه در بند سوم گفته است:

گردیم هر یکی ز غضب پاره ای شرار،      سوزیم هر چه هست در این دهر نابکار،  
 یک سر کنیم ساحت منحوس ارض را      از حمله های سخت پیایی خرابه زار  
 در جنبش آوریم بنای حیات را      آتش زنیم هر طرف کائنات را!

در بندهای دیگر سبب این غضب قهرمان غنایی (لیریکی) ایضاح می یابد: دشمنان اسلام از هر سو سر برداشته اند و اهل اسلام را زوال رسیده است. شاعر آن را به نظر دارد که با شکست امپراتوری بزرگ ترکیه عثمانی چندین کشور اسلام به تصرف عیسویان گذشت، در جنگ بالقان که پیش از جنگ یکم جهان سرزده بود نیز مسلمانان شکست دیدند. فطرت عاقبت های این شکست و احوال اهل اسلام را با حسرت و الم بیان کرده است! از جمله:

۱. در این مصراع به جای چشم شاید در اصل خشم یا کلمه دیگری باشد.

هرچند صلح جوی شدیم و وفا شعار،  
 ما را زمانه هیچ نیاورد در شمار،  
 تا حشر اگرزنیم دم از عدل و مردمی،  
 گردون دون به ما ندهد هیچ اعتبار،  
 شد وقت آن که تیغ برآریم از نیام،  
 زین قحبه مُفْتَنه گیریم انتقام!

شاعر مسلمانان را به مبارزه سخت دعوت می‌کند تا که پایه‌های دین مبین اسلام استوار شود، در یک مورد مسئله مبارزه راه دین مبین اندکی به مسئله مبارزه ملی آزادیخواهی علاقه پیدا کرده است. اشاره‌ای هست که جهاد را تلاش ضدبیگانگان استعمارگر باید بدانیم:

برخاک غلت و گوی ای داورکبیر،  
 ما را مکن به پنجه بیگانگان اسیر

در این شعار دفاع از اسلام دفاع از ملت است. آن حقیقت که مبارزه مذهبی و تلاش آزادی جویی ملی هم بسته یکدیگر است، در برخی از نوشته‌های روشنگران بررسی شده است. در این شعر فطرت نیز دعوت به مبارزه در راه اسلام بی‌شک تلاش وطن‌دوستانه و ملت‌پرورانه را نیز در نظر دارد چنانچه آخرین بند این شعر:

ای اُمّت محمدی، ای بنده خدا!  
 دین تو مانده است همی در دم بلا  
 برخیز تا من و تو ز بهر نجات او  
 سازیم مال و جان و سرخویش را فدا  
 یا جان دهیم در ره اسلام مردوار  
 یا مرده وار جای بگیریم در مزار!

بی‌گمان چنین پرخاش پرخاشی در دفاع پدر و مادر، زن و فرزند، وطن و ملت نیز هست. همبستگی مبارزه راه دین مبین و ملت و وطن در هر مورد عیان است. این تلاش مقدس است تا آن که تعصب و خرافات به آن راه نیافته و چنانچه ذره‌ای کراهت و نفرت نسبت به ملت دیگری پا به میان نیاورده باشد. همه خلق‌ها بنده

خداوند و به خاطر یکی دیگری را آزدن گناه است. فقط به سر خصم، به سر غاصب که حمله ور شده است تیغ کشیدن رواست. افسوس که عبدالرئوف فطرت به آن بزرگی نتوانست این شرط را رعایه بکند. وی یکباره از جاده اسلام‌گرایی بیرون شده به پرستش یکی از بزرگترین نیروهای سیاسی که همیشه در هر جبهه حمله‌وری پیش می‌گرفت شروع کرد. این نیرو پان‌ترکسیم بود. شاید او قوه عظیم پان‌ترکسیم را به دشمنان اسلام ضد گذاشتن می‌خواست؟

فطرت خود سبب روی گردانیدن از پان اسلامیسم را ایضاح نداده است. وی فقط گفته است (به ازبکی): «پان اسلامیسم غایه‌لاری نینگ چروگان بیرخیال ایکانینی کون ساین آچه باردیم. پان اسلامیسم نینگ بولماغور خیال ایکانین آنگلگچ پان ترکسیم خیالی گا بیرلدیم»<sup>۱</sup> (برگردان آن: یک خیال پوسیده بودن غایه‌های پان اسلامیسم را روز تا روز کشف می‌کردم. چون درک کردم که پان اسلامیسم یک خیال ناشد است به خیال پان‌ترکسیم افتادم).

از این گفته‌ها معلوم نیست که چرا پان اسلامیسم «خیال خام» بوده است و چرا به پان‌ترکسیم گرویدن لازم آمده است. به این چون و چراها از فعالیت بعدی فطرت و هم‌دست‌های او پاسخ می‌توان یافت. در نوشته‌هایش پاسخ نیست. دست کشیدن از آنچه پان اسلامیسم نام گرفته است دست کشیدن از اسلام نبود. او از مبارزه راه اسلام دست کشید و پا به عرصه ترک‌پرستی گذاشت، پان‌ترکیست شد.

باید گفت که یکی از سبب‌های رو آوردن فطرت به پان‌ترکسیم این بود که معارف پروری در فعالیت اجتماعی او یکباره رنگ سیاسی گرفت و در تبلیغات روشنگری او فکر زورآوری ترکانه که بر ضد ملت‌های غیرترک روانه گردیده است برتری یافت. آن‌گاه که معارف پرور و اسلام‌گرا بود منفعت‌های همه ملت‌های

۱. فطرت. یاشماگان گچکلر. اورتاق بای بولات اف‌گا آچیق خط (کجکهای ناچسپان. نامه سرگشاده به رفیق بای پولادف)، روزنامه «قزیل ازبکستان»، ۱۹۲۹، شماره ۲۱۵ و ۲۱۶. نقل ما از: ازبک ادبیاتی ۱۱ صنف اوچون. تاشکند ۱۹۹۳ ص ۴۸. به روسی: Dialog ۱۹۹۱ شماره ۷ ص ۷۵.

اسلامی را از جمله مردم تاجیک را حمایه می‌کرد، دوستی هم اهل بشر را می‌خواست و می‌گفت: «بنی آدم اعضای یکدیگرند». ولی چون ترک‌گروی آغاز نهاد ماهیتاً خلق‌های ترک را به دیگر خلق‌ها و پیش از همه به ایرانی تباران ضد گذاشت. وی از بشر دوستی به ملت‌گرایی ناروا گذشت که پدیده‌های دهشت‌انگیز آن را پایین‌تر خواهیم دید.

زود آشکار گردید که ترک‌پرستی فطرت را به روگردانیدن از ملت خود، از مردم تاجیک واداشت و او برخلاف منفعت‌های تاجیکان کار سرکرد. پان ترکیسم فطرت را به ادبیات از یک آورد. تقریباً از سال ۱۹۱۶ یا ۱۹۱۷ او از زبان فارسی تاجیکی قطعاً دست کشیده کاملاً به ادبیات از یک گذشت. و در اندک مدت در این ادبیات نوانگیزی‌های حیرت‌آور کرد.

## ۶

عبدالرئوف فطرت در ترکیه سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴ به مدرسه واعظیه شهر اسلامبول تحصیل کرد. او این جا تاریخ شرق و غرب، ادبیات کشورهای اروپا و زبان فرانسوی را آموخت، از احوال جهان و عقیده‌های فلسفی وقت به خوبی آشنایی پیدا کرد. چون به بخارا برگشت یکی از مدنی‌ترین روشنفکران تاجیک بود. در علم و دانش کسی نمی‌توانست به او برابری بکند. سخنور و نطاق بود و در بحث هر علامه را مغلوب می‌کرد. و آنچه تلقین می‌کرد از اندیشه ترک‌پرستی سر زده بود. در ترکیه سازمانی بود به نام «توران نشر معارف و یاردم جمعیتی» (جمعیت نشر معارف و یارمندی توران) که آن را محرم فیضی (توغای) نام شخصی در اسلامبول تأسیس داده است. این جمعیت تبلیغ پان‌ترکیستی در بین طالب علمان ماوراءالنهر یعنی بخارا و ترکستان روسیه (سمرقند و تاشکند و فرغانه و غیره) را وظیفه خود قرار داده بود. یک فعال این سازمان فطرت بوده است. با کوشش این سازمان بسیاری از جوانان تاجیک که برای تحصیل به ترکیه فرستاده شده بودند ترک‌پرست شدند، خود را ترک گمان کردند. برخی از آن‌ها چون مبلغ ترک‌پرستی به بخارا برگشتند.

صدرالدین عینی در کتاب «مختصر ترجمه حال خودم» هنگامی که از واقعه‌های بخارای سال ۱۹۱۷ (یعنی پس از سرنگون شدن پادشاه روس و اوج گرفتن اصلاح‌طلبی معارف پروران در بخارا) حکایت می‌کند می‌گوید: «بعد از ریوالوسیه فوریه در سر حرکت اصلاحات طلبی مثل فطرت و عثمان خواجه جدیدهایی گذشتند که آن‌ها در ترکیه خوانده آمده تشویقات پان‌ترکیستی می‌کردند. آن‌ها نه تنها در بین خود بلکه به مردم شهر بخارا که بیشترین آن‌ها زبان ازبکی را نمی‌دانستند به زبان ترکی عثمانی گپ می‌زدند».<sup>۱</sup>

چنانکه می‌بینیم در یک لحظه حساس سروری سازمان روشنگران تاجیک در بخارا به دست فطرت و دیگر تندروان ترک‌پرست گذشته بود.

اندکی پیشتر از این، تقریباً سال ۱۹۱۶ فطرت در بخارا با فیض‌الله خواجه (خواجه یوف زاده سال ۱۸۹۶، درگذشت ۱۹۳۸) که فرزند یک میلیونر بخارا، جوانی زیرک و نیز سیاست‌گرایی افراطی بود شناس شد. آن‌ها دوست یک عمری شدند. با القای فیض‌الله خواجه میل فطرت به پان‌ازبکیسم و ادبیات ازبکی زیادتر شدن گرفت.

فیض‌الله خواجه فطرت را تشویق کرد که در میدان ادبیات ازبکی برای جولان نوپردازی امکان بیشتر است، شعر ازبکی هنوز چندان خصوصیت مردمی ندارد و به آن شکل ملی دادن لازم است و فطرت که از ادبیات ترکی عثمانی آگاهی دارد و قابلیت فوق‌العاده‌ای را مالک است این کار را باید به عهده بگیرد.

چون ماه آوریل سال ۱۹۱۷ جنبش اصلاح طلبی در بخارا شکست خورد ترقی - پروران هر سو پراکنده شدند. فطرت به سمرقند آمد. او در سمرقند سرمحرر (سردبیر) روزنامه ازبکی «حریت» شد. آن‌گاه پان‌ترکیسم او کم‌کم رنگ پان‌ازبکیسم پیدا کردن گرفت.

فطرت درباره آن سال‌ها و تحول فکری خودش گفته است: «سونگرالاری حیات منی پان‌ترکیسم ده قاتیب قالدین گاقویمدی، من ازبیک ملتچی سیگا آیلاندیم. ۱۷ و

۱۸ یل لاردامن اوتہ آسیا پان ترکیسم حرکتی کوچیما قداایدی اینیقسه تاشکنددا پان ترکیسم فکری بیلان سوغارلگان تورلی توده‌لر تشکیل بولدی»<sup>۱</sup> (بعدتر حیات نگذاشت که در پان ترکیسم شیخ و سخت دیر مانده باشم. من به ملت‌گرایی از یک تبدیل یافتم. سال‌های ۱۹۱۷ و ۱۹۱۷ جنبش پان ترکیسم در آسیای میانه قوت یافت. به خصوص در تاشکند توده‌های گوناگون تشکیل شد که از فکر پان ترکیسم غذا می‌گرفت).

و فطرت مفکوره بردار پان ترکیسم نوین - از یک‌گرایی در ورارود گردید. به خدمت خلق برادر از یک کمر بستن فطرت، برای رشد زبان و ادبیات و علم و فرهنگ از یکی به جهد و جدل درآمدن او، به این نیت سازمانی چون «چغاتای گرونگی» (۱۹۲۲) تأسیس دادن وی البته گناه نیست و نباید که باعث سرزنش باشد. حمزه حکیم‌زاده نیازی که تاجیک بود شعر تاجیکی می‌گفت بعد به ادبیات از یک گذشت و خلاقیتش در عهد شوروی اعتباری بلند داشت. و ما حق نداریم که او را نکوهش بکنیم. خدمت مردم از یک را اختیار کردن حمزه یک نتیجه هم‌نزدیکی و دوستی تاجیکان و ازبکان بوده. دوستی آن‌ها را استواری بخشید. پس از انقلاب سال ۱۹۱۷ در ترکستان روسیه و انقلاب ۱۹۲۰ در بخارا زبان و ادبیات از یک بی‌نهایت فعال شد و گسترش پیدا کرد و به یک نیروی بزرگ اجتماعی تبدیل یافت. حمزه حکیم‌زاده نماینده همین ادبیات قوت‌افزا بود. آنگاه صدرالدین عینی هم چند اثر از یکی نوشت، چنانچه قصه او «جلادان بخارا» (سال ۱۹۲۲)، و رومان وی «غلامان» (۱۹۳۴) اول به از یکی نوشته شده بعد خود مولف به تاجیکی گردانیده است. استاد عینی داستان «مرگ سودخور» (۱۹۳۹) و دو قسمت اول «یادداشت‌ها» (۱۹۴۸) و بعضی نوشته‌های دیگر خود را به از یکی ترجمه کرده است. وی در بسیار موردها به دو خلق برادر تاجیک و از یک برابر خدمت کرده است. همت ایجادگری استاد عینی در عرصه دوزبانی ادبی و کشف نوع‌های تازه دوزبانی از طرف او که در یک مقاله بنده بیان شده است مایه افتخار مردم تاجیک است.

اینچنین می‌دانیم که در سده‌های هژده و نوزده بسیار شاعران تاجیک کم و بیش به ازبکی نیز شعر گفته‌اند.

این همه پدیده‌های دوزبانی ادبی رویداد مهم تاریخی بوده برای رواج و رونق روندهای پرثمر اجتماعی و فرهنگی چنانچه برای افزایش آشتی و صلح میان دو خلق، برای پرنیجه آمدن عمل متقابل ادبیات و فرهنگ آن‌ها مساعدت کرده است. اما دوزبانی ادبی عبدالرئوف فطرت رویدادی به تمام دیگر و به ماهیت پرضرر بود. چون فطرت پان‌ترکیست و پان‌ازبکیست شد همه فعالیت فرهنگی و اجتماعی و سیاسی او برضد خلق تاجیک روانه گردید. پس از انقلاب ۱۹۲۰ جمهوری خلقی شوروی بخارا تأسیس شد و بیشترین پان‌ترکیست‌ها به سر قدرت آمدند از جمله فیض‌الله خواجه مذکور در سن بیست و چهار سروریز شد و فطرت عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست بخارا و وزیرکارهای خارجی (۱۹۲۲) و وزیر معارف (۱۹۲۳) یعنی وزیر آموزش و پرورش شد و به دیگر منصب‌های بلندی رسید. این حکومت به زور ازبک ساختن تاجیکان را یکی از ماده‌های اساسی سیاست خود قرارداد با تشبث فیض‌الله خواجه و فطرت در بخارا تاجیکان را در اسناد رسمی ازبک نوشتند مکتب‌ها نخست به ترکی عثمانی (تا سال ۱۹۲۲ یعنی تا کشته شدن انورپاشا<sup>۱</sup>)، بعد به زبان ازبکی گذاشید شدند. زبان تاجیکی را از دولت‌داری نیز بیرون رانده زبان ازبکی را زبان رسمی دولت قرار دادند. با فرمان فطرت در دفتر او هرکس به فارسی تاجیکی گپ زند او را پنج روبل جریمه می‌کردند.<sup>۲</sup> این هم یک نمونه از سیاست ازبکسازی تاجیکان بود که فطرت شخصاً خودش به عمل جاری می‌کرد.

فعالیت ضد تاجیکی فطرت چنین معنی داشت که او به خلق خود، به ملت

۱. انور پاشا سابق وزیر جنگ ترکیه عثمانی بوده سال ۱۹۲۱ از وطن گریخت و به بخارا آمد. سال ۱۹۲۱ در بخارای شرقی یعنی در تاجیکستان کنونی سرور دسته‌های باسم‌چیان شد که بیشتر آن‌ها شورش‌گران ترک ضد شوروی بودند. انورپاشا ۱۴ اوت ۱۹۲۲ در بلجوان نام جایی هنگام جنگ کشته شد. سال ۱۹۹۷ جسدش را به ترکیه بردند.

۲. روزنامه «تاجیکستان سرخ» ۱ سپتامبر ۱۹۳۰.



تاجیک خیانت کرده است. در آخر سال‌های پنجاه قرن بیست خواهر فطرت گویا نوشته بوده است که پدر آن‌ها ازبک بود و گویا از همین سبب فطرت عاقبت ازبک پرست شد. شاید چنین باشد. شاید پدر فطرت یکی از آن‌هایی باشد که طبق سیاست فیض‌الله خواجه و فطرت و همدست‌های آن‌ها در سندها به زور و جور ازبک نوشته بودند یعنی به زجر فرزند و همکاران او ازبک شده بودند. یا شاید پدر فطرت در حقیقت ازبک باشد. در این صورت فطرت نیم تاجیک خواهد بود در این حال هم گناه خیانت ملی از گردن فطرت ساقط نخواهد شد.

فطرت حس وطن دوستی ترکی خود را چنین ابراز داشته است: «من سن او چون تغول‌دیم، سنینگ او چون یاشرمن، سنینگ او چون اولرمن ای ترک‌نینگ مقدس او چاقی!» (من برای تو به دنیا آمده‌ام، برای تو عمر به سر می‌برم، برای تو خواهم مُرد ای کانون مقدس ترک!) این را فطرت در سمرقند نوشته در روزنامه «حریت» سمرقند (۱۹۱۷ شماره ۳۱) چاپ کرده بود. وی چنان وانمود می‌کند که سمرقند و بخارا و ترکستان «کانون مقدس ترک» است، نمی‌خواهد به یاد آورد که مردم ایرانی، مردم تاجیک نیز این سرزمین را خاستگاه و زادگاه خود می‌دانند و این مرز و بوم را مکملاً به ترک‌ها می‌دهد، با همه تاریخش، با همه بزرگان و افتخاراتش به ازبک‌ها می‌بخشد و از جمله می‌گوید:

«دنیا‌نینگ اینک بویوک حکیمی ابن سینا ترک دور»<sup>۱</sup> در کتابی که درباره تاریخ موسیقی نوشته است «شش مقام» را کاملاً به ازبک‌ها نسبت می‌دهد. غصب‌کاری ترکی تاریخ و فرهنگ با پان‌ترکیسم در ترکیه پیدا شده بود و با کسانی چون فطرت به ورارود آمد.

ترک‌تاز تاریخی و فرهنگی فطرت و همدست‌های او از انکار موجودیت خلق تاجیک سر زده بود. موجودیت تاجیکان را انکار کرده دارایی‌های تاریخی آن‌ها را که گویا بی‌صاحب مانده بود به غارت برده به گنجینه خلق دیگری می‌انداختند و با دُرْدانه‌های تاریخ آن خلق دیگر را آرامی دادند.

آنچه فطرت پان اسلام‌میسلم نامیده است یعنی اسلام‌گرایی او از معارف‌پروری دور نبود. توان گفت از بعضی جهت‌ها این هر دو یک بود. معارف‌پروری و اسلام‌گرایی هر دو مسلک معنویت‌جویی است. در حدیث رسول اکرم آمده است که «دین عقل است». معارف‌پروری ذاتاً عقل‌پروری از جمله دین‌پروری است. روشنگران در راه عقل و خرد، علم و معرفت، خودجویی و خداجویی، ارزش‌های بزرگ اسلامی مبارزه کرده‌اند. از این‌رو چون فطرت می‌خواست بگوید که با اسلام‌گرایی گویا از معارف‌پروری به یک جریان دیگر مفکوره‌یی به ایدئولوژی دیگر گذشته بود این اندیشه او چندان به حقیقت راست نمی‌آید. ولی چون به پان ترکیسم گروید و به پان‌ازبکیسم رسید در حقیقت از معارف‌پروری دور شد، به ایدئولوژی دیگر گذشت که خلاف معارف‌پروری بود و هست. معارف‌پروری جنبشی بود عمیقاً معنوی و ملت را به راه خودشناسی تاریخی، فرهنگی و معنوی، مذهبی و فلسفی، اجتماعی و ملی می‌برد اما پان‌ترکیسم اساساً محتوای سیاسی داشت، بیشتر ایدئولوژی غصب‌کاری، ایدئولوژی ترک‌تاز تاریخی و فرهنگی بود که خوان تاریخ و فرهنگ خلق‌های غیرترک را به یغما می‌برد. این است که گرویدن به پان‌ترکیسم بی‌گمان دور شدن از آرمان‌های معارف‌پروری بود. فطرت آن‌گاه که به پان‌ترکیست‌ها پیوست دیگر از معارف‌پروری دور شدن گرفت.

سال‌های ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ همچنین سال‌های بیستم فطرت در میدان ترک‌پرستی فعالیت فرهنگی داشت. چنانچه «چغاتای‌گرایی» بیشتر با نیت‌های فرهنگی سازمان یافته بود و هکذا این فعالیت بسیار خصوصیت‌های اصلی معارف‌پروری خود را از دست داده بود، فعالیت‌ی بود که به اندیشه غصب‌کاری و ترک‌تاز، به نیت نیست کردن یک خلق و قوت دادن خلق دیگر اساس یافته بود. این همانا تحریف معارف‌پروری، یک نوع روشنگری گمراه کننده بود که خودشناسی ملی مردم از یک راه غلط می‌برد.

ما از نثر و شعر فارسی تاجیکی فطرت در بالا دیده بودیم که آن‌گاه که معارف‌پرور تاجیک بود معنویت عالی را ایده‌آل اجتماعی خود می‌دانست، علم و فرهنگ والای بخارای باستانی را ستایش کرده بود. ستایش معنویت در دیگر نوشته‌های

فارسی او به ویژه در «رهبر نجات» و «عائله» زیاد است. لیکن چون به پان ترکیسم پیوست ایده آل تاریخی او دیگر شد. اکنون چنگیز و چغتای و تیمور ایده آل تاریخی فطرت قرار یافتند اکنون فطرت در نیایش نه به درگاه خداوند متعال یا به روح پاک ابن سینا و مولوی بلکه به روح منحوس چنگیز و تیمور رومی آورد. یکی از نخستین مقاله‌های او که سال ۱۹۱۷ بعد مهاجرتش به سمرقند در روزنامه «حریت» چاپ شده بود با این جمله آغاز یافته است: «ای چنگیز لرنینگ، تیمور لرنینگ، اوغوز لرنینگ عائله لری نینگ شانلی بیشک لری!»<sup>۱</sup> (ای گهواره پُر شأن خاندان چنگیزها، تیمورها، اوغوزها!) فطرت در نمایش نامه «تیمور سغانه‌سی» (۱۹۲۱)، در نخستین شعرهای از یکی خود که سال ۱۹۲۲ در مجموعه دست جمعی «از یک یاش شاعرلری» (شاعران جوان از یک) چاپ شده بودند و غیره از روح ناپاک چنگیز و تیمور خون‌خوار شفاعت خواسته برای پیروزی ازبکیه کمک طلبیده است و البته یک معنای این دعا آن بود که تاجیک از سر راه ترک برداشته شود.

این است که آرمان تاریخی فطرت با نام چنگیز و تیمور رابطه پیدا کرد. ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا! پان ترکیسم فطرت را از معارف پروری به چنگیزپرستی آورد. با نام چنگیز و چغتای و تیمور علاقه پیدا کردن آرزو و آمال اجتماعی و تاریخی فطرت چنین معنی داشت که او از اصول هومانیزم به کلی روگردانیده است. در خویش‌شناسی از خداجویی به چنگیزپرستی آمدن فطرت همانا دور افتادن از اصل است اصل او معنویت بود. در نگاشته‌های برخی دیگر اندیشه پردازان آن زمان یاد چنگیز و تیمور گاه شاید چنین معنی نداشته باشد. به ویژه در اشعار عینی از چنین معنی‌ها دور است. اما در آثار فطرت در سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۵ نشانه این است که او از مقدسات معنوی روگردانیده به مقصدهای پست که با زورآوری و بی‌انصافی مربوط‌اند رو آورده است.

جای تعجب نیست که فطرت به خلق خود به ملت تاجیک خیانت کرد. این خیانت ملی با همان خیانت به آرمان‌های عالی معارف پروری علاقمند است که

۱. فطرت. یورت قیغوسی (غم دیار)، روزنامه «حریت»، ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۷.

یکی از پدیده‌ها و نتیجه‌های آن است. این‌ها از مسلک گم کردن بود و عاقبت فطرت از دین مبین اسلام روتافت و بی‌دینی خود را با آواز بلند اعلان کرد. شاید فطرت از معارف پروران تاجیک یگانه کسی باشد که از اسلام دست کشیده است.

بی‌ایمانی از گزند معنوی است و مقدسات انسانی را در نزد شخص خوار می‌کند. اخلاق فطرت فاسد شد و او به راه بدخلقی درآمد، سال‌هایی که در بخارا وزیر بود بی‌رحمی‌ها کرد (چنانچه میلپسه یعنی پلیس تابع وزارت معارف بود و فطرت در میلپسه خانه جزاهای سخت جاری کرده بود: گنه‌کار را به کرسی بی‌تگ نشاند از زیر لامپ نفتی فروزان می‌کردند)، چندین بار به مال و ملک دولت دست دراز کرد. در نتیجه سال ۱۹۲۳ او را از کار و از حزب کمونیست راندند و از بخارا بیرون نمودند.

الحق، عاقبت بی‌ایمانی رانده شدن از همه درهاست.

اختلافات شخصیت فطرت مردم را به حیرت می‌آورد. از یک سو آن همه علم و دانش و سخن‌پروری و معنی‌رسی، از سوی دیگر این همه بی‌ایمانی و دوری از آداب انسانی! اینک چند نفر باری از قبله‌گاه من صدرضیا پرسیدند: به عقیده شما فطرت چه کسی است که این قدر بوقلمون می‌نماید؟ قبله‌گاهم فرموده‌اند: فطرت کسی است که او را باید بکشیم و بعد سرگورش بنشینیم و خون بگیریم. عجب سخنی در خور حال او گفته‌اند.

صدرضیا در «تذکار اشعار» «اشعار ملی» فطرت یعنی شعرهای فارسی تاجیکی او را که نمونه برجسته‌ای از ادبیات معارف‌پروری و پدیده‌ای از مبارزه ملی آزادی‌خواهی است خیلی ارزش بلند قائل است ولی بی‌ایمانی او، رفتار خلاف آرمان‌های معارف‌پروری، به ویژه از دین گشتن او را سخت محکوم کرده است:

|                             |                              |
|-----------------------------|------------------------------|
| پس آن‌گاه ز راه صلاح و سداد | برآمد، درآمد به راه فساد     |
| فرو رفت اندر خطا و زلل،     | از این راه آمد به دینش خلل   |
| به دنیا از دین نگیرد حساب،  | به عقبی ندانم چه گوید جواب   |
| پی حکمتی داور بی‌نیاز       | که دارای جان است و دانای راز |

به یک لحظه عالم به هم زد چنان      که حیران او گشت پیر و جوان  
 اساس حکومت به شورای خلق      بدل شد، لباس شهی هم به دلق  
 چو شد اندر این سرزمین انقلاب،      به عالی مراتب بشد کامیاب  
 به تحصیل مال و به تکمیل زر      همی کرد جهد و همی برد بر  
 چو فرعون وقارون به مال و منال      نمی دید کس را قرین و همال

چنانچه از این بیت‌ها می‌بینیم از سال‌های بیستم آشکار بود که انقلاب‌خواهی، سیاست‌گرایی و ترک‌پرستی کسانی چون فطرت چندان به هدف‌های عالی وابستگی نداشت. مقصد به سر قدرت آمدن و عنان اختیار زمان را به دست گرفتن و حکمرانی مطلق را صاحب شدن بود و بس. از این سبب چهره‌های پلیدی از قبیل چنگیز و چغتای و تیموری بخشی از آرمان‌های زیبایی شناخت را تشکیل کردند. شاید آشکارا عقیده اظهار کردن صدر ضیا باشد که فطرت در کتاب «دوره حکمرانی امیرعالم خان» (دوشنبه، ۱۹۳۰) درباره صدر ضیا خیلی کاهش‌آمیز سخن رانده است.

## ۷

چون فطرت از سیاست‌گرایی و حکومت‌رانی‌ها به مراد نرسید و برعکس به شرمندگی‌ها دچار آمد. دیگر فقط با کارهای فرهنگی، آموزگاری و پژوهش مشغول گردید.

در اثر سروری معنوی صدرالدین عینی و جهد و جدل عملی عبدالقادر محی‌الدین اف و چنار امامزاده و شاه‌تیمور و دیگران با وجود آن که پان ترکیست‌ها چنانچه فیض‌الله خواجه و عبدالله رحیم بایوف سخت مقابلت کردند سال ۱۹۲۴ جمهوری تاجیکستان تأسیس شد. تأسیس تاجیکستان اگرچه خیلی نارسایی‌ها و نامکملی‌ها داشت ضربه سختی به پان‌ترکیسم و رارود از جمله به پان‌ازبکیسم فطرت و هم مسلکان او بود.

چندی از معارف‌پروران تاجیک که با تشویق شخصانی چون فطرت به

ترک پرستی گرویده بودند چنانچه عبدالقادر محی الدین اف و عبدالواحد منظم و توره قُل ذهنی و دیگران با کوشش های عینی سهو و خطاهای خود را فهمیدند، برخی، از جمله محی الدین اف و منظم هر کدامی به مناسبتی توبه نامه ها نوشتند و مهمتر آن که به خدمت مردم تاجیک و تاجیکستان نو بنیاد کمر همت بستند.

آن نامه سرگشاده فطرت که به نام «کجک های ناچسپان» سال ۱۹۲۹ چاپ شده بود (و در بالا از آن اقتباس هایی آوردیم) نیز در بعضی موردها توبه نامه ای بود. وی در اینجا به پان ترکیسم و ملت گرایی از یکی خود اقرار شده است. البته به گناه پان ازبکیسم اقرار شدن او به سر خود چنین معنی داشت که این تاجیک سابق گناه هایی را که در پیش ملت خود، در پیش مردم تاجیک صادر کرده بود به گردن گرفته است. ولی چنین اقرار در آن توبه نامه و دیگر نوشته های او نیست. از نیمه سال های بیست عقیده های فطرت خیلی دیگر شدند اما هیچ معلوم نگردید که حق مردم تاجیک را به بخارا و سمرقند اعتراف کرده است یا نه. لیکن با باور تام می توان گفت که فطرت از نیمه سال های بیست یعنی پس از تاسیس تاجیکستان موجودیت خلق تاجیک را اعتراف کرد و کوشش نمود که به تاجیکستان خدمت بکند.

تقریباً از سال ۱۹۱۶ تا نیمه سال های بیست یعنی ده دوازده سال فطرت در ادبیات فارسی تاجیکی شرکت نداشت. شاید به مناسبتی و به سببی بعضی چیزها به تاجیکی نوشته باشد ولی از آن ها درکی نیست.

از سال ۱۹۲۵ باز اثرهای تاجیکی او پیدا شدن گرفتند. به از یکی خیلی زیاد، به تاجیکی کمتر می نوشت. یک سبب کم نوشتن او به تاجیکی این بود که کارمندان تاجیکستان از فطرت از باعث ترک پرستی های او سخت رنجیده بودند و نوشته های او را چاپ نمی کردند. چنانچه یک کتاب درسی برای مکتب ابتدایی تاجیکی نوشت ولی نشریات تاجیکستان آن را رد کرد و فقط بعضی پاره های شعری آن در کتاب درسی توره قُل ذهنی و ودود محمودی به چاپ رسید. شعرهای زیبایی درباره چهار فصل سال که در مجموعه دسته جمعی «سبزه نوخیز» (۱۹۳۰) نیز داخل شده اند از همین جمله اند.

اول سال های سی فطرت خواهشی اظهار کرد که درباره عروض فارسی کتاب

بنویسد. اداره انتشارات تاجیکستان این پیشنهاد او را نیز نپذیرفت. و چنین کتابی مهم نانوشته ماند. همان سال‌ها فطرت درباره عروض ترکی کتابی انشا کرد که چاپ شد.

خدمت فطرت را نپذیرفتن کارمندان تاجیکستان باز یک سبب دارد. فطرت که در اول انقلاب کمونیست و وزیر شوروی شده بود بعدتر از زمان شوروی ناراضیگی پیدا کرد. استاد لاهوتی چند بار و یک دفعه با شعری کوشش کرد که فطرت را به راه شوروی آورد ولی فطرت قبول نکرد. روحیه ناراضیگی باعث تنقید شنیدن او از هر سو گردید. در تاجیکستان هم یک بهانه خودداری از چاپ آثار او همین بود. با وجود این‌ها به فطرت میسر شد که برای تاجیکستان بعضی کارها را انجام بدهد.

از جمله سال ۱۹۲۷ نمایشنامه «شورش واسع» را به طبع رسانید که یکمین نمونه نمایش نامه نویسی تاجیکی است و اگرچه اثر سست است به موضوع خلق و جنبش‌های خلقی روی آوردن نویسنده مهم بود. از ادبیات فارسی تاجیکی گریز کردن فطرت باعث روی آوردن او به روح چنگیز و تیمور (چنانچه نمایشنامه «تیمور سغانه‌سی») گردیده بود به ادبیات تاجیکی برگشتن او شاید از این رو که ادبیات تاجیکی بخشی از هستی خلق خود او بود موضوع خلق را در خلاقیتش اندک قوت داد. شرافت ادبیات فارسی، تاجیکی همین است که با انسان‌گرایی عمیق معنویت بنیاد خود نجابت اندیشه و حس را افزون می‌سازد.

سال ۱۹۲۵ به از یکی قصه‌ای (داستانی) به نام «قیامت» نوشته بود، سال ۱۹۳۴ آن را به تاجیکی گردانند. در این اثر تصویر خواب و پندارهایی درباره عذاب گور و روز قیامت هجوآمیز آمده است اثری است ظاهراً ضد دینی و باطناً عبارت از تنقید سخت زمان شوروی که مشقت‌های زندگی مردم شوروی کم از عذاب گور و قیامت نیست، گویا قیامت قایم شده است. زبان فارسی تاجیکی این داستان زیبا و شیوا است.

پیش از انقلاب در دهه دوم قرن بیست در آثار فطرت چنانچه در «مناظره» و «بیانات سیاح هندی» انتقاد از زمان بیشتر آشکارا صورت می‌گرفت اما در عهد

شوروی در سال‌های بیست و سی اعتراض او خیلی پرده‌پوش ظاهر گردیده است. به ویژه از آخر دهه بیست دیگر هیچ امکان نماند که کسی آواز اعتراض بلند بکند. اما فطرت در نیمه دوم سال‌های بیستم در همان کتاب درسی تاجیکی که در بالا دیدیم شکل‌هایی برای فاش‌گویی یافته بود. در بین شعرهایی که از این کتاب باقی مانده است یکی «تیره ماه» (پائیز) نام داشته، شعر زیبایی است و انتقاد سختی را داراست:

این فصل خزان است، درختان همه زردند      کو سبزه، کجا لاله، به گلزار چه کردند؟  
از چنگ و غباری که بود ماه خزان را،      بیچاره درختان همه آلوده گردند  
مرغان غزل‌خوان که زگلزار پریدند      تا فصل بهاران دگر هیچ نگردند  
هر غله و هر دانه و هر میوه که دیدیم      بردند زصحرا و به انبار سپردند<sup>۱</sup>

از این تصویر حزن‌آمیز فصل خزان و ایام پژمردگی و دستبردها، از این یک شعر کوچک منظره خزان‌کشور به نظر می‌آید، درد دل میهن‌دوستی، یک جهان دردی که در مغز جان نهان است احساس می‌شود و این درد کسی است که حتی نمی‌تواند آشکارا آهی بکشد، ناله‌ای برآورد.

اگر این شعر را با دیگر شعرهای فطرت که در اول این مقاله آوردیم مثلاً با شعری که درباره شکست اسلام گفته است از بعضی جهت‌ها مقایسه بکنیم می‌بینیم که در آن شعر نیز درد و الم، شکایت و اعتراض هست و این همه با آواز بلند گفته شده است، نه تنها دعوت‌ها، فغان شاعر هم با همه قوت صدا می‌دهد. اما در شعر «تیره ماه» آواز قهرمان غنایی پست و ضعیف است، صدای یک شخص ناتوان است. زمان دم او را خیلی پست کرده است.

آن اعتراض الم‌آمیز که در شعر «تیره ماه» هست یک پدیده همان روحیه ضداستعمار است که در ایجادیات فطرت از یکمین قدم‌های او نمایان شده بود. استاد عینی درباره مجموعه «صیحه» گفته بود: «شاعر در این مجموعه از جور و

۱. سبزه نوحه، غن‌کننده عابد عصمتی، تاشکند - استالین‌آباد ۱۹۳۰ ص ۳۸.



ظلمتی سخن می‌راند که عالم جهانگیران در حق عالم شرق و اسلام می‌کردند». یعنی آزادی‌خواهی موضوع اساسی «صیحه» بوده است. آزادی‌جویی ملی در درام‌نویسی از یکی فطرت بیشترگسترش یافت. نویسنده مبارزه ضد مستملکه‌داران و ظلم ملی را تا آخر عمر دوام داد. او یکی از مبارزان توانای راه آزادی ملی است. لیکن فطرت در مبارزه ملی آزادیخواهی نیز نتوانست ثابت‌قدم باشد. چون ملت‌پرستی او از راه راستین بیرون و به پان‌ترکیسم تبدیل شد او به آرمان‌های مبارزه ملی آزادی‌جویی خیانت کرد. این خیانت او بازهم از همان خیانت به خلق تاجیک سرشده بود. اگر چه از تاریخ تلاش‌های ترک و تاجیک که در طول چندین قرن ادامه داشت شاید بهتر از دیگر معارف‌پروران آگاهی داشت طرف ملت مظلوم جفا دیده، طرف مردم تاجیک را نگرفت بلکه به طرف غاصبان گذشته زیاده از این نسبت به مغلوبان زیردست سیاست نژادکشی را پیش گرفت. کسی که به ملت خود نژادکشی را روا دید آیا می‌تواند برای آزادی دیگر ملت‌ها جان بسوزاند؟! نژادکشی در حق یک ملت و جد و جهد برای آزادی ملت دیگری (چنانچه برای آزادی مردم ازبک و یا مظلومان هند که در یک نمایشنامه از یکی او می‌بینیم) آیا می‌توانند به هم آمده باشند؟! نژادکشی ملی بدترین پدیده ظلم ملی است. آن که به بدترین پدیده ظلم ملی شریک حتی سردار است مگر ممکن است که او را مبارز ضد ظلم بدانیم؟ نه، آن چه در فعالیت فطرت مبارزه راه آزادی و ضد استعمار وانمود می‌شود سخنی است که با نوک زبان گفته شده است نه از دل و جان و یا مبارزه‌ای است ناروا و نامکمل، یک طرفه و پرنقصان، واسطه‌ای است برای رسیدن به قدرت.

همین است حال کسی که از ملت خود روگردانیده است: نجیب‌ترین طغیان دل پرشورش هم آلودگی‌ای به زهر بی‌ایمانی و خیانت دارد.

خدمتی که فطرت در آخر دهه بیست، و در دهه سی برای خلق تاجیک ادا کرد کم نیست. از بین پژوهش‌های او به ویژه مقاله‌ای درباره فردوسی که متن سخنرانی او در هزاره این شاعر بزرگ (۱۹۳۴) می‌باشد مهم است. بزرگ‌ترین خدمت او ترتیب دادن خط لاتینی برای تاجیکان در آخر سال‌های بیست بود. درباره این که دست کشیدن از خط فارسی و گذاشتن به خط لاتینی کاری درست بود یا نه، الحال

چیزی نمی‌گوییم. چون در آخر سال‌های بیست قرن بیست خط لاتینی را پذیرفتن تاجیکان ورارود ناگزیر آمد ضرور بود که خطی مکمل و قاعده‌هایی نوشت تا حد امکان پخته‌تر ترتیب داده شود. استاد عینی با سرلوحه «دنیای نو - الفبای نو» (۱۹۲۷) مقاله‌ای نوشت و برای این که خط نو تاجیکی مکمل باشد چند مصلحت داد. دیگران نیز در مجلس‌ها و مطبوعات اندیشه‌هایی پیشنهاد کردند اما اجرای وظیفه اساساً به فطرت دست داد. برای بررسی اهل کار دو لایحه خط لاتینی تاجیکان پیشنهاد شد که یکی به قلم فطرت و دیگری به قلم خاورشناس روس پروفیسور الکساندر سیمیانوف تعلق داشت. پس از بررسی لایحه فطرت قبول شد و سال ۱۹۲۹ به عمل درآمد. این خط تاجیکی لاتینی از خط تاجیکی سیریلیک سال ۱۹۴۰ مکمل تر و به طبیعت زبان تاجیکی موافق‌تر بود. بعضی اصول اساسی خط آوایی تاجیکی همان وقت با پیشنهاد فطرت تعیین گردید که تا امروز عمل دارد.

خط و املاي تازه لاتینی تاجیکی، برخی مقاله‌های علمی عائد به زبان و ادبیات فارسی - تاجیکی، درس و سخنرانی‌های فطرت که همه محصول پژوهش جدی بودند به مردم‌پسند آمدند و حسن توجه نسبت به او افزودن گرفت و اعتبارش بلند می‌شد. رفته رفته مردم گویا گناه‌های او را فراموش کردند و از گناهانش گذشتند.

مناسبت دوستانه استاد لاهوتی (عبدالقاسم احمدزاده لاهوتی کرمانشاهی)، کوشش او برای درآوردن فطرت به راه شوروی یعنی کوشش او برای تأمین امنیت فطرت، برای خلاص کردن فطرت از تعقیبات سیاسی و خوف نابودی گواهی می‌دهد که استاد او را عزیز می‌داشت و از او برای تاجیکستان خدمت‌هایی چشم داشت.

اگرچه استاد عینی در بسیار مسئله‌های اجتماعی و سیاسی با فیض‌الله خواجه (خواجه یوف) و فطرت سازگاری نداشت، به ویژه در آخر جنبش اصلاح‌طلبی هنگام بحران آوریل ۱۹۱۷ موقع عینی و فطرت به کلی از هم فرق کرد و خلاف یکدیگر آمد، با وجود اینها چون سخن از ادبیات و علم شروع می‌شد عینی درباره فطرت با احترام بلند سخن می‌راند، در «نمونه ادبیات تاجیک» (۱۹۲۶) او را «برادر فطرت» خوانده است، به نگاشته‌های فارسی تاجیکی او بهای بلند داده است. این

گفته‌های عینی و دیگر سخنان او را که درباره فطرت با وجد گفته است ما در بالاها جاجا آوردیم. آشکار است که استاد عینی در هنگام آن قلمرانی‌ها یک لحظه از گناه فطرت چشم پوشیده است و خدمت‌های او را بیشتر ارزش داده است.

لیکن گویا سهو نمی‌شود بگویم که استاد عینی درباره فیض‌الله خواجه در هیچ یک نوشته‌اش یک سخن نیک نگفته است. فیض‌الله خواجه چون سال ۱۹۱۸ لشکر بلشویکی فتودرگلیسوف را و سال ۱۹۲۰ لشکر فرمانده بلشویکان مخائل فروئزه را به سر بخارا آورد می‌توان گفت میهن را به فروش گذاشت و به نرخ میهن سر قدرت آمد. چون به قدرت رسید نسبت به مردم تاجیک یعنی نسبت به ملت خود سیاست نژادکشی را پیشه کرد و سرور این سیاست بود. چون سال ۱۹۲۴ بخارا را به ازبکستان شوروی یعنی به امپراتوری بلشویکی روسیه الحاق نمود همان وطن‌فروشی سال ۱۹۱۸ و ۱۹۲۰ را به نهایت رسانید یعنی فیض‌الله خواجه در مبارزه سیاسی هم میهن را فروخت و هم ملت را. آن‌گاه به گردن او طوق لعنت افتاده بود. چون شورویان فیض‌الله خواجه را سال ۱۹۳۷ زندانی و سال ۱۹۳۸ قتل کردند با همان طوق لعنت به جهنم رفت. مردم تاجیک از او تنها خیانت دیدند، خدمتی ندیدند.

فطرت نیز در وحشانیت ترور استالین سال‌های ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ تلف شد و عاقبت قبر او از یخ‌زارهای سیبری یافت نشد. ولی شخصیت او به پندار ما نباید که چون شخصیت فیض‌الله خواجه ارزیابی شود. وجود فیض‌الله خواجه سراپا گناه بود، فطرت نه تنها زیاد گناه دارد بلکه کار ثواب هم کرده است. او از ثواب خدمت خلق هم نصیبه برده است.

در جهان‌بینی فطرت سخت به هم پیچیدن نیک و بد نتیجه روندهای مرکب دیگرگونی‌های بزرگ در شرق و غرب است. اختلافات زمان پرشور انقلابات اجتماعی و مبارزه‌های ملی آزادیخواهی در بازجویی‌های فلسفی و اجتماعی و سیاسی وی به طور خاصی عکس انداخته است. در زمانی که خلق‌ها را از گرفتاری‌ها به آزادی می‌رسانید و گاه آزادی بیشتر از گرفتاری‌های نکبت‌بار ثمر می‌آورد، در دوره‌ای که گاه میان مبارزه آزادی‌طلبی ملی و ملت‌گرایی بدبنیاد

حدودی نمی ماند، در ایامی که ضبط کاری خارجی و انقلاب خلقی به هم آمده گویا بین آن ها یک موی فرق نمی گنجید، در آوانی که دولت ها و خلق ها با هم به جنگ درآمدند و جهان را زیر و زیر کرده هر کدامی به طور خود جهان نوین برپا کردن می خواست و هکذا ضدیت های گوش ناشنیدنی به هم درافتادند، وضعیت های غیرعادی و ناشناس و نامفهوم به میان آوردند - در چنین یک دوره تاریخی جای تعجب نیست که شخصیت اندیشمندان و پرخاشگران چندی از این اختلافات را فرا بگیرد. شخصیت بزرگ ضدیت های زمان را در هستی خود با قوه عظیمی پدیدار می آورد. به عقیده ما عبدالرئوف فطرت از جمله بزرگانی بود که بسیار ضدیت های زمان را در شخص خود گرد آورده در جهان بینی خود ماهیت روندهای سرنوشت ساز و سرنوشت سوز را برجسته افاده کرده است.

سرگذشت عبدالرئوف فطرت بسی عبرت آموز است. یک حقیقت که چشم عبرت جوی از سرگذشت او می بیند این است: آن که به آرمان های بشردوستی، به آرمان های تاریخی ملت خیانت کرد از بلندترین پایه های شأن و شرف به پست ترین پایه بی شرفی سرنگون می رود. صداقت به آرمان های انسانی، تلاش و پرخاش در راه آرزو و آمال تاریخی ملت شخص را به بلندترین پایه های عظمت می برآرد.

نوشته‌های صدرضیا  
و اهمیت تاریخی آنها



شریف جان مخدوم صدرضیا پسر دوم داملا عبدالشکور قاضی کلان است که او از بخارا بوده، پدر و برادرش به کسب شسته‌گری مشغولی داشته‌اند و خود عبدالشکور هم در خردسالی‌ش چندی در این پیشه شاگردی کرده است. عبدالشکور در شعر آیت تخلص داشت. از مدرسان مشهور زمان خود و در ده سال آخر عمر قاضی کلان بخارا بوده است.

شریف جان مخدوم آدم بلندقامت، سفیدروی، میشی‌چشم و خرمایی ریش بوده و در ۲۷ رمضان ۱۲۸۳ هـ ق ژانویه ۱۸۶۷ چشم به دنیا گشوده است. وفات او در پایان سال ۱۳۵۰ هـ ق حدود آخر آوریل ۱۹۳۲ بوده است.

صدرالدین عینی در یادداشت‌ها<sup>۱</sup> که توسط سعیدی سیرجانی در ایران منتشر شد بخشی را به این شخص دانشمند اختصاص داده است وی آورده: شریف جان مخدوم در خوش خطی، خوش سواد، شعرفهمی و معارف‌دوستی در بین ملازادگان بخارا قریب یگانه بود... در بین اینگونه مخدومان کلان دانشمندان کم یافت می‌سرنند که یکی از همان کمیابها شریف جان مخدوم بود.

خانه شریف جان مخدوم در هر هفته سه شب تعطیلی «مدرسه» سه‌شنبه، چهارشنبه و پنجشنبه عادتاً رنگ انجمن شاعران، شعرشناسان، لطیفه‌گویان و شیرین‌کاران را می‌گرفت. من که در قطار میرزا عبدالواحد وظیفه پیش‌خدمتی را ادا می‌کردم، در آن‌گونه شب‌ها همیشه در درون مهمانخانه بوده از آن‌گونه صحبت‌های ادبی آزادانه استفاده می‌کردم. من می‌توانم گویم که متریاها (موادی ابتدایی، لیکن مهم ادبی خود را از آن حولی گرد آورده‌ام...

در خانه صدرضیا گروه بزرگی از متفکرین آن زمان پیرو احمد دانش جمع می‌شدند و در اوائل سده ۲۰ جنبشی را که به نام «جنبش جدیدان» مشهور است

---

۱. صدرالدین عینی، یادداشت‌ها. به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران، آگاه، ۱۳۶۲.

گشادند. علم‌های طبیعی و دقیق را نیز به برنامهٔ مکتب خود داخل نمودند. کتاب و روزنامه به طبع رسانیدند. خواستند «انقلاب علمی» برپا سازند.

جدیدان از حکومت‌داران و ملاهای محافظه‌کار مقابلی سخت دیده بسیاری از آن‌ها در سال ۱۳۳۶ هـ ق/ ۱۹۱۸ م. که ارتجاع بالا گرفت کشته شدند. صدر ضیا نیز سال ۱۳۳۶/ ۱۹۱۸ به زندان افتاد و حکم‌نامهٔ قتل او تصادفاً از اجرا ماند.

آدمان امیر بخارا هنگامی که صدر ضیا را به حبس می‌گرفتند. مال و ملکش را مصادره کردند، دست خط بعضی از نوشته‌های او از جمله «روزنامه» و «تذکار اشعار» را در پیش چشم او سوزانیدند. در سال ۱۳۳۸/ ۱۹۲۰ هنگام «انقلاب بخارا» یعنی اشغال شدن شهر از جانب لشکر بلشویکان روسیه که یازده هواپیما شهر باستانی موزه مانند را سه روز بمب‌باران کردند به حولی صدر ضیا از تیر و توپ و بمب آسیب رسید و برخی از تألیفات او نابود شد.

شورویان بخارا، صدر ضیا را به کار دعوت کردند و او تا سال ۱۳۴۳/ ۱۹۲۴ در کتابخانهٔ ابن سینا، ادارهٔ وقف و محکمهٔ شرعیه کار کرد. در سال ۱۳۴۱/ ۱۹۲۲ به سبب نامعلومی چندگاه زندانی شد ولی این دفعه به آثار او زیان نرسید. در این سال‌ها تذکار اشعار<sup>۱</sup> را دوباره تألیف کرد. سال ۱۳۴۳/ ۱۹۲۴، شورویان در آسیای میانه مرزبندی ملی کردند. از جمله دولت باستانی بخارا را برهم داده به ازبکستان الحاق نمودند؛ صدر ضیا پس از این خانه‌نشین شده، با دوا کردن دردهای خود مشغول گردید. تا هرگاه احوالش به شود به تألیف دوبارهٔ آن اثرهای خود که سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۲۰ در «فتنهٔ انقلاب» نابود شده بودند پردازند.

چون حافظهٔ قوی داشت میسر شد که حتی تألیف دوبارهٔ روزنامه خود را که واقعه‌های داخلی و خارجی را از سال ۱۳۰۶/ ۱۸۸۹ ثبت کرده بود به آخر رساند... آن را از روی پاره‌های باقی مانده دوباره برقرار کرد. در تألیف دوبارهٔ روزنامه متأسفانه چنانکه خودش می‌گوید «بنا به پیری و بُعد عهد بسیار چیزها بعضی

۱. تذکار اشعار، شریف‌جان مخدوم صدر ضیا، به تصحیح سحاب‌الدین صدیق، به کوشش محمدجان شکوری بخارایی، تهران، سروش، ۱۳۸۰.



متروک برخی مشبه می‌شد». و چندی از واقعه‌های مهم بدون تفضیلات و جزئیات بیان گردیده‌اند. با وجود این‌ها روزنامه صدرضیاء، که ثبت را تا سال ۱۳۴۷/۱۹۲۹ رسانیده است، سرچشمه مهم تاریخ بخارای سده ۲۰ بوده، برای شناخت ماهیت روشنگری تاجیکی اهمیت کلان دارد.

پس از سال ۱۹۲۴، آثار ضیائییه و دیگر اثرهای او نیز دوباره نوشته شدند. سال ۱۳۵۰/۱۹۳۲ صدر ضیاء و همسرش زندان شدند. سومین بار بود که صدرضیا به شکنجه زندان دچار آمد. طاقت نیاورد، در زندان به حق جان سپرد. همسرش نیز یکسال پس از دنیا گذشت.

صدرضیا کتابخانه‌ای عبارت از دستنویس‌های نادر داشت. پس از وفاتش دولت آنرا مصادره کرد. هرچه از غارت هنگام مصادره باقی ماند، چندگاه در بخارا در کتابخانه ابن سینا نگهداری شد. بعد به تاشکند پایتخت ازبکستان بردند و اکنون در گنجینه دست خط‌های پژوهشگاه خاورشناسی ابوریحان بیرونی (بخشی از فرهنگستان جمهوری ازبکستان) نگهداری می‌شود. نوشته‌های خود او نیز آنجاست.

شریف‌جان مخدوم صدرضیا (۱۸۶۷-۱۹۳۲) آثار زیادی به میراث گذاشته است. پژوهشگر ایجادیات او زنده‌یاد صحاب‌الدین صدیقی (درگذشت او ۱۹۹۳) شمرده است که نوشته‌های صدرضیا از شصت عدد تجاوز می‌کند و در یازده جلد گردآوری شده اکثر به دست خود او که خوش‌نویس بود کتابت شده‌اند.

صدرضیا می‌گوید که «از عهد صبا... هر که حکایتی خوب از کسی می‌شنیدم یا داستانی مرغوب به جایی می‌دیدم لباس تعبیر می‌پوشیدم»<sup>۱</sup>. از این گفته او و از بعضی نشانه‌های دیگر معلوم می‌شود که نگاشته‌های او دو نوع‌اند. یک قسم آنها اثر خود او نبوده بازگویی و نقل و خلاصه و فشرده منبع‌های تاریخی و آثار

۱. آثار ضیائییه، سیاه‌نویس که در دست مؤلف این سطرها محمدجان شکوری نگهداری می‌شود، ص ۱.

دانشمندان گذشته یا معاصر است. قسم دیگری تألیفات خود اوست.

بیشتر نوشته‌های خود او اساس واقعی دارند یعنی آن چه را از اطرافیان خود می‌دید یا می‌شنید به قلم می‌گرفت. مثلاً یکی از مسوده‌های وی که تحت شماره ۲۳۴۷ در گنجینه پژوهشگاه خاورشناسی فرهنگستان علوم جمهوری ازبکستان در تاشکند محفوظ است عبارت از معلومات زیادی درباره شریک در سانش، تصویر سفر امیر بخارا به روسیه، اخباری عائد به مناسبت بخارا و افغانستان، نمونه نامه و عریضه خود او (به شمرد صحاب‌الدین صدیقی ۲۹ نمونه) بوده زیاده از ۶۰ حکایه را دربر می‌گیرد.<sup>۱</sup>

سال ۱۳۲۲ ق=۱۹۰۴ م جمع‌آوری سیاه‌نویس‌های پراکنده او صورت گرفت و کتابی به نام «آثار ضیائیه» به وجود آمد که به گفت خودش «عقلا مضامینش را می‌پسندیدند ظرفاً لطائفش را می‌خندیدند».

یک قسم نوشته‌های او به نام «نوادر ضیائیه» شهرت دارند. «نوادر ضیائیه» زندگی‌نامه مؤلف و پدر او عبدالشکور آیت، اثرهایی به نام «لطائف و مطایبات»، «تذکره الحمقا» را دربر می‌گیرد و در تحریر دوم پس از انقلاب رساله «سبب انقلاب بخارا» علاوه شده است.

بسیاری از بخش‌های «نوادر ضیائیه» حکایت‌های واقعی بوده خصوصیت یادداشتی دارند. به شمرد صحاب‌الدین صدیقی رساله «حکایات و مطائبات معاصرین و قریب آن» ۴۲ حکایت واقعی، رساله مطائبات متأخرین و معاصرین» ۶۹ حکایت، «مطائبات متقدمین» ۵۲ حکایت را دربر دارد. این پژوهشگر از سیاه‌نویس صدر ضیا ۲۹۳ حکایت به شمار آورده است که اکثراً واقعی‌اند.

اساس واقعی و خصوصیت یادداشتی اثرهای صدر ضیا بر اهمیت ادبی تاریخی آن‌ها می‌افزاید. اهمیت آن‌ها پیش از همه در این است که حیات واقعی و مردم همزمان مؤلف را به ادبیات داخل نمود، پایه‌های حیاتی ادبیات را استوار کرد،

۱. ص. صدیقی. میراث ادبی و علمی صدر ضیا در: مجموعه مقاله‌های ج ۵، دوشنبه، ۱۹۶۶، ص ۲۸ تا ۳۷.

مسئله‌های مهم زمان را در اساس موادی که بی‌واسطه از واقعیت روز گرفته شده است به معرض بررسی کشید.

چشم دقت دوختن به واقعیت اجتماعی زمان و مسئله‌های عمده آن یکی از خصوصیت‌های ادبیات معارف‌پروری تاجیکی در آخرهای قرن ۱۹ و ابتدای قرن ۲۰ بود که ایجادیات صدرضیا برای عمیق رفت این خصوصیت مساعدت کرده است. چون واقعیت روز با بعضی ویژگی‌های اساسی آن، با بعضی جزئیات و تفصیلات مشخص به ادبیات وارد آمدن گرفت و مسئله‌های حیات اجتماعی با پدیده‌های مشخص واقعی مورد بحث قرار یافت (چنانکه در آثار احمد دانش، سودا، حیرت، عبدالرئوف فطرت، میرزا سراج حکیم سراجی و دیگران می‌بینیم) ادبیات بیشتر ویژگی ملی پیدا کرد. صدرضیا یکی از آن نویسندگان روشن‌گر (معارف‌پرور) است که در آغازگاه‌های تشکل ادبیات ملی فارسی تاجیکی عمل کرده‌اند.

تا آن‌گاه نیز ادبیات ما اساس ملی داشت، محصول طبع ملی مردم ما بود، خصوصیت‌های تفکر ملی ما را انعکاس می‌داد، هویت ملی ما را افاده می‌کرد. ولی افاده هویت ملی پایه بر ارزش‌های بشری همگانی داشت. نویسندگان به واقعیت ملی از دیدگاه اندیشه عمومی بشری می‌نگریستند، اکثراً از مشخصات واقعی حیاتی، از افاده مادی و شیئی پدیده‌های زندگی اجتماعی کم و بیش چشم می‌پوشیدند، نه مشخصات، جزئیات و تفصیلات بلکه ماهیت همگانی انسانی آن را بیشتر به نظر اعتبار می‌گرفتند.

اما ادبیات روشنگری محصول زمانی است که ورارود به تصرف روسیه درآمده بود. جنگ‌های بین دولت‌های آسیای میانه و حاکمان سرکش محلی اساساً خاتمه یافته کشور اندک اندک محدودیت و درستگی فتودالی چندین عصر را پس سر کرده به روندهای تاریخی اقتصادی و فرهنگی روسیه و اروپا پیوند می‌جست. امید تاریخی آهسته آهسته جای ناامیدی‌های سده ۱۷ و ۱۸ را گرفت و در راه رستگاری، در راه نجات ملی تلاش آغاز یافت.

برای معین کردن این که راه ملت به سوی فردا باید چگونه باشد لازم آمد که

پیش از همه واقعیت معاصر و حالت و وضعیت آن از نظر تحقیق گذرانیده شود. این است که احمد دانش و از پس او نویسندگان دیگر به ویژه عبدالرئوف فطرت (۱۸۸۴-۱۹۴۴)، صدر ضیا، صدرالدین عینی (۱۸۷۸-۱۹۵۴) دربخارا، محمود خواجه بهبودی (۱۸۷۵-۱۹۱۹) و سیداحمد خواجه صدیقی عجزی (۱۸۶۵-۱۹۲۷) در سمرقند، تابش خواجه اسیری (۱۸۶۴-۱۹۱۵) و حاجی یوسف (۱۸۴۲-۱۹۲۴) در خجند دیده به واقعیت اجتماعی زمان خود دوخته آن را از هر جهت به معاینه گرفتند.

در نتیجه اهمیت بشری همگانی ادبیات، جنبه عمومی فارسی آن کم نشد ولی خاصیت محلی و ملی آن قوت یافت. تا احمد دانش ادبیات فارسی زبانان ماوراءالنهر بیشتر ادبیات فارسی بود اکنون ادبیات فارسی تاجیکی شدن گرفت، ادبیات ملی فارسی تاجیکی آغاز یافت. صدرضیا یکی از آغازگران آن بود. اساس واقعی آثار بدیعی او، خصوصیت یادداشتی و خاطراتی حکایت‌هایش به شکل ادبیات ملی تاجیکان و رارود مساعدت کرده است. واقع‌نگاری در آثار او عنصرهای رئالیسم را قوت داد و بعضی حکایت‌هایش خصوصیت رئالیستی دارند (چنانچه حکایت هفتم در «نوادرضیائیه»، چاپ دوشنبه ۱۹۹۱ ص ۲۵ تا ۳۰، چاپ تهران ۱۳۷۷ ص ۹۴ تا ۱۰۰).

یکی از نتیجه‌های دقت مخصوص دادن به واقعیت روز این است که صدر ضیا اثری نوشت به نام «روزنامه» و آنجا بعضی واقعه‌ها را از سال ۱۸۸۹ تا ۱۹۲۹ ثبت نمود.

چشم دقت گشادن به واقعیت اجتماعی زمان خود یکی از خصوصیت‌های عمده ادبیات معارف پروری تاجیکی است. خصوصیت دیگر آن رو آوردن به تاریخ است.

نخست احمد دانش به تاریخ فرهنگ معنوی، به تاریخ فلسفه، کلام، عرفان، اخلاق و مانند اینها رو آورد. کوشش جمع‌بست و نتیجه‌گیری و تجدیدنظر در مورد تاریخ گذشته مژده از آن می‌دهد که دوره تازه تاریخ کشور آغاز می‌یابد. جامعه راه تازه پیش گرفته بود و حال آن که راه فردا نه از امروز بلکه از دیروز و پریروز آغاز

می‌گیرد.

از این رو در بین نوشته‌های صدرضیا نیز تاریخ‌نامه زیاد است. اینک نام چندی از آنها: «ذکر اوایل بخارا»، «تاریخ بخارا»، «منتخب التواریخ»، «رساله سلاطین و شهریاران»، «ذکر پادشاهان و کنازان دولت روسیه»، «سلسله سلاطین ازبک چنگیزخانیه»، «ذکر سلطنت و پادشاهی امیر عالم‌خان مخلوع» و غیره.

احمد دانش گفته بود: «وزارت کار عقل و قلم است: و ظرف وزیر نزدیک به ظرف پادشاه باشد»<sup>۱</sup> پس او درباره محمدشاه قوش بیگی (سروریز) گفته است: «اگر او را اندکی عقل و خرد بودی... حال وزرا و محل آنها را از تواریخ می‌جست که این منم، صلاحیت این کار دارم یا نه»<sup>۲</sup> این گفته احمد دانش دعوتی به تحقیق حال شاهان و وزیران گذشته با خواست‌های امروز و فردا بود.

صدرضیا گویا برای اجرای این وصیت احمد دانش قدم برداشتن خواست و این نوشته‌ها را به میدان گذاشت: «تذکره الوزرا»، «حکایات آل برمک و ابوعلی سینا و امیرعلی شیرنوی»، «حکایت خواجه نظام الملک وزیر سلطان حسین میرزا»، «ترجمه حال آستانه قل قوش بیگی» (وزیر منغیتیان - آخرین خاندان ترک حکمران بخارا) و هکذا.

از حال‌نامه پادشاهان زمان‌های گذشته و وزیران مشهور دقت صدرضیا را بیشتر آن مسئله به خود کشیده است که غمخواری آنها در حق رعیت و کشور چطور ظاهر می‌شد. سبب روبه تاریخ آوردن او جستجوی ایده آل شاه عادل و وزیر باتدبیر است. وی صفت‌های شاه و وزیر آرمانی را معین کردن می‌خواهد، از تاریخ تجربه کشورداری می‌جوید تا که به همزمانان او به صفت نمونه خدمت کند و در اصلاح وضع اجتماعی و سیاسی جامعه به کار گرفته شود.

صدرضیا تذکره‌نویس پرمحصولی است که چند تذکره دارد. مهم‌ترین آنها «تذکار اشعار» منظوم است. تألیف آن اساساً سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ انجام یافته بعدتر چند باب و معلومات تازه علاوه گردیده است. در تحریر

۱. احمد دانش. رساله، دوشنبه، ۱۹۲۲، ص ۴۰ و ۴۱. ۲. همان جا.

اول گویا شامل نام اکثر شاعران زمانش بود و در تحریر آخر درباره ۴۹ تن شاعران بخارای نیمه دوم سده ۱۹ و آغاز سده ۲۰ معلومات داده از آثار آن‌ها نمونه آورده است.

در این دوره دیگر تذکره‌هایی هم تألیف یافته‌اند که قلم‌کشان زمان را بیشتر فرا گرفته‌اند. مثلاً «تذکره الشعراء»ی نعمت‌الله محترم زیاده از صد شاعر را دربرمی‌گیرد و آخرین تحریر «تذکار اشعار» صدرضیا نسبت به آن خیلی ناقص می‌نماید. ولی در نظر اول چنین می‌نماید. به عقیده رسول هادی‌زاده که نخستین پژوهشگر تذکره‌های آن زمان است تذکره صدرضیا اهمیت ویژه دارد. اهمیت این تذکره آن است که درباره نویسندگان پیش قدم زمان اگرچه به سیاست زمامداران وقت مخالفت کرده‌اند و از دربار رانده به جزاها گرفتار شده‌اند از روی حقانیت معلومات می‌دهد. این برتری تذکره صدرضیا از آن چه درباره احمد دانش، شمس‌الدین شاهین، رحمت‌الله واضح، میرزا عظیم سامی، میرزا حیات صهبا، صدرالدین عینی و غیره گفته است می‌توان دید.

رسول هادی‌زاده تأکید کرده است که «هیچ یک از تذکره‌نویس‌ها جرئت نکرده بودند که درباره ایجادیات شاهین چون صدرضیا آشکارا و با راستگویی قلم رانند»<sup>۱</sup> عموماً هادی‌زاده نتیجه گرفته است که صدرضیا «درباره اکثر شاعران نیمه دوم قرن ۱۹ مفصلتر (از دیگر تذکره‌نویسان -- م. ش) معلومات آورده‌گاه مدارک تازه‌ای چه از شرح حال و چه در توصیف آثار آن‌ها به دسترس ما می‌گذارد».<sup>۲</sup>

مهم‌تر از همه آن است که «تذکار اشعار» از بینشگاه پیشروان زمان نوشته شده مؤلف به حمایت آن‌ها برخاسته است و نیت دارد که اهمیت اجتماعی و ادبی فعالیت آن‌ها را پدیدار آورد. «تذکار اشعار» نخستین نمونه ارزیابی ادبیات فارسی تاجیکی سده ۱۹ و آغاز سده ۲۰ از دیدگاه معارف‌پروان است.

صحاب‌الدین صدیقی در اساس نسخه‌های موجوده «تذکار اشعار» که بعضی به

۱. رسول هادی‌زاده. سرچشمه‌های پژوهش ادبیات تاجیکی نیمه دوم سده نوزده. استالین‌آباد

۲. همان اثر ص ۶۶.

(دوشنبه)، ۱۹۵۶، ص ۶۷ به زبان روسی.

دست مؤلف کتابت شده‌اند یک نسخه جامع علمی آن را به چاپ آماده ساخته بود. که متأسفانه هنوز روی چاپ را ندیده است. در ضمیمه این نسخه همه اخبارات پراکنده که درباره ادیبان آن زمان در دیگر نگاشته‌های صدرضیا از جمله در یادداشت‌های او موجود است گردآوری شده است. در نتیجه این زحمت صحاب‌الدین صدیقی یک سرچشمه مکمل ادبیات فارسی تاجیکی نیمه دوم سده ۱۹ و آغاز سده ۲۰ به میان آمده است که بی نظیر است.

صدرضیا چند تذکره دیگر هم نوشته است که در بین آن‌ها «تذکره الحکما»، «تذکره الخطاطین»، «ذکر خطاطان نستعلیقی» و غیره هست.

بعضی از نوشته‌های دیگر صدرضیا نیز به عنوان مأخذ علمی ارزش بلند دارند. یادداشت، تذکره و تذکره‌گونه‌های زیاد به قلم آوردن صدرضیا، چند تاریخ‌نامه نوشتن او، بعضی تاریخ‌نامه و تذکره‌های مشهور را خلاصه کرده از آن‌ها فشرده‌یی گرفتن وی نیز شاید کاری مانند آن باشد که در فعالیت احمد دانش می‌بینیم یعنی شاید یک نوع چشم‌انداز جمع‌بستی به رشد تاریخی فرهنگ معنوی ملت باشد. در آستانه دوره نو بزرگ تاریخ در عرفه احیای ملی که روشنگران چشم در راه آن داشتند چنین جمع‌بندی ضرور بود. کوششی برای جمع‌بندی هر دفعه به طرز دیگری در فعالیت چند روشنگر تاجیک دیده می‌شود. از جمله عبدالرئوف فطرت (۱۸۸۴-۱۹۴۴) در رساله «رهبر نجات» (۱۹۱۵) گویا برنامه اخلاقی رستگاری ملی را طرح‌ریزی کرده با این مقصد عقیده بسیاری از بزرگان گذشته را یک یک از نظر گذرانیده بود که آن را نیز جمع‌بستی برای رسیدن به خلاصه تازه زمانی می‌توان دانست.

جستجوی و گردآوری‌های صدرضیا به طرز دیگری انجام یافته و نیز چنین نتیجه داد. اگر این را هم به نظر بگیریم که چنانکه بعدتر معلوم شد آخر قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰ نه آستانه مرحله نو مهمی در سرنوشت بخارای باستانی بلکه پایان عمر تاریخی آن بوده است باز جست‌ها و جمع‌بست‌های صدرضیا اهمیت جداگانه پیدا می‌کند. از آثار شریف‌جان مخدوم صدرضیا چهره فرهنگی و معنوی بخارا را در آخر عمر تاریخی آن می‌بینیم که بسا نورانی ولی آثار پژمردگی، اذیت کشیدگی و نومیدی از

آن هویدا است.

دل می‌خواهد که این دوره نه پایان عمر تاریخی بخارا بلکه انجام یک مرحله آن باشد و فرزندان سربلندش منبعده باز به سرگهواره فرهنگ و معنویت شب‌زنده‌داری آغاز نهند و میهن عزیز خود را عمر دوباره تاریخی ببخشند.

بخارا به صفت یکی از بزرگترین مرکزهای فرهنگ ایرانی تباران که سیمای خاص بی‌همتا دارد در سده ۲۰ مورد تحقیق چند نفر پژوهشگران و نویسندگان قرار یافت. بیشتر از همه تحقیقات صدرالدین عینی و آلگا سُخاریوا نتیجه داد. استاد عینی در نوشته‌های بسیاری به ویژه در «یادداشت‌ها»ی چهارجلده خود حیات بخارای پایان سده ۱۹ و آغاز سده ۲۰ را خیلی به تفصیل تصویر کرده است. دانشمند روس خانم آلگا سُخاریوا متخصص مردم‌شناس بود و بخارای حدود قرن ۱۹ و ۲۰ را چندین سال تحقیق نموده چند کتاب چاپ کرد. پژوهش او چیزهایی خلاف حقیقت دارد (چنانچه می‌گوید که مردم بخارا در سده ۲۰ اگرچه تاجیکی‌گوی هستند از یک می‌باشند) با وجود این، مواد فراوانی را فرا گرفته است و به غایت جالب است. از نوشته‌های عینی هم بعضی نارسایی‌ها به نظر می‌رسد چنانچه با تقاضای ایدئولوژی بلشویکی گاه گذشته را فقط به رنگ سیاه تصویر و شب تار پرده‌شست و انمود ساخته است. با وجود این، به استاد میسر شده است که بخارا را با شکوه فرهنگی، با همه بزرگی‌اش نشان بدهد. «یادداشت‌ها»ی استاد را دانش‌نامه - دائرةالمعارف بخارای آخر سده ۱۹ نامیده‌اند که حق است و راست.

به پندار ما صدرضیا را نیز یکی از آن‌ها باید دانست که در قرن بیست بخارا را با جزئیات و تفصیلات نظرربایی همچون یک مرکز شکوهمند معنویت نشان داده‌اند. معارف‌پروران از احمد دانش تا عبدالرئوف فطرت نیز به واقعیت اجتماعی زمان خود نظر تنقیدی داشته خرابی و عقب‌افتادگی و بی‌نظامی کشور، پایمال شدن حقوق انسان را بیشتر دیده‌اند. از جمله صدرضیا همچنان که اشاره کردیم به بسیار چیزها و کس‌ها با بینش استهزاآمیز و ناراضیگی نگاه کرده است. ولی او هم به مانند عینی فقط رنگ سیاه به کار نبرده است. وی از «وطن مقدس» خود افتخاری داشته



است و با سرفرازی گفته است: «بخارا مجمع علما و معدن فضیلاست»<sup>۱</sup> در اول «روزنامه» فرموده است: «بخارا مسکن فضیلائی متبحرین و معدن کبریٰ متورعین بوده»<sup>۲</sup> چنین گفته‌ها باز دارد. از بعضی نوشته‌های او تصویری پیدا می‌شود که می‌کوشد جزئیات جالب زندگانی فرهنگی بخارا را یک یک گرد آورد و در صفحه تاریخ ثبت نماید. گویا می‌خواهد کاری بکند که چهره خاص بخارا به لوح خاطر نسل‌های آینده نقش بندد، از یادها نرود.

اخبارات و اطلاعاتی که صدرضیا آورده است گاه خیلی دقیق می‌باشند از این خصوص تنها یک مثال می‌آوریم. او رساله‌یی دارد به نام «ذکر اسامی مدارس داخله بخارای شریف» که معلومات عجیبی را داراست. ذاتاً این اثر رساله هم نیست فهرستی است که جدول پنج خانه‌یی دارد: رقم، اسم مدرسه، به کدام گذر، عدد حجره، ایضاح. یعنی مؤلف مدرسه‌ها را نه تنها شمرده و نام بر کرده است بلکه در کدام گذر (محلّه) بودن و چند حجره داشتن هر کدامی را نشان داده است. برای این که تا چه اندازه مهم بودن این اخبار معلوم شود یادرس می‌آوریم که بسیار مؤلفان روی خط مدرسه‌های بخارا را ساخته‌اند ولی روی خط صدرضیا شاید یکی از دقیق‌ترین آنها باشد. چنانچه عبدالرئوف فطرت در یک اثرش گفته است که «بخارا قریب دو صد مدرسه دارد» و ۷۲ مدرسه را نام برده وقف سالیانه هر کدامی را ذکر کرده است که بی‌گمان اخبار مهم است.<sup>۳</sup> محمدعلی بلجوانی می‌گوید که «بخارا قریب به چهارصد مدرسه و گورخانه و قاری‌خانه دارد مشهور آنها را از روی دانست تقریر نمایم»<sup>۴</sup> و ۷۸ مدرسه را نام بر کرده است. در بعضی اثرها دیگر معلومات به همین مانند آمده است که یا ناپره و یا تخمینی است.

اما صدرضیا ۲۰۴ مدرسه را نام گرفته در کجای شهر جای داشتن هر کدامی را قید نموده است. این از نهایت دقیق‌کاری گواهی می‌دهد. عدد حجره هر مدرسه را

۱. صدرضیا. روزنامه، ص ۱۱۷. ۲. همان اثر ص ۵.

۳. ر.ک: عبدالرئوف فطرت. بیانات سیاح هندی. مجله «صدای شرق» ۱۹۸۸، شماره ۶، ص ۲۳.

۴. محمدعلی ابن محمد سعید بلجوانی. تاریخ نافع، دوشنبه، عرفان، ۱۹۹۴، ص ۱۳.

گفتن او هم مهم است زیرا حجم و گنجایش مدرسه را نشان می‌دهد. معلوم می‌شود که کلان‌ترین مدرسه‌ها تا ۱۴۷ حجره داشته است. خردترین آن‌ها دارای ۸ یا ۹ و یک مدرسه دارای دو حجره بوده است. بیشتر مدرسه‌ها زیاده‌تر از ۵۰ حجره داشته است. مؤلف در آخرین خانه جدول نام کسی را که مدرسه را بنا کرده است سنۀ بنا شدن آن یا در زمان کدام امیر ساخته شدن آن را گفته است. این معلومات بی‌شک از کتاب‌ها جمع‌آوری شده است ولی بعضی معلومات مثلاً در کدام گذر واقع شدن هر مدرسه اکثراً در سرچشمه‌های تاریخ قید نشده است و متأسفانه صدر ضیا هم نگفته است که چنین معلومات را از کجا پیدا کرده است. از بعضی اشاره‌ها آشکار می‌گردد که مؤلف اخبار و منبع اصلی خود را تحقیق و تفتیش کرده است و از این که مدرسه‌ها در وقت نوشته شدن اثر او چه حال داشته‌اند خبردار بوده است. چنانچه نوشته است: «در جنوب مسجد پاچاقل حاجی»، «در پشت مسجد بالای حوض»، «به پشت مسجد گذر»، «به دیوار مسجد جامع»، «به شفت (در پهلوی -- م. ش) مسجد» و هکذا. در پیش نام بعضی مدرسه‌ها اشاره‌ی هست که «ویران»، «ویران‌شدگی (شده است -- م. ش)». یک مدرسه «سوختگی» بوده است. در مورد مدرسه‌ی نوشته است که «حاضر (الآن - م. ش) ایلک‌تریک‌خانه شدگی».

از این اشاره‌ها می‌توان پی برد که صدر ضیا همه مدرسه‌ها را یک یک دیده و یا که کس فرستاده آگاهی پیدا کرده است و پس از آن فهرست ترتیب داده است. در مورد یک مدرسه تأکید نموده است که «بعد از انقلاب ویران شد». از این می‌براید که فهرست او پس از انقلاب سال ۱۹۲۰ («انقلاب بخارا») ترتیب یافته است. پس از انقلاب شوروی بی‌دینان مدرسه اهمیتش را از دست داد و زود معلوم شد که بسیار مدرسه‌ها در اندک مدت از بین خواهند رفت زیرا بلشویکان از اول «گذشته لعنتی» را محکوم نموده «عالم کهنه» را زیر و زیر کردن گرفتند. در این صورت ترتیب یافتن روی خط دقیق و مکمل صدر ضیا اهمیت تاریخی داشت زیر زمینه به وجود آورد که یکی از مهم‌ترین نشانه‌های جهان معنوی بخارا در یاد تاریخی نسل‌های آینده درست‌تر باقی بماند.

در آن نوشته‌های صدر ضیا ذکر نام مسجدهای بخارا نیز آمده است که ۲۲۳ عدد

بوده است. دربارهٔ یک مسجد نوشته شد است که «بعد از انقلاب ویران شد». روایتی هست که بخارا ۳۴۰ گذر (محلّه) داشت در هر گذر مسجدی بود شاید در اساس همین روایت باشد که پروفیسور آلکساندر سمیونوف عدد مساجد بخارا را ۳۴۰ نشان داده است.<sup>۱</sup> در برخی از نوشته‌های امروز نیز این شماره به چشم می‌رسد ولی تحقیقات این روایت را تصدیق نکرد از پژوهش بعد انقلاب معلوم شد که در حدود قرن نوزده و بیست شمارهٔ گذرهای بخارا از ۲۱۷ زیاد نبوده و شمارهٔ مسجد‌های آن نه زیادتر از ۲۱۸ بوده است.<sup>۲</sup> متأسفانه پژوهشگران از روی خطی که صدرضیا ترتیب داده بود آگاهی نداشته‌اند و نام نبرده‌اند. تدقیق صدرضیا از همهٔ تدقیقات دیگر دقیق‌تر است. او نه شمارهٔ عمومی مسجد‌ها را گفته است بلکه همه را یک یک نام بر کرده است و از این رو شمارهٔ ۲۲۳ که او آورده است شک و شبهه به میان نمی‌آرد. به هر حال می‌توان گفت که عدد مسجد‌های بخارا نه کمتر از ۲۲۳ بوده است.

فهرست مدرسه و مسجد‌های بخارا در آن دستنویس صدرضیا آمده است که تحت شمارهٔ ۲۱۹۳ در پژوهشگاه خاورشناسی ابوریحان بیرونی (فرهنگستان علوم جمهوری ازبکستان) نگه‌داری می‌شود. در این نسخهٔ قلمی به جز نام گوی مدرسه و مسجد‌های بخارا رسالهٔ ناصرالدین ابن امیر مظفر (فرزند امیر مظفرخان منفیت) به نام «هادی الزائرین» آمده است (از ورق ۱۱ تا ۳۹) که پس از انقلاب نوشته شده مزارات درون شهر و ناحیه‌های اطراف را تصویر کرده است و نیز معلومات دقیق دارد. کتابت این رساله چون همهٔ دیگر آثار این نسخه به دست صدرضیا انجام یافته است. از این رساله آشکار می‌گردد که خاک پاک بخارای شریف و جب به جب قدم‌گاه و آرام‌گاه بزرگان است.

از میراث خطی صدرضیا باور حاصل می‌شود که او شیفتهٔ بخارا است، یک عمر

۱. سمیونوف. از گذشتهٔ بخارا، آخر سخن کتاب عینی «یادداشت‌ها»، مسکو و لنینگراد، ۱۹۶۰ ص ۱۰۱۳ به روسی.

۲. شخاریوا. از تاریخ شهرهای دولت‌خانه بخارا، تاشکند، ۱۹۵۸، ص ۶۸.

«مشغول تماشای وطن مقدس خود بوده»<sup>۱</sup>، گویا از دیدار آن سیر نمی‌شده است، آن را سراسر تحقیق کرده است و نیت داشته است که شرافت و تقدس بخارا را به دیده‌ها نمایان آورد. به پندار بنده به مراد رسیده است.

آثار صدرضیا (نسخه‌های قلمی) که در گنجینه پژوهشگاه خاورشناسی ابوریحان بیرونی (وابسته فرهنگستان علوم جمهوری ازبکستان، تاشکند) نگهداری می‌شود:

نسخه شماره ۱۳۰۴ که شامل این اثرهاست:

۱. تذکار اشعار (تذکره منظوم)
۲. تاریخ سلاطین عثمانی
۴. ذکر سلاطین ازبکیه چنگیزخانیه
۵. ذکر سلاطین ازبکیه اشترخانیه
۶. ذکر سلطنت ازبکیه خوانین منغیتیه
۷. ذکر سلطنت امیر عالم خان مخلوع
۱۰. تذکره الخطاطین
۱۱. ترجمه حال قاضی عبدالشکور
۱۳. نبذی از گزارشات احوال بنده شکسته بال (صدرضیا)
۱۴. ذکر چند نفر علما
۱۶. روزنامه

نسخه ۲۱۹۳:

۲. ترجمه حال خواجه عبدالخالق غجدوانی
۳. رساله در بیان نوراتا

۴. محمدغزالی
۷. منتخب سلاطین و شهریاران
۱۱. باب خاص میوه‌جات... ماوراءالنهر
۱۵. سلسله... چنگیزخان
۱۶. سلسله سلاطین ازبک چنگیزخانیه
۱۷. ذکر... اشترخانیه
۱۸. سلسله... منغیتیه
۱۹. سلسله... امیران افغانستان
۲۰. سلسله فرمان فرمایان... روسیه
۲۱. ذکر اوایل بخارا
۲۴. بیان تقسیم... آب بخارا
۲۷. تاریخ آثار عتیقه
۲۸. رساله خطاطان نستعلیقی
۳۰. فضایل متأخرین
۳۱. شعرای متأخرین
۳۵. مجمل ترجمه حال آغای بزرگ
۳۶. ذکر اسامی مدارس داخله بخارای شریف
۳۷. ذکر اسامی مساجد داخله بخارای شریف
۳۸. تذکرة الحکما
۳۹. تذکرة الخطاطین
۴۰. اسامی الکتب مؤلفه

نسخه ۲۳۷۴:

۱. تاریخ مدرسه
۲. تذکرة الشعرا
۴. منصب و عمل‌های سلاطین ازبکیه

۵. تقسیم آب بخارا

۶. ذکر اوایل بخارا

### نسخه ۲۳۰ در پژوهشگاه خاورشناسی دوشنبه

۱. تذکار اشعار

۲. ذکر احوال امیر صاحب قران

۳. ذکر سلاطین از یک چنگیزخانیه

۴. ذکر سلسله... اشترخان

۵. ذکر سلطنت... منغیتیه

۶. بندی از گزارشات احوال بنده شکسته بال

۷. بعضی لطایف

۸. ذکر چند نفر علما

### نسخه ۹۸۳ - نوادر ضیائییه در پژوهشگاه خاورشناسی دوشنبه

۱. ترجمه حال مؤلف

۲. تذکرةالوزرا

۳. رساله اسباب انقلاب بخارا

۴. لطایف مؤلف و معاصرین

۵. تذکرةالحمقا

۵

صدرالدين عيني  
روشنگر بزرگ تاجيك





سال ۱۹۷۳ کتاب آکادمیسین باباجان غفوراف «تاجیکان» به چاپ رسید و زود شهرت یافت. هر روشنفکر تاجیک می‌کوشید که نسخه‌ای از آن به دست آورد و زود بخواند. پس از چندی باباجان غفوراف (۱۹۰۹-۱۹۷۷) که در مسکو زندگی می‌کرد و رئیس پژوهشگاه شرقشناسی فرهنگستان علوم شوروی بود خود به شهر دوشنبه آمد و بیشتر از پیشتر مورد توجه مردم قرار گرفت.

روزی در خانه نویسنده جلال اکرامی نشستی به افتخار باباجان غفوراف برپا شد. عده‌ای از اهل علم و ادب گرد آمده بودند. از جمله خاورشناس مشهور آسف بُراگُنیسکی حاضر بود. یکی از افراد مجلس باباجان غفوراف را شادباش گفت که چون غفوراف به عنوان سرور سابق تاجیکستان و دانشمند زبردستی برای ملت خدمت‌های بزرگ کرده است، بخصوص پس از چاپ شدن کتاب «تاجیکان» می‌سزد که او را پدر ملت بگوییم. باباجان غفوراف سخن او را بُرید و گفت: کمینه (بنده) پدر ملت نیستم، فرزند ملت هستم که می‌خواهم خدمت کنم. پدر ملت استاد عینی بود که برای عمر دوباره یافتن تاجیکان بیشتر از هر کسی مبارزه کرده است و به پیروزی رسیده است.

این سخن باباجان غفوراف به اهل مجلس بسیار خوش آمد و نخست روح و روان پدر ملت را تبریک خواندند و بعد فرزند ملت را شادباش گفتند.

به پندار بنده در این که آن شب استاد عینی را پدر ملت خواندند ذره‌ای مبالغه نشده است. الحق صدرالدین عینی فرزند بزرگ ملت است که در یک دوره بحرانی فداکارانه تلاش کرده برای تأمین بقای عمر ملت قهرمانی‌ها نشان داده و برای این که خلق از زیر خرابه‌زار تاریخ دوباره سر برآورد و قامت راست بکند پدروار غمخواری و سرپرستی نموده است.

استاد عینی این خدمت را نه چون یک رهبر سیاسی یا سرکرده نظامی بلکه به

صفت یک ادیب و دانشمند و به صفت یک پیشوای معنوی ادا نموده است. در دهه بیستم قرن بیستم تاجیکان ورارود که هنگام شدت مبارزه تاریخی بدون رهبر آگاه و هوشمندی ماندند قلم عینی کار شمشیر کرد فعالیت اجتماعی و علمی او وظیفه مهم سیاسی ادا نمود برای خودشناسی ملی مردم، برای پیدا شدن رهبران لایق سیاسی و معین شدن سرنوشت تاریخی ملت نقش مهم ایفا کرد.

## ۲

آن گاه که صدرالدین سیدمرادزاده عینی (۱۸۷۸-۱۹۵۴) از زادگاه خود ده ساکتَرِی ناحیه غِجْدُوَان به بخارا آمد فعالیت معارف پروری احمد دانش (۱۸۲۶-۱۸۹۷) به اوج اعلا رسیده بود. عقیده های اجتماعی و سیاسی و فلسفی و اخلاقی احمد دانش بسیاری از روشنفکران تاجیک را زیر نفوذ خود گرفته بود. عینی از اول به محیط هم فکران و پیروان احمد دانش داخل شد و جهان بینی او با تأثیر پیشقدم ترین روشنگران زمان تشکل یافت.

عینی با تشویق شریف جان مخدوم صدرضیاء (۱۸۶۷-۱۹۳۲) برای تحصیل علم سال ۱۸۹۱ به بخارا آمد و چندی در خویلی (رباط) صدرضیا زندگی کرد. خویلی صدرضیا به گفت عینی «هر هفته سه شب تعطیل درس مدرسه - سه شنبه، چهارشنبه و پنجشنبه عادتاً رنگ انجمن شاعران، شعر شناسان، لطیفه گویان و شیرین کاران را می گرفت» (۷-۱۰).<sup>۱</sup> آن ها شعر می خواندند، شعر تازه یکدیگر را نقد می کردند درباره نوشته های نو دیگر نویسندگان زمان اظهار عقیده می نمودند. خویلی صدرضیا «مکتب ادبیات همان دوره» بود (۷-۳۲۸) و کتابخانه مشهور او برای «طلبه معنی جوی یک خزینه معلومات بی انتها بود» (۷-۴۵). محفل ادبی صدرضیا از مسئله های اجتماعی زمان دور نبود داغ ترین این مسئله ها را مورد بررسی قرار می داد. چنانکه عینی می گوید اهل صحبت «از بدکرداری های راهبران

۱. شماره هایی که بعد از اقتباس - نقل قول در بین دو قوس آمده است اشاره به کلیات عینی است که شماره یکم جلد را و شماره دوم صفحه را نشان می دهد.

حکومت و کلانان (بزرگان) همان زمان شکایت می‌کردند (۷-۲۶)، «همیشه یک نوع حرکت‌های آپوزیونی نشان می‌دادند» (۱-۳۳). این «شکایت‌های اجتماعی» و «حرکت‌های آپوزیونی» برای این که عینی جوان ماهیت واقعه‌های اطراف را عمیقاً و با دید بشردوستی ببیند و بفهمد اهمیت داشت.

صحبت‌های محفل شریف جان مخدوم صدرضیا زمینه‌گسترده معنوی داشت. اکثر اهل این محفل نماینده فرهنگ معنوی بودند. جدی‌ترین مسئله‌های هستی معنوی انسان را به دایره اندیشه وارد می‌کردند. بی‌سبب نیست که عینی، صدرضیا را «اولین تربیتگر معنوی خود» دانسته است (۷-۵۰) و گفته است که «شریف جان مخدوم» (صدرضیا) بی‌شبهه از جمله معارف‌پروران و ترقی‌خواهان زمان خود بود» (۷-۴۴).

زیربنای معنوی جست و جوهای فکری اهل محفل ادبی صدرضیا را آموزه‌های احمد دانش استوار کرده بود. احمد دانش که سردفتر و پیشوای روشنگران تاجیک بود در محفل صدرضیا همیشه غایبانه حضور داشت. به قول عینی «شریف جان مخدوم عاشق اثرهای احمد مخدوم (دانش) بود» (۷-۴۴۴) و چون باری «نوادالوقایع» احمد دانش را به دست خط او به دست آورد به شاعر نوقلم خوش‌نویس عبدالواحد مُنْظِم (۱۸۷۲-۱۹۳۴) فرمود که آن را کتابت کند. چون منظم این کار را پنهانی انجام داد (زیرا خواندن نوشته‌های احمد دانش گناه به شمار می‌آمد). عینی و شاعر جوان محمد صدیق حیرت (۱۸۷۸-۱۹۰۲) از صدرضیا سفارش گرفتند که نسخه منظم را با نسخه اصل مقابله و تصحیح کنند. آن‌ها نیز این سفارش را پنهانی اجرا نمودند.<sup>۱</sup> این واقعه بعد از یک یا دو سال درگذشت احمد دانش یعنی سال ۱۳۱۶ هجری که برابر ۱۸۹۸ یا ۱۸۹۹ است روی داده بود. عینی سال ۱۹۴۰ تأکید کرده است که پس از خواندن «نوادالوقایع» به او و بعضی شریکانش انقلاب فکری رخ نمود: «نظر ما به امیر و وزیر، به ملاها و به زندگانی آن

۱. این نسخه معتبر «نوادالوقایع» احمد دانش الآن در گنجینه دست‌خط‌های فرهنگستان علوم جمهوری تاجیکستان زیر شماره ۲۰۱۲ نگاهداری می‌شود.

روژه قریب تماماً دیگر شد» (۱-۵۱). تا آن وقت عینی چون احوال زمان را مشاهده می‌کرد خود را با این بیت بیدل تسلی می‌داد:

زندگی درگردن افتاده‌ست بیدل چاره چیست  
شاد باید زیستن ناشاد باید زیستن!

هنگامی که «نوادالوقایع» احمد دانش را خواند چنانکه در کتاب «یادداشت‌ها» می‌گوید: درباره «احوال فلاکت اشتغال» زمان به این فکر آمد: «این احوال را اصلاح کردن لازم است، مادام که من اصلاح کرده نمی‌توانم از وی نفرت کردن ضرور است» (۷-۶۴). انقلاب فکری که به او روی نمود همین بود.

چنانکه می‌بینیم عینی و همکاران او دست‌پرورد مکتب روشنگری احمد دانش می‌باشند که نفوذ آموزه‌های او نخست به واسطه محفل ادبی صدرضیا و بعد بی‌واسطه از آثار احمد دانش گرفته شده آن‌ها را به راه معرفت‌پروری و اصلاحات طلبی روان کرد.

عینی چون از تأثیر نگاشته‌های احمد دانش سخن رانده است بیشتر جنبه اجتماعی تعلیمات روشنگری او را تأکید کرده است. وی در آخر عمر در «یادداشت‌ها» ی خود می‌گوید: «دائرة نظر و مطالعه من آن وقت‌ها بسیار تنگ بود. بسیار جاهای «نوادالوقایع» را که درباره نجوم یا فلسفه و تصوف بودند نمی‌فهمیدم» (۷-۴۴۵). از این روی وی اول به جنبه‌های اجتماعی نظریات احمد دانش بیشتر دقت می‌کرد. اما بعدتر به دیگر رشته‌ها نیز توجه کرده است. در کتاب «تاریخ انقلاب بخارا» که عینی سال ۱۹۲۱ نوشته بود در بعضی قسم‌های الهیات و فلسفه اسلامی مشغولی کردن احمد دانش نیز تأکید شده است: «به علم‌های دینی، قرآن، حدیث، به شعر و ادبیات، به تاریخ و ترجمه احوال و به دیگر جزئیات علم‌ها مهارت پیدا کرده بود».<sup>۱</sup> پس از چهار سال دیگر یعنی سال ۱۹۲۵ عینی گفته است: «احمد کله (یعنی احمد دانش که به سبب کله کلانی و بزرگ مغزی چنین لقب گرفته بود - م. ش) چنانچه آثارش دلالت می‌کند در محیط بخارا در انقلاب علمی، ادبی،

۱. عینی. تاریخ انقلاب بخارا، دوشنبه، ادیب، ۱۹۸۷، ص ۲۰.

اجتماعی و سیاسی راهبر به شمار می‌رود.<sup>۱</sup> این جا جنبه‌های گوناگون جنبش روشنگری نامبر شده که در حقیقت یک جریان گسترده‌ای بوده همه زمینه و ابعاد زندگی را دربر گرفته بود. اصلاحات معارف‌پروری که روشنفکران می‌خواستند در همه ابعاد بنیاد معنوی داشت. آن انقلاب فکری که در عینی رخ آورد تنها دیگرگونی در عقیده‌های اجتماعی و سیاسی نبوده بلکه اساس معنوی شخصیت او را فرا گرفت. از فعالیت بعدی عینی معلوم می‌شود که ابعاد معنوی عقیده‌های احمد دانش در افکار عینی بیشتر نقش گذاشته است.

ورارود در اواخر قرن نوزده میلادی به استیلای روسیه دچار آمد. دولت‌خانهی خوقند برهم خورد. یک قسم امارت بخارا از جمله سمرقند را نیز به ترکستان روسیه الحاق کردند. بخارا ظاهراً مستقل ماند در اصل امیر فرمان‌بردار سفارت‌خانه روسیه بود. در عین حال در کشور بعضی دیگرگونی‌های اجتماعی آغاز گردید. جنگ‌های خانگی خاتمه یافت، راه رفت و آمد به روسیه و اروپا خیلی وسیع شد. احمد دانش سه بار به پترزبرگ سفر کرد. سوداگران ورخی روشنفکران تا به لندن می‌رفتند. کشور به فرایندهای اقتصادی روسیه کشیده شد، سرمایه‌بازرگانی را روابط نوی رشد می‌یافت، نفوذ فرهنگ پیشقدم روسی و اروپایی فکرها را رنگ تازه می‌داد. در نتیجه قباحات‌های عقب‌ماندگی آسیای میانه و حکمرانی مستبدانه منغیتیان در بخارا به نظرها بیشتر نمودار آمد و به ویژه احمد دانش ترتیبات بخارا را زیر تازیانه انتقاد گرفت. انتقاد سخت را صدرضیا، عبدالرئوف فطرت (۱۸۸۴-۱۹۴۴)، محمود خواجه بهبودی (۱۸۷۵-۱۹۱۹)، صدیقی عجزی (۱۸۶۵-۱۹۲۷)، تاش خواجه اسیری (۱۸۴۴-۱۹۱۵) و دیگر معارف‌پروران (روشنگران) نیز ادامه دادند. آن‌ها برای برپا نمودن جامعه نوینادی زمینه آماده می‌کردند.

معارف‌پروری تاجیکی پیش از همه آموزه فلسفی‌ای بود که اساس‌های معنوی و اخلاقی جامعه و فردای آن را می‌جست بنیاد علمی و نظری جامعه آینده را پی‌ریزی می‌کرد. بینش تاریخی احمد دانش فرهنگ معنوی ملت و تاریخ او را فرا

۱. عینی. نمونه ادبیات تاجیک، مسکو، ۱۹۲۶، ص ۲۸۸.

گرفت. عمده‌ترین مسئله‌های بنیادی اسلام، تاریخ فلسفه، تصوف، فقه، کلام، اخلاق و غیره، عقیده‌های امام غزالی، علی همدانی، نصیرالدین طوسی، خواجه احرار، عبدالرحمن جامی، عبدالقادر بیدل و دیگران مورد بررسی احمد دانش قرار گرفتند. او بسیاری از رشته‌های اساسی رشد معنوی ملت را جمعاً از نظر گذرانید و جمع‌بندی کردن خواست. اندیشه‌پردازی‌های احمد دانش خصوصیت جمع‌بست را دارد. عبدالرئوف فطرت نیز در آغاز سده بیست یک اندازه به جمع‌بست و نتیجه‌گیری و تجدیدنظر در مورد فرهنگ معنوی ملت پرداخت.

مقصد از این جویندگی‌ها آن بود که جامعه به خودشناسی معنوی برسد و چنانکه احمد دانش گفته است «خلق بدانند که برای چه آمده‌اند و برای چه بوده‌اند و چه کرده‌اند».<sup>۱</sup> مقصد تأمین خودآگاهی معنوی ملت بود تا که در جامعه تازه که در صدد بنیاد کردن آن بودند پایه‌های معنوی زندگی استوار باشد.

آخر سده نوزده دوره شکل‌گیری اساس‌های علمی و نظری معارف‌پروری، مرام و مسلک و آرمان‌های اجتماعی و معنوی روشنگری بود که این کار اساساً با کوشش احمد دانش انجام یافت و دیگران در آغاز سده بیست آن را تکمیل دادند. ابتدای قرن بیست دوره دوم جنبش معارف‌پروری، دوره عملی شدن مرام و مسلک‌ها بود. روشنگران در ابتدای قرن بیست خود را ترقی‌پرور می‌نامیدند. در بخارا گاه جوان بخاری هم می‌گفتند ولی بیشتر با نام جدیدان شهرت یافتند زیرا «مکتب اصول جدید» گشادند درس‌نامه‌های نو و روزنامه و مجله چاپ کردند. فعالیت تبلیغاتی را رواج دادند. جدیدان ترکستان از جمله سمرقند و خجند به مسئله‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی بیشتر رغبت ظاهر نمودند در راه فرهنگ‌گستری فعالیت عملی را وسعت دادند اما در بخارا بنیاد معنوی فعالیت عملی روشنگری بیشتر نمودار بود.

صدرالدین عینی از فعالان همین دوره دوم معارف‌پروری (روشنگری) بود. تحوّل فکری و فعالیت اجتماعی او از دیگر روشنفکران زمان خود تفاوت داشت. او

۱. احمد دانش. نوادر الوقایع، ج ۱، دوشنبه، ۱۹۸۹، ص ۲۸۴.

چه پیش از انقلاب ۱۹۱۷ و چه بعد از آن راه خاص خود را طی نمود.

### ۳

فعالیت روشنگری صدرالدین عینی اساساً از تاسیس مکتب اصول جدید آغاز یافت. پس از انقلاب روسیه سال ۱۹۰۵ روشنفکران تاجیک جرئت پیدا کردند و برای فعالیت عملی قدم برداشتند آثار احمد دانش و روشنگران دیگر، کتاب *زین العابدین مراغه‌ای* «سیاحت‌نامه ابراهیم بیک»، *روزنامه‌های فارسی و ترکی* که از کشورهای گوناگون می‌آمد چنانچه به فارسی «حبل‌المتین» از هند، «چهره‌نما» و «پرورش» از مصر، «سراج‌ال‌اخبار» از افغانستان، «ترجمان» ترکی از باغچه‌سرای قیریم (کریم)، «ملانصرالدین» آذری از تفلیس می‌رسید، مجله‌هایی که از تاتارستان و باشقردستان می‌آمد فکر را گشاده جوانان نواندیش را برای فعالیت عملی آماده کرده بود. عینی که مانند دیگر بخاریان زبان ازبکی را نمی‌دانست به مقصد خواندن روزنامه و مجله‌های ترکی به آموختن این زبان از دیوان نوایی شروع کرد (۱-۴۵) و چنان آموخت که بعد از انقلاب به ازبکی شعر و داستان و رمان‌ها نوشت. در روشنگری عملی روشنفکران تاجیک مطبوعات ترکی تأثیر بزرگ داشت و عینی چون نخستین بار از عامل‌های بیداری ملت یادآور شده بود چند روزنامه و مجله ترکی را نیز نام می‌برد:

روزگار آخر ز خواب غفلتم بیدار کرد  
چون به خود دیدم ز حال خود خجالت داشتم  
«ترجمانی» کرد احوال زمان از حال من  
«وقت» را در پیش خود «مرآت عبرت» داشتم  
در جرایدنامه اعمال خود دیدم عیان  
نیک سنجیدم که یک عالم قباحتم داشتم

(۸-۲۲۵)

این جا به روزنامه ترکی «ترجمان» که نشریه سرور جدیدیه ترکان روسیه اسماعیل غصبری (۱۸۵۱-۱۹۱۴) بود، روزنامه ترکی «وقت» که تاتارهای شهر

اُرُن بُرگ (روسیه) چاپ می‌کردند، این چنین مثنوی فارسی تاجیکی «مرآت عبرت» (۱۹۱۳) که به قلم سید احمد خواجه صدیقی عجزی تعلق دارد اشاره شده است. سرچشمه‌های افکار نوروشنفکران تاجیک در ابتدای سده بیست گوناگون بوده‌گاه از کشورهای دوردست شرق و غرب آغاز می‌یابد. عقیده‌های اندیشه‌پردازان ورزیده مسلمانان ترک‌نژاد روسیه، فلسفه اجتماعی بعضی آزادفکران ایران، هند، ترکیه، مصر و غیره در روشنگری تاجیکی نقش دارد. از احتمال دور نیست که نظریات جمال‌الدین افغانی (۱۸۳۸-۱۸۹۷) و محمد عبدوه (۱۸۴۹-۱۹۰۵) نیز تا اندازه‌ی به دسترس جدیدان ورارود از جمله جوان بخاریان قرار یافته باشد. روشنگران تاجیک در بخارا به سبب تقلید به جوان ترکان ترکیه، جوان بخاریان نیز نامیده شده‌اند که این خود اشاره‌ی به تأثیر جنبش‌های ترکیه می‌باشد. چنانکه همه جهان اسلام به حرکت آمده همه شرق مظلوم به سوی جهانی نو راه پیش گرفته بود. منورفکران جوان تاجیک نیز می‌خواستند ملت را از چنگال جور و ظلم و عقب‌ماندگی نجات بدهند.

هم‌چنانکه در سده نُه و ده میلادی در عهد آل سامان مسئله رستگاری ملی در افکار اجتماعی از موضوع‌های اساسی بود از آخرهای سده نوزده در نوشته‌های احمد دانش و دیگران باز رستگاری ملی فرموده تاریخ دانسته شد. در این راه آموزش و پرورش را شرط اول به شمار آوردند. عبدالرئوف فطرت در تریه رساله‌ی نوشته که «رهبر نجات» نام دارد. عینی به کودک چنین مراجعت کرد:

مکتب سبب حیات باشد

مکتب سبب نجات باشد

مکتب به تو داد علم و آداب

مکتب به تو داد دُر نایاب

(۳۲۸-۸)

این است که علم و ادب را «دُر نایاب» و مکتب را «سبب نجات» به شمار آوردند یعنی معنویت را شَه‌سُتون بنای نوین زندگی حسابیده با این اندیشه عمل سرکردند. سال ۱۹۰۳ ملا عبدالقادر شکوری (۱۸۷۵-۱۹۴۳) در سمرقند مکتب اصول



نوگشاد و موفق شد که در شش ماه به بچه خط و سواد بیاموزد و سپس از حساب، جغرافیا، تاریخ و غیره معلومات بدهد. جوان بخاریان از این الهام گرفته و شاعران نمایان زمان میرزا عبدالواحد منظم مذکور که نیز از دست پروردان صدر ضیا بود صدرالدین عینی و احمدجان حمدی (۱۸۸۴-۱۹۴۶) و حامد خواجه مهری (که ۹ مارچ سال ۱۹۱۸ از دست جلادان امیر بخارا کشته شد) سال ۱۹۰۸ در بخارا مکتب اصول جدید گشادند. صدرضیا و دو سه نفر دیگر برای خرج این مکتب هر ماه پنهانی مبلغ معین می دادند. عینی در این مکتب آموزگار بود و کتاب های درسی به نام «تهذیب الصبیان» (کتاب خوانش، ۱۹۱۰ و ۱۹۱۷)، «ضروریات دینی» («تعلیم ایمان» ۱۹۱۴) و «ترتیل القرآن» (که سال چاپش معلوم نیست) نوشت. این مکتب به اغوای ملاهای ارتجاعی بعد یکسال بسته شد و چندی به طرز پنهان کاری عمل کرد.

عینی، منظم، مهری، حمدی و چند نفر دیگر سال ۱۹۱۰ در بخارا به نام «تربیه اطفال» یک جمعیت مخفی تأسیس کردند که مکتب های اصول نو ایجاد می نمود به ولایت های روسیه و کشورهای دیگر برای تحصیل علم طلبه می فرستاد. عینی گفته است که «مرام نامه این جمعیت فقط علمی بوده در نظام نامه آن برای احتیاط «جمعیت مطلقاً به سیاست دخل نمی کند» نوشته شده باشد هم اعضایان جمعیت خلق را به اصلاحات عمومی تشویق کرده فسادهای طرز اداره امیر را فاش نموده اهالی را بر ضد این اداره ظالمانه برمی انگیزختند».<sup>۱</sup> مقصودهای سیاسی در این جمعیت در آستانه انقلاب یعنی سال ۱۹۱۷ بالا گرفت اما تا آن گاه «تربیه اطفال» بیشتر یک سازمان فرهنگی بود.

مرام اصلی مطبوعات جدید از جمله «بخارای شریف» (۱۹۱۲) که یکمین روزنامه فارسی تاجیکی است نیز فرهنگ گستری بود. مطبوعات جدیدان سمرقند - روزنامه «سمرقند» (۱۹۱۴-۱۹۱۵) و مجله «آینه» (۱۹۱۴-۱۹۱۵) که هر دو را مفتی محمود خواجه بهبودی به فارسی و ترکی نشر می کرد نیز مسئله های مختلف

زندگی را از دیدگاه روشنگری بررسی می‌کردند. جدیدان ملت را به علم و فن اروپا رسانیدن می‌خواستند. صدیقی عجزی گفته بود:

اگر از زندگی دارید امید  
اروپا هر چه می‌داند بدانید<sup>۱</sup>

بیشتر همین تشویق به دانش‌های اروپا سبب شد که روشنگران را سخت تعقیب حتی تکفیر کرده‌اند. با وجود این انتقاد سخت زمان و زمام‌داران آن در نوشته‌های جدیدان کم نشده است. آن افشاگری، آن تلخ و تندها و نیش زبان و کنایه‌های آبدار که در نگاشته‌های احمد دانش می‌بینیم در آغاز سده بیست به نوعی در رساله‌های فطرت «مناظره» (۱۹۰۹) و «بیانات سیاح هندی» (۱۹۱۲) یا در آثار صدرضیا چنانچه در «تذکره الحمقا» (که بخشی از «نوادرضیائی» اوست، تهران، سروش، ۱۳۷۷) و غیره به نظر می‌رسد ولی عینی از انتقاد سخت دست کشیده است. این را عقب‌نشینی از رویه احمد دانش و مرام و مسلک روشنگری نباید دانست بلکه به احتمال قوی نشانه جستجوی امکانات بیشتری برای اجرای برنامه مثبت، نشانه مرکزیت دادن دقت بر سر تربیت معنوی بود. معنویت‌جویی و معنویت‌گستری اصل مقصد روشنگری بود. هدف عینی بیشتر «انقلاب علمی» بود و او می‌خواست که «در بین مردم بخارا فکر انقلاب علمی پیدا شود».<sup>۲</sup> معارف‌پروران تاجیک برای احیای معنوی ملت مبارزه می‌کردند.

از این جهت یک شعر عینی که به نام «ندا به جوانان» سال ۱۹۱۴ در مجله «آئینه» سمرقند (شماره ۵) چاپ شده بود جالب است. این شعر در تضمین بیت:

هر سرو سهی که باغبان کشت  
آخر همه هیزم است انگشت

گفته شده است. متن کامل شعر عینی این است:

هر سرو قدی که قد برافراخت    آخر به مغاک خاک جا ساخت

۱. صدیقی. انجمن ارواح. تفریس، ۱۳۳۱ (۱۹۱۳)، ص ۱۹.

۲. عینی. تاریخ انقلاب بخارا، ص ۴۹.

هر ماه رخی که رخ برافروخت      آخر به شراره فنا سوخت  
 هر گل که به نوبهار بشکفت      آخر همه را خزان چو خس رفت  
 هر جاست که آبشار و گلگشت      آخر شدنی ست خشک چون دشت  
 هر قصر که ساخت دست معمار      در دست فناست آخر کار  
 هر ماه که یافت اوج اقبال      گردید هلال آخر حال  
 در صفحه روزگار از کس      نام بد و نیک ماند و بس  
 ای دل چو گذشتنی ست ایام      بر خرد و بزرگ کام ناکام  
 آن به به زمین زندگانی      تخم عمل نکوفشانی  
 چون ماه به اوج کامرانی      بر روی جهان ضیافشانی  
 چون باغ به وقت نوبهاران      بگشای دل حزین یاران  
 چون سرو اگر ثمر نداری      از سایه خود ببخش باری  
 چون مهر ترا چون نیست تابی      باری چون ابر پاش آبی  
 چون ابرگر آب دلکشت نیست      آخر نه ز آه آتشت نیست  
 در مورد احتیاج آتش      کم نیست ز آب خوب و دلکش  
 بخشای به قدر استطاعت      از عمر به خدمت جماعت

(۸-۲۳۹-۲۴۰)

این است که استاد عینی خدمت جماعت را وظیفه اساسی می‌داند. اگر استفاده از آتش را جائز شمرده است نه آتش جهان سوز خشم و غضب بلکه آتشی که مثلاً در زمستان تن و جان را راحتی ببخشد. خواست و نیاز او از هرکسی این است که «چون ماه بر روی جهان ضیا فشانند»، شب تار را روشن کند.

از همه نظم و نثری که استاد سال‌های فعالیت روشنگری یعنی از آغاز قرن تا سال ۱۹۱۷ نوشته است آشکار است که او وصیت احمد دانش را به جا می‌آورد، در راه دفع بی‌انصافی و بی‌عدالتی، در راه اصلاح انسان و جامعه جهد و جدل می‌کرد ولی نه از راه انقلاب بلکه از راه روشنگری و اصلاحات معارف پروانه می‌خواست این کار را انجام بدهد.

## ۴

در بخارا و ترکستان روشنفکران زیادی راه انقلاب را برای رسیدن به دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی رد کردند. از جمله محمود خواجه بهبودی که یکی از سروران روشنفکران ترکستان بوده اندیشه او در نظر جوانان ترقی پرور اعتبار بلند داشت چنین افکاری را ترویج می‌کرد. شاید در مجله «آینه» که ناشرش بهبودی بود چاپ شدن شعر عینی «ندا به جوانان» یک نشانه همفکری مؤلف و ناشر در مسئله راه‌های عملی کردن اندیشه معارف پروری باشد.

می‌دانیم که عینی فطرت را به غایت حرمت می‌کرد و در کتاب «نمونه ادبیات تاجیک» او را «برادر فطرت» خوانده است و «محرر آتش زبان» دانسته است. سال ۱۹۲۱ درباره مجموعه شعرهای فطرت «صیحه» که سال ۱۹۱۰ در اسلامبول به چاپ رسیده بود عینی گفته است: «شاعر در این مجموعه از جبر و ظلمی سخن می‌راند که عالم جهانگیران در حق عالم شرق و اسلام می‌کردند. اگر بگوییم که این اثر به خوانندگان چون قوه الکتریکی (برق - م. ش) تأثیر سریع و قوی داشت هرگز مبالغه نکرده‌ایم».<sup>۱</sup> آن‌گاه عینی رویه انتقادی فطرت را نیز معقول دانسته فضیلت رساله «بیانات سیاح هندی» را در این دیده بود که «در این اثر احوال علمی، سیاسی و اقتصادی بخارا بی‌رحمانه، گاهی به طریق هجو تنقید شده بود»<sup>۲</sup> رساله‌های بعدی فطرت «رهبر نجات» (۱۹۱۵) و «عائله» (۱۹۱۶) به مرام و مسلک عینی بیشتر نزدیکی داشتند. وی اثر اولی را کتاب اخلاق و اجتماعیات یعنی اساس‌های اخلاقی حیات اجتماعی و دومین کتاب را اثری در خصوص اصلاحات زندگی خانوادگی به شمار آورده است. الحق فطرت در دو رساله آخر بنیاد معنوی و اخلاقی هستی انسان و جامعه آینده را معین کردن می‌خواهد و گویا جزئی از برنامه نوسازی معارف پرورانه حیات را پیشنهاد نموده است.

لیکن با رسیدن انقلاب میان عینی و فطرت ناسازی پیدا شد. پس از انقلاب

۲. همان جا.

۱. عینی. تاریخ انقلاب بخارا، ص ۱۰۲.

فوریه سال ۱۹۱۷ که در روسیه تخت رمان اف را سرنگون کردند جمعیت مخفی روشنگران بخارا به دو گروه تقسیم شد. عینی در یک گروه و فطرت در گروه دیگر قرار یافتند. جدید جوان فیض الله خواجه اف (۱۸۹۶-۱۹۳۸) که در گروه فطرت بود با سرزنش گفته است که گروه جدیدان سالخورده یعنی عینی، منظم، حمدی، مهری و دیگران «طرفدار اصلاحات بدون تزلزلها، به ویژه تلاطم‌های انقلابی بودند» و می‌گفتند که «نمایش و تظاهرات انقلابی می‌تواند حتی خونریزی از پی آورد».<sup>۱</sup> به گفت فیض الله خواجه اف گروه دوم یعنی جوانان هوای عملیات قطعی در سر داشتند، عبارت از «یک جریان فعال و انقلابی بودند که حتی از شورش مسلحانه نمی‌ترسیدند».

به عقیده ما آن چه فیض الله خواجه اف درباره خودداری عینی و بعضی ترقی‌پروان سال دیده از مبارزه انقلابی گفته است حقیقت دارد زیرا به آنچه خود عینی نوشته است مخالف نیست.

در حقیقت عینی در سال ۱۹۱۷ ضد حرکت‌هایی بود که به جنبش انقلابی مانند باشند. چون امیر بخارا ۷ آوریل ۱۹۱۷ فرمان اصلاحات را نشر کرد و جوان بخاریان (جدیدان) خواستند «نمایش شادیانه و شکرانه» برپا نمایند عینی یکی از آن‌هایی بود که مقابله کردند. عینی می‌گفت اگر نمایش شود امیر نمایش را بهانه کرده عکس العمل نشان می‌دهد (۱-۷۸). در حقیقت ۸ آوریل جوانان به نمایش شکرانه برآمده بودند که عکس‌الحرکت آغاز یافت. آدمان امیر برخی از کسانی را که به نمایش اشتراک کرده بودند دستگیر و حبس کردند.

عینی در این تظاهرات شرکت نوزید. با وجود این ۹ آوریل عینی را از حجره مدرسه دستگیر نموده ۷۵ دره تعزیر کردند. حکم ۷۵ دره برابر حکم قتل بود و میرزا نذرالله جدید که آن روز برابر عینی ۷۵ چوب خورد پس از سه روز فوتید. ولی عینی جان سخت بود و نمرد و بعد ۵۲ روز معالجه پزشکان بیمارستان روسیه اندکی صحت یافته به سمرقند (یعنی به ترکستان روسیه) پناه برد و دیگر تا آخر عمر آن‌جا

۱. فیض الله خواجه اف. آثار منتخب، ج ۱، تاشکند، ۱۹۷۰، ص ۱۰۳، به روسی.

زندگی کرد.

سبب اساسی این که عینی از فطرت و فیض الله خواجه‌اف و شریکان آن‌ها قطع رابطه کرد آن بود که بعضی جدیدان جوان از روی خود غرضی حرکت انقلابی سر کرده بودند و از انقلاب هدف‌هایی داشتند که از آزادی‌خواهی و روشنگری دور بود. انقلاب‌خواهی آن‌ها نتیجه تحول عقیده‌های معارف‌پروری نبود بلکه با نیت‌های ناپاکی به راه ماجراجویی درآمدہ بودند، سر قدرت آمدن می‌خواستند. فطرت آخرالامر به راه پان‌ترکیسم داخل شد. عینی می‌گوید: پس از انقلاب فوریه سال ۱۹۱۷ که در روسیه روی داد در بخارا «در سر حرکت اصلاحات طلبی مثل فطرت و عثمان خواجه جدیدانی گذشتند که آن‌ها در ترکیه خوانده (تحصیل کرده - م. ش) آمده، تشویقات پان‌ترکیستی می‌کردند. آن‌ها نه تنها در بین خود بلکه به مردم شهر بخارا هم که بیشترین آن‌ها زبان ازبکی را نمی‌دانستند به زبان ترکی عثمانی گپ می‌زدند» (۱-۷۱). آن‌ها دعوا داشتند که تاجیکان در اصل همان ازبکانند که با تأثیر ایرانیان و مدرسه زبان خود را گم کرده‌اند (۱-۹۷). چون روسیه بر اثر جنگ یکم جهانی و انقلاب سست شد در دل پان‌ترکیست‌ها امید استقلال سیاسی و برپا نمودن دولت بزرگ ترکی پیدا گردید. این است که بعضی از جدیدان با مقصد به دست آوردن حاکمیت حزب کمونیست تاسیس کردند و سال ۱۹۲۰ لشکر شوروی را به سرنگون کردن امیر بخارا دعوت نمودند. استیلای ارتش سرخ روسیه «انقلاب خلقی بخارا» نام گرفت و فیض‌الله خواجه‌اف مذکور که دست راستش فطرت بود در سن ۲۴ سالگی سر وزیر جمهوری شوروی خلق بخارا تعیین شد و سال ۱۹۲۴ با هم‌دستی عبدالله رحیم بای‌اف که او نیز تاجیک بود بخارا را به اتحاد جماهیر شوروی الحاق کرده ازبکستان بزرگ و قوی شوروی به وجود آورد و بر مسند سروریری آن نشست یعنی با قصد سیاسی بخارا را فروختند. بخارا به عنوان یک دولت که قرن‌ها وجود داشت از بین رفت. از بین برنده آن نیز در مسند سروریری دیر نه‌آسود: شورویان فیض‌الله خواجه‌اف را سال ۱۹۳۷ به زندان انداختند و کشتند. در ترور عمومی سال شوم ۱۹۳۷ عبدالله رحیم بای‌اف نیز کشته

شد.<sup>۱</sup> رسم دنیا همین است: وطن فروشان و خائنان ملت جان به سلامت نبردند:

پدرکش را شاید پادشاهی

اگر شاید پس از شش مه نباید

صدرالدین عینی ماه مارچ و آوریل ۱۹۱۷ پی برده بود که روبه سیاست و «مبارزه انقلابی» آوردن برخی از آن‌هایی که خود را ترقی‌پرور می‌نامیدند دست کشیدن از مسلک معارف‌پروری و روشنگری است. در حقیقت سیاست‌گرایی ترکانه و حاکمیت‌جویی حرام به سر مردم به ویژه به سر مردم تاجیک بسیار فاجعه‌ها آورد. ما این را پائین‌تر خواهیم دید. متأسفانه چندی از روشنگران پاکدل نیز گمراه شده از پی آن «انقلابیان» رفته بودند.

اما عینی راه روشنگری خود را هم‌چنان ادامه می‌داد. وی از حکومت شوروی ترک‌پرست فیض‌الله خواه‌اف منصبی نگرفت. او برای منصب معارف‌پرور نشده بود. دیگر تا آخر عمر هدف‌های روشنگری او به هدف‌های سیاسی تبدیل نیافت بلکه همیشه سیاست‌گرایی مجبوری یا اختیاری او هدف‌های معارف‌پروری داشت. در وجود او آن حقیقت تجسم یافته بود که اصل معارف‌پروری بلند داشتن مشعل فرهنگ و معنویت است که دیگر مقصدهای اجتماعی رابه خود تابع می‌کند لیکن سیاست ذاتاً جنبه وسوسه‌انگیزی نیز دارد و سیاست‌گرایی خوفی با خود می‌آرد که اندیشه والای بشردوستی را به حکم خود به در آورد و تحریف بسازد. از این رو روشنگر اصیل تا امکان هست بیرون از سیاست می‌ایستد و می‌خواهد راهنمای آن به سوی انسان‌پروری باشد. گویا عینی این را هر وقت پی برده بود.

با وجود این‌ها عینی سال ۱۹۱۸ عقیده انقلابی پیدا کرده بود. ترور سال ۱۹۱۸ که به نام «معرکه جدیدکشی» شهرت دارد و دهشت‌های آن در کتاب عینی «جلادان بخارا» تصویر شده است او را به انقلاب‌خواهی آورد. در این ترور برادر او

۱. تفصیل واقعه‌های پردهشت سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۲۴ در کتاب‌های زیرین آمده است: تاجیکان در مسیر تاریخ، گردآوری و تحقیق میرزا شکورزاده، اله‌دا، تهران ۱۳۷۳-۱۹۹۴؛ رحیم مَس‌اف. تاریخ طبرتقسیم، عرفان، دوشنبه، ۱۹۹۱ (به زبان روسی)؛ رحیم مَس‌اف. تاجیکان با رمز کاملاً سَری، پیوند، دوشنبه، ۱۹۹۵، (به روسی).

سراج‌الدین را که نیز از فعالان نهضت روشنگری بود ماه مارچ وحشیانه کشتند. عینی ماه اوت در کشته شدن سراج‌الدین مرثیه پرسوزی گفت که ترجیع‌بند بوده بند اول آن در آخرین تحریر این است،

دوستان فاجعه سخت بیامد به سرم  
رفت از این فاجعه روح از تن و نور از بصرم  
خبری آمد و رفت از دل و جان طاقت و هوش  
بعد از این کی شود از هوش و دل و جان خبرم  
خبر این است که با تیغ ستم کشته شده‌ست  
دادم - قوت روح و دل و قوت جگرم  
از هجوم المم قوت فریاد نماند  
تا چنین دشنه بیداد فلک زد به سرم  
جگرم آب شد و ریخت ز دو چشم ترم  
جگرم واجگرم واجگرم واجگرم

آخرین بند این است:

خواهم آن خانه بیداد و ستم ویران باد  
خواهم آن محکمه جور مزارستان باد  
خواهم آن تخت که شد باعث بدبختی ما  
ریزه ریزه شده با خاک سیه یکسان باد  
خواهم آن تاج که زیب سر خونخواری شد  
با سر صاحب خود زیب ده زندان باد  
خواهم آن قصر که عشرتگه جلادان است  
پاره پاره شده در زیر زمین پنهان باد  
خواهم آن زمره که امروز تحکم دارد  
دست بسته به در محکمه‌ها حیران باد



خواهم آن مفتی و آن قاضی و آن شاه و وزیر  
 سرنگون گشته به خون خودشان غلطان باد  
 کین همه ظلم به دوران که بدین وحشت رفت  
 بهر آمادگی عشرت این حضرت رفت

(۸-۲۹۰)

چنانکه می بینیم عینی اکنون می خواهد که آن «محکمه جور» با تبادلات شدید انقلابی زیروزیر شود. او دیگر روشنگری و اصلاحات تدریجی دموکراتی را کافی نمی داند ولی از نوشته های آن وقته او معلوم نیست که انقلابی که او می خواست با آن انقلابی که جدیدان جوان بخاری می خواستند مانندی داشت یا از آن فرق می کرد. به انقلاب بلشویکان که در روسیه به وقوع پیوست چه رابطه و چه نسبتی می تواند داشته باشد. معلوم نیست که عینی انقلاب را در بخارا از کدام نیروها چشم داشت. همین معلوم است چون سال ۱۹۲۰ واقعه ای به نام انقلاب بخارا روی داد عینی آن را به صفت انقلاب اعتراف کرد. این هم معلوم است که انقلاب بلشویکی اکتبر سال ۱۹۱۷ را با روح بلندی پیشوازگرفت و سال ۱۹۱۸ مستزادی به نام «به شرف انقلاب اکتبر» گفت:

ای مشعل رخشان عدالت زکجایی؟  
 که امروز به مایی!  
 تاریکی بیداد زگیتی بزدایی!  
 مانا که ضیایی!  
 آن ها که به بالای رعایای ستمکش  
 بودند چو آتش  
 خاکسترشان از تو شد امروز هوایی  
 تو روز جزایی  
 دنیای کهن از قدمت زیر و زیر شد  
 دنیای دگر شد

آن‌ها که زدندی همه دم لاف خدایی  
 کردند گدایی  
 محنت‌کش بیچاره پس از دیدن صد جبر  
 ای وَقْعَةُ اکْتَبِر  
 از مرحمت یافت ز اندوه رهایی  
 تو مرغ همایی!  
 از تیغ جفا خون بسی بی‌گنهان ریخت  
 چون آب روان ریخت  
 تا چهره گلگونه تحقیق نمایی  
 در دهر ریایی  
 بهر دل یاران ستم دیده مظلوم  
 محنت‌کش معصوم  
 در دهر ابدالدهر کنی حکم‌روایی  
 هم دیر بیایی

(۲۸۷-۸)

از این شعر و دیگر نوشته‌های آن وقته استاد عینی عیان است که به وقوع آمدن  
 چنین انقلابی را در بخارا نیز لازم می‌داند.  
 در نخستین سالگشت انقلاب اکتبر شعری به نام «سرود آزادی» یا «مارش  
 حریت» گفت که آن را در سمرقند شاگردان او سروده به جشن‌گاه رفتند. این شعر به  
 هوای «ماژسیلیز» فرانسوی گفته شده است و بنابراین در همه بندها وزن هر مصرع  
 بیت از هم تفاوت دارد:

ای ستم‌دیدگان ای اسیران  
 وقت آزادی ما رسید  
 مزدگانی دهید ای فقیران  
 در جهان صبح شادی دمید

(۲۵-۸)

این است که اسناد عینی به خدمت انقلاب درآمد. دیگر همه فعالیت او به روح انقلاب، به روحیه زمان نو که به سوی دگرگونی‌های کلی اجتماعی و سیاسی راه پیش گرفت سازگاری داشت تابع زمان انقلاب اجتماعی بنیان‌گنی بود. از سال ۱۹۱۷-۱۹۱۸ دوره دوم جهان‌بینی و فعالیت صدرالدین عینی آغاز یافت که دوره انقلابی است.

## ۵

صدرالدین عینی به خدمت انقلاب شوروی کمر بست ولی کمر بند او همان کمر بند معارف پروری بود.

معارف پروری پس از انقلاب هم دوام یافت. عقیده ما ادبیات‌شناسان شوروی که می‌گفتیم: معارف پروری وظیفه‌های اجتماعی خود را خوب یا بد تا انقلاب انجام داد و انقلاب در پیش جامعه به تمام وظیفه‌های دیگر گذاشت به نظر این کمینه از بعضی جهت‌ها چندان درست نبود. آری انقلاب جامعه را به کلی به راه دیگر درآورد. رشد و تحول طبیعی افکار اجتماعی و ادبیات و صنعت (هنر) را قطع کرده به مفکوره مارکسیستی که محصول شرایط تاریخی و اجتماعی و اقتصادی دیگری بوده در ترکستان و بخارا زمینه نداشت زوراً همه ساختارهای جامعه را از بیخ و بن دگرگون کرد حتی مردم را به سوی بی‌دینی برد ولی باطناً اعتقاد مردم هم چنان پابرجا بود. ذهن و تفکر ملت بعضی خصوصیت‌های عمده خود را تا به آخر یک اندازه نگاه داشت. انقلاب نتوانست برخی از روندهای اجتماعی و فرهنگی و مذهبی و غیره از جمله معارف پروری را به کلی نیست کند.

اگرچه معارف پروری (روشنگری) چون یک جریان اجتماعی و فرهنگی دیگر وجود نداشت به هرحال آرمان‌های عالی آن زنده بود و فدایی‌های راه روشنگری را به جد و جهد وادار می‌کرد. بسیاری از جدیدان بانی‌های معارف پروری به انقلاب پیوستند. از جمله حبیب‌الله مخدوم اوحدی (۱۹۰۰-۱۹۳۸) در غزلی که به جواب غزل مشهور ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی «انقلاب سرخ» گفته است چنین بیتی دارد:

### از انقلاب مقصد اول معارف است

این یک سبق به گوش بدار از کتاب سرخ<sup>۱</sup>

انقلاب بخارا که فرزند انقلاب اکبر است هرگز نمی‌توانست معارف را مقصد اول به شمار آورد. هدف آن زیر و زیر کردن عالم و برپا ساختن «جامعه بدون صنف و طبقات» بود. از این رو دایره‌های رسمی شوروی از نیمه دهه بیستم معارف پروری و جنبش جدیدان را محکوم کرده نهضت ضدانقلابی قلمداد نمودند. معارف پروران با وجود این محکومیت و تعقیبات کار خود را ادامه دادند. ولی فعالیت آن‌ها کم‌کم شکل و مضمون دیگر می‌گرفت. چگونگی این دگرگونی‌های معارف پروری را از کار و تلاش‌های عینی می‌توان دید.

صدرالدین عینی روزنامه‌نگاری و فرهنگ‌گستری خود را تنویر افکار خواننده است که همان روشنگری گفتن است. «تنویر افکار» نام دومین مقاله او در مجله تازه بنیاد «شعله انقلاب» (۷ دسامبر ۱۹۱۹ شماره ۲۳) است که مرامنامه او را برای سال‌های بعد بیان می‌سازد. وی در این مقاله عقیده اظهار کرده است که: «بدبختانه ما فارسیان در کوچه بی‌خبری تماشاگری می‌کنیم» (۹-۱۳)، زیرا «انقلاب مقدس را به حالتی استقبال کردیم که نه علم داریم نه ادراک نه خط داریم نه سواد نه فکر داریم نه خیال نه آرزو داریم نه آمال» (۹-۱۲) «و حال آن که قوم بی‌علم امروز یا فردا محکوم زوالند» (۹-۱۴). از این رو عینی به «رنجبران فارسی‌زبان» به «فارسیان ترکستان» مراجعت می‌کند که «فکر خود را تنویر و معلومات خود را توسعه نماییم» (۹-۱۳).

این است که عینی خواه آموزگاری می‌کرد خواه در روزنامه و مجله‌های فارسی تاجیکی یا ترکی از یکی مقاله می‌نوشت خواه بعدتر پس از سال ۱۹۲۴ که تاجیکستان تأسیس یافت کتاب‌های درسی ترتیب می‌داد. مشاور و محرر (ویراستار) نشریات دولتی شده جوانان نویسنده و ترجمان تربیت می‌نمود و هکذا

۱. اقتباس از: عینی، نمونه ادبیات تاجیک، ص ۵۹۷. درباره اوحدی این چنین مراجعت شود به ص ۲۲۲-۲۲۶ آن کتاب.

- در همهٔ موردها به راه «تنویر افکار» ادای خدمت به عهده گرفته بود. در همهٔ این موردها کار او عبارت از کوشش‌هایی برای گشادن چشم ملت به حال خود به حال آدم و عالم بود.

به این معنی استاد عینی در دههٔ بیستم و سی‌ام نیز معارف‌پرور بود ولی اکنون روشنگری او ویژگی‌های نو داشت. یکی از خصوصیت‌های تازهٔ معارف‌پروری او این بود که همیشه کم و بیش رنگ سیاسی داشت. پیش از انقلاب او تا حد امکان از سیاستگرایی می‌گریخت. ولی اکنون علاج‌گریز نبود. انقلاب با همهٔ نوع‌های فعالیت اجتماعی رنگ سیاسی داد و معارف‌پروری عینی گاه مجبوراً و گاه اختیاراً و صدقاً فعالیت فرهنگی انقلابی و سیاسی بود تا که شرائط دشوار سال‌های بعد از انقلاب را به منفعت ملت به کار بگیرد.

یک دگرگونی که پس از انقلاب در افکار عینی به وجود آمد این بود که روحیهٔ انتقادی او به غایت قوت گرفت. عینی پس از انقلاب به انتقادگری احمد دانش برگشت و در فاش کردن قباحات‌های ترتیبات عهد منغیتیان سخنش چون سخن احمد دانش نیش پیدا کرد، ولی سال ۱۹۲۰ در کتاب «تاریخ امیران منغیتیهٔ بخارا» گفته است: «ما در ذکر امیران منغیتیهٔ بخارا خصوصاً در ترجمهٔ حال امیر عبدالاحد سخن را زیاده بی‌پرده رانیدیم. چیزهایی را که نشر آن‌ها به آداب قلم مطلقاً مساعدت نمی‌کرد فاشاً فاش نگاشتیم. یحتمل خوانندگان نویسنده را به این کردارش مواخذه نمایند به بی‌آدابی و بی‌نزاکتی‌اش نسبت دهند. در واقع حق دارند. ما نیز از این کردار خود خیلی متأثر هستیم لیکن چه باید کرد؟ تاریخ ما را به نوشتن این قبیل فجایع و فضایح مجبور نمود. باید فرمان تاریخ را بالرأس والعین اجرا نماییم وگرنه در نزد تاریخ مسئول و مؤخذ خواهیم بود... ما در این عملیات خود چون جراح سخت‌دل چابک دست با نیشر قلم بی‌رحمانه جراحات‌های آماس کرده‌مان را شکافتیم و بریدیم. آری! صفحه‌های مصفی را با چرک و خون آلوده کردیم. لیکن امید است که این زخم‌های عملیات دیدهٔ ما بعد از این به هم آمده جسم فگار ما را صحت کامل میسر گردد» (۱۰-۱۸۶).

مهم‌ترین مادهٔ مرامنامهٔ ایجادگری علمی و ادبی خود را از این بهتر شرح دادن

شاید از دایره امکان بیرون باشد. از این گفته عینی روشن است که انتقاد بی‌رحمانه او که به دیروز تاریخ نگرانیده شده است سبب جدی بنیادی دارد. این ضرورت از مسئولیت‌شناسی تاریخی سرزده بود. این فرزند اصیل ملت خود را و هر کسی را در پیش تاریخ مسئول می‌دانست و ضرور می‌شمایید که هرچه در تاریخ بود و هست باید در لوح خاطر ملت نقش ببندد. یاد تاریخی ملت باید همه مهم‌ترین رویدادهای هر زمانی را نگه‌داری بکند تا از آن سبق بگیرد، در پیش عالمیان پاسخ بگوید.

هر بد و نیک به درگاه تاریخ به حساب است و بدون اجر نیست. مسئولیت‌شناسی تاریخی بیشتر رو به آینده دارد. پاداش دیروز و پریروز امروز می‌رسد و یا فردا و پس فردا خواهد آمد. ممکن است که دیروز فردا را خراب کند یا برعکس برای دریافت درمان دردها به کار آید. وگرنه تاریخ معنی نخواهد داشت. حقانیت کامل و امید از آینده نقطه اساسی نظریه تاریخی عینی بوده است. متأسفانه بسیاری از امیدهایی که عینی و هم مسلکان او از انقلاب داشتند برباد رفت. از جمله «جسم فگار ما را صحت کامل میسر» نگردید و دردهای نو علاوه شد ولی نظریه تاریخی عینی همچنان باقی ماند، راه عملی شدن می‌جست، پیوسته تکمیل می‌یافت.

مرامنامه تاریخی عینی از «تاریخ امیران منغیته بخارا» (تألیف ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۳) و قصه «جلال‌الدین بخارا» (۱۹۲۲) سرکرده در اثرهای علمی و ادبی و فعالیت روزنامه‌نگاری او عملی شده است. کوششی در راه این که یاد تاریخی ملت محتوای نزدیک به واقعیت داشته باشد یکی از مهم‌ترین بخش‌های روشنگری عینی در دوره پس از انقلاب تا آخر عمر اوست.

عمیق بُرد یاد تاریخی ملت و فعال‌سازی آن از اول معارف پروری از زمان احمد دانش ضرورت ویژه پیدا کرده در دوران انقلاب بیشتر اهمیت کسب نمود. دگرگونی‌های کلی تاریخی و سرعت روزافزون زمان لزومی به میان آورد که جامعه تفکر تاریخی داشته باشد و یاد تاریخی او به شدت کار بکند تا ملت بتواند از گذشته درس آموزد، چشمش بیناتر و دلش تواناتر شود.

افسوس که جامعه تاجیکان و رارود هنوز به عمیق بُرد شعور تاریخی آماده نبود و

در بسیار موردها بینش تاریخی نداشت اما در نتیجه تلاش و پیکارهای سخت دهه بیستم میسر شد که یاد تاریخی که بنیاد شعور تاریخی است نو شود، دارایی افزایش و در حل سرنوشت ملت چون یک عامل پُرزور عمل نماید.

## ۶

فعالیت‌افزایی یاد تاریخی در دهه بیستم به قوت گرفتن پان‌ترکیسم وابستگی داشت.

پان‌ترکیست‌هایی که پس از انقلاب به سر قدرت آمدند خلاف واقعیت روز، خلاف حقیقت تاریخ عمل می‌کردند.

ترک‌پرست‌ها پس از انقلاب تاجیکان را از نشریات و چاپ کتاب درسی محروم کردند، مکتب‌ها را سراسر از یکی (در بخارا دو سال اول حتی ترکی عثمانی) کردند، ترکی از یکی را زبان رسمی دولت شوروی در بخارا، سمرقند و همه قلمرو زبان فارسی تاجیکی اعلان نمودند، تاجیکان را در همه سندها از یک نوشتند. از یکانیدن تاجیکان نخستین میوه انقلاب بود که بسیار تلخ آمد و به ویژه در بخارا و سمرقند چون زهر هلاهل عمل کرد. می‌خواستند که پیشتر و بیشتر از همه این دو ناحیه که از استوارترین مرکزهای باستانی زبان و فرهنگ فارسی تاجیکی است ترک شود. «تاجیک نیست، ما همه ترک و از یک هستیم» همین بود شعار ترک‌پرستان در بخارا و سمرقند.

چون به تقاضای ترک‌پرستان و مسکو تدارک تقسیم حدود ملی یعنی مرزبندی آسیای میانه آغاز یافت مبارزه سختی در سر مسئله تاجیکان برخاست.<sup>۱</sup> ثابت کردن موجودیت تاجیکان عملاً بر عهده استاد عینی ماند. اساساً او با دلیل و برهان قاطع و گواهی تاریخ به ثبوت رسانید که تاجیکان در ماوراءالنهر از قدیم وجود داشتند و امروز هم وجود دارند. او سرور معنوی چند نفری بود که با چنین دعویی به پا

۱. در این باره مراجعت شود به مقاله نگارنده «پاره‌ای از تاریخ تقسیمی که با زور تبر صورت گرفت» در مجموعه مقاله‌های «تاجیکان در مسیر تاریخ»، تهران، ۱۳۷۳، ص ۳۷۹-۴۱۱.

شدند: چون امروز برای ازیک‌ها به نام ازبکستان دولتی تشکیل کردن لازم بوده است برای تاجیکان نیز دولتی به نام تاجیکستان سازمان دادن ضرور است.

عبدالله رحیم‌بای‌اف و فیض‌الله خواجه‌اف مذکور سال ۱۹۲۴ تقسیم حدود ملی آسیای میانه را بر ضرر تاجیکان (بدون تأسیس جمهوری‌ای برای تاجیکان) انجام داده تصمیم‌نامه را برای تصویب و تصدیق به مسکو بردند. عبدالقادر محی‌الدین‌اف و چنار امام‌اف نامان پنهانی به مسکو رفته با تلاش زیادی برای تأسیس جمهوری خودمختار تاجیکستان زمینه آماده کردند و عبدالقادر محی‌الدین‌اف نخستین سروزیر جمهوری تاجیکستان شد.

اولین کاری که عبدالقادر محی‌الدین‌اف به صفت رئیس حکومت تاجیکستان کرد این بود که به صدرالدین عینی ترتیب دادن کتابی را به نام «نمونه ادبیات تاجیک» سپرد تا موجودیت ملت تاجیک و زبان و ادبیات و فرهنگ آن اثبات شود. عینی این سفارش را به زودی زود اجرا کرد: با یک زحمت قهرمانانه تألیف اثری را در حجم ۴۲۶ صفحه در ظرف هفت ماه انجام داد و ابوالقاسم لاهوتی (۱۸۸۷-۱۹۵۷) که به ملک شوروی پناه آورده بود آن را به زودی زود سال ۱۹۲۶ در مسکو چاپ کرد (حتی خودش حروفچینی کرده بود).

«نمونه ادبیات تاجیک» با این سخنان مؤلف آغاز یافته است: «از بازی که وقایع را تاریخ قید می‌کند تا امروز در دیار ماوراءالنهر و ترکستان چنانکه یک قوم معظم به نام تاجیک یا تازیک استقامت دارد همچنان زبان و ادبیات ایشان هم رواج یافته آمده است. رواج زبان و ادبیات تاجیک در ماوراءالنهر و ترکستان مخصوص به عصری یا تسلط پادشاهی یا امیری نیست. چنانچه ما می‌بینیم ادبیات تاجیک در این سرزمین در عهد سامانیان که عرقاً فارسی زبان هستند چه قدر رواج داشته باشد در زمان اولاد چنگیز، تیمور، شیبانی، استرخانی و منغیت که عرقاً مغول، ترک و ازبک هستند همان قدر رواج یافته هست. پس معلوم می‌شود که رواج زبان و ادبیات تاجیک در این جای‌ها محض به سبب تسلط سامانیان یا که هجرت ایرانیان نبوده سبب حقیقی موجودیت یک قوم بزرگ به نام تاجیک که منسوب به عرق آری



است در این جاها است».<sup>۱</sup>

استاد عینی همین حقیقت را با تحقیق علمی و دلیل‌های رد ناشدنی اثبات کرده دعوی‌های پان‌ترکیست‌ها را یک‌یک رد نمود.

«نمونه ادبیات تاجیک» کتاب تذکره مانندی است که مصنف آثار ۲۱۲ نفر که شاعران و نثرنویسان فارسی زبان ورارود را از زمان سامانیان و ابو عبدالله رودکی تا بعضی قلمکش‌های جوان دهه بیستم سده ما مختصراً بررسی نموده در دوام هزار سال بسیار اثرهای عالم شمول به وجود آوردن اجداد تاجیکان را نشان داد تا همه ببینند که ملت تاجیک فرهنگ بلند باستانی دارد و زیانش نه «فارسی ویران» بلکه یک زبان اقتدارمن و قابل معجزه‌هاست. البته این نتیجه ضربه سختی به پان‌ترکیست‌ها بود و چنانکه خود عینی گفته است. «پرده آن اغواگران را درانید و به دهانشان مهر خاموشی زد» (۱-۹۷).

آن مهر خاموشی دیر نباید. پان‌ترکیست‌ها اغوای دیگری برانگیختند. آن‌ها اول در تاشکند (پایتخت ازبکستان) در سر این کتاب غوغایی برداشتند و بعد یکی از سروران شوروی را در مسکو به میان انداخته از زبان او اعلان کردند که نمونه ادبیات تاجیک کتاب «شاه‌پرستی ضدانقلابی است» که شعرهایی را از قبیل این بیت رودکی دارد:

ای بخارا شادباش و دیرزی

شاه نزدت میهمان آید همی

عینی گویا به این شعر رودکی امیرمنغیت‌گریزه را به بخارا دعوت کرده است. به این «عیب» نمونه ادبیات تاجیک را سال ۱۹۳۰ منع کردند و از دکان و کتابخانه‌ها چیده به کام آتش پرتافتند. ولی نمونه ادبیات تاجیک کار خود را کرده در شکل‌گیری خود آگاهی ملی مردم تاجیک نقشی گذاشته بود. صف همکاران عینی روز تا روز می‌افزود.

نتیجه تلاش‌های سال‌های بیستم این شد که سال ۱۹۳۹ جمهوری خودمختار

۱. عینی. نمونه ادبیات تاجیک، ص ۳.

تاجیکستان به جمهوری اتفاقی تبدیل یافت و حقوق وی در هیئت امپراتوری شوروی بیشتر شد. یعنی تاجیکان در یک گوشه دور دست وطن خود دولتی به نام مستقل برپا کردند گرچه این گوشه یک خرابه زار و کوهستان عقب مانده بود و این دولت از صاحب اختیاری واقعی فرسخ ها دوری داشت به هر حال دولت بود و تأسیس آن را یک رویداد بزرگ تاریخی دانستند زیرا لااقل یک قسم تاجیکان ورارود از چنگال ابرقدرتان ترک پرست یک اندازه رهایی بخشید. افسوس که بخارا و سمرقند را از آن چنگال بدخنجال ربودن میسر نشد و سال ۱۹۲۴ تاجیکستان در هیئت اتحاد شوروی یگانه جمهوری بود که یک شهر نداشت یعنی خلقی را که در طول قرن ها تمدن بزرگ شهری آفریده بود از شهرهای جهانی محروم کردند و خواستند از تمدن شهری محروم سازند. با وجود این ها تأسیس تاجیکستان از آن جهت کامیابی ای مهم بود که در آسیای مرکزی و مسکو موجودیت تاجیکان و قابلیت دولتداری آن ها اعتراف شد. با تأسیس تاجیکستان امید برطرف شدن خوف نابودی جسمانی و معنوی ملت، امید رستگاری ملی قوت گرفت.

مبارزه در راه اثبات موجودیت ملت تاجیک، در راه سازمان دادن «دولت ملی» آن ماهیتاً مبارزه ملی آزادی خواهی بوده اندیشه پرداز و مفکوره بردار آن استاد عینی بود. استاد در مبارزه سیاسی با سلاح علمی و روشنگری شرکت ورزید و رهبری کرد. وی آن سال ها معارف پرور بزرگی بود که علم و دانش را در شب تاریک مشعل راه نجات ملت کرد.

در رفت این مبارزه ها تاجیکان ورارود به نخستین پایه های خودشناسی نو ملی رسیدند بعضی نشانه های هویت ملی خود را درک نمودند. مردمی که یک مدت ندانستند که خود کیستند: ترک و ازبک هستند یا فارس و ایرانی و یا تاجیک یا غلچه و یا سارت - هرکس آن ها را با نامی به سویی می کشید - نهایت به نام تاجیک خود را باز یافتند، ریشه های تاریخی خود را استوار دیدند، یاد تاریخی آن ها با سرعت غنی شده آب و رنگ ملی پیدا کرد. در این خودجویی و خودرسی ملت نیز «نمونه ادبیات تاجیک» و مقاله های استاد عینی که در دهه بیستم به فارسی تاجیکی بشمرد بنده ۹۴ مقاله به چاپ داده است و به ترکی ازبکی هم خیلی مقاله دارد نقش

اساسی اجرا نمود. فعالیت معارف پروری استاد عینی یکی از عامل‌های اساسی در تشکّل و تحول خودآگاهی ملی تاجیکان ورارود بود.

به این طریق مبارزه تاریخی جنبه علمی و تحقیقی روشنگری عینی را زور و گسترش بخشیده معارف پروری را چون یک نیروی جدی اجتماعی و سیاسی که اساس توانمند معنوی دارد به جولان آورد.

چنانکه تاکید کرده بودیم بنیاد معنوی معارف پروری تاجیکی از زمان احمد دانش به غایت پرزور بوده در دوران انقلاب به خصوص از سال‌های ۱۹۰۷-۱۹۱۸ جنبه اجتماعی و سیاسی آن قوت یافت. این جنبه اجتماعی و سیاسی آن در سال‌های انقلاب به چهارچوب تنگ صنفی و طبقاتی در آمدن آغاز نمود و این حالت خوفی پیش آورد که محتوای معنوی و بشری همانیستی معارف پروری محدود شود یا از بین رود. عینی روشنگری معارف پروری را از راه سیاسی صنفی و طبقاتی بیرون کشیده به راه مبارزه ملی آزادی خواهی درآورد با جست‌وجوی ریشه‌های تاریخی ملت و ارزش‌های والای فرهنگ ملی که پایه‌های هستی ملت را استوار و بقای عمر او را تأمین می‌کنند باز اساس‌های معنوی روشنگری را مستحکم کرد. در این صورت غایه‌های خودشناسی ملی بنیاد اجتماعی معارف پروری قرار یافت، مضمون و مندرجه معنوی آن را تشکیل کرد. چنین دگرگونی بنیاد معنوی معارف پروری تاجیکی بیشتر به جد و جهد استاد عینی وابستگی دارد.

در زمان شوروی رنگ ملی دادن به آرمان‌ها و هدف‌های معارف پروری خوفی عظیم داشت. خوف عبارت از آن بود که ممکن بود این کار را علامت ملت پرستی و ملت‌گرایی بدانند خلاف انترناسیونالیسم شوروی تلقی نمایند و گناه بزرگی قلمداد کنند. عینی برای این که گناه ملت‌گرایی به گردن او نگذارند لنین را شفیع آورد. وی سال ۱۹۲۵ نوشت: «رفیق لنین می‌دانست که در شرق از خود اهل شرق سرمایه‌داران بزرگ نیست. بنابراین جماعه مزدورانی که در یک جا گرد آمده باشند حالا نیستند... سبب این بود که رفیق لنین بنای آزادی شرق را به مبارزه‌های صنفی نگذاشته به حرکت‌های ملی گذاشت» (۹-۲۱۳).

عینی نمی‌گوید که این نظریه را به لنین در اساس کدام گفته و نوشته او نسبت

داده است. اظهار چنین عقیده‌ای از سوی لنین از احتمال دور است زیرا نظریه پردازان و سروران شوروی آن سال‌ها و سال‌های بعد برتری عامل صنفی و طبقاتی را گشته و برگشته گوش‌رس آورده‌اند و مثلاً استالین در انجمن ۱۲ حزب کمونیست سال ۱۹۲۳ یعنی دو سال پیش از آن گفته عینی تأکید کرده بود: «مسئله ملت مسئله تابع مسئله کارگران است».<sup>۱</sup> در حقیقت مبارزه آزادی‌خواهی ملت یگانگی ملی به وجود می‌آرد و ممکن است «صلح صنفی و طبقاتی» در پی داشته باشد و حال آن که پیروان مارکسیسم - لنینیزم به سست شدن مبارزه صنفی، به آشتی صنف‌ها نمی‌توانند راضی بشوند. از این رو در زمان شوروی یگانگی ملت بدترین پدیده ملت‌گرایی بُورژوازی دانسته می‌شد و لنین گفته بود: «مارکسیست‌ها با همه شکل‌های ملت‌گرایی قطعاً مبارزه می‌کنند».<sup>۲</sup>

به این سبب چنین عقیده عینی که مبارزه صنفی (طبقاتی) پُرولتاریا در کشورهای شرق عامل عمده فرایندهای جامعه نیست و جنبش‌های ملی در ماوراءالنهر دهه بیستم عامل اساسی تاریخی است خلاف ایدئولوژی حکمران کشور شوروی می‌رفت. پیش راندن چنین عقیده‌ای به ویژه در دهه سی‌ام که دوره اوج زورآوری یک حزبی و ترور بود خیلی خوف داشت. شاید از این جهت است که در نوشته‌های بعدی عینی چنین اندیشه‌ای دیگر بیان نشده است. لیکن چنانکه پائین‌تر خواهیم دید فعالیت علمی او در دهه سی باز هم در جریان مبارزه راه استوار کردن هستی ملی مردم تاجیک ادامه گرفت یعنی روشنگری او در دهه سی نیز ماهیتاً به همان نظریه برتری جنبه معنوی و انسانی و ملی تکیه داشت.

شرکت فعالانه عینی در مبارزه ملی آزادی‌جویی مردم تاجیک نیز ادامه تلاش‌های احمد دانش است. محقق تاجیک سبحان امیر به این حقیقت دقت کرد که در آثار و فعالیت احمد دانش نشانه‌های خودشناسی ملی و استقلال‌خواهی

۱. Yzvestiya Tsk Kpss اخبارات کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، ۱۹۹۱

شماره ۴، ص ۱۷۱-۱۷۲، به زبان روسی.

۲. لنین و. ا. کلیات، ج ۲۴ ص ۲۳۶ به روسی.

مردم تاجیک» به دید می‌آید زیرا احمد دانش در ورارود، در این کشور باستانی رواج گرفتن ظلم و بیداد، فسق و فساد، تنزل دین و شریعت و تمدن و معرفت را از حکمرانی «قوم صحرانشین و استیلاگر» یعنی منغیتیان می‌دانست.<sup>۱</sup> در حقیقت احمد دانش تاکید می‌کرد که حال بخارا در سده‌های ۱۸-۱۹ از «تاراج ازبک»، از این که «مدام لشکرکشی و جنگ و جدال در مابین ایلات ازبک واقع بوده»، از آن که «تاز و باز ازبکیه از حد گذشت» تباه شده است و به سبب آن که «مردم ازبک در امور دولتی تداخل یافته جهت بی‌ضبطی سلطنت شده هرچه از هر جا یافته‌اند متصرف و مالک شده شعله از چراغ پیوه‌زن و نان از انبار قاق<sup>۲</sup> دزدیده‌اند». <sup>۳</sup> از این جاست که جندله احمد دانش در راه پیشگیری جبر و ظلم نه تنها مبارزه انسان دوستانه‌یی بود بلکه رنگ ملی داشت. معلوم است که او با استیلاگران روس، به گفت خودش با «روسیه ژوسیه» نیز تلاش کرده است. فعالیت جدیدان در آغاز سده بیست هم یک جزء مبارزه آزادی‌جویی ملی بود که در بعضی موارد به مقابل بیگانگان و بیشتر بر ضد مستملکه‌داران روس روان شده بود.

جد و جهد عینی در دهه بیست در راه استقلال ملی تاجیکان ورارود، در راه فاش کردن دسیسه‌های پان‌ترکیست‌ها بی‌شک دوام همان مبارزه‌های احمد دانش و پیروان اوست. اگر در زمان انقلاب شوروی در جهان‌بینی عینی شکل ملی شعور اجتماعی بر شکل صنفی آن پیروزی یافت، شعور ملی از شعور طبقاتی پرزورتر آمد این هم به شرافت آن دست داد که به خلق و ملت، به آرزو و آمال اجتماعی و معنوی احمد دانش که مشعلدار راه احیائی ملی است صداقت کامل داشت.

## ۷

در دهه سی‌ام مبارزه تاریخی ملت اندک خصوصیت دیگر پیدا کرد. پس از آن که

۱. سبحان امیر. فردوسی و مکتب ادبی احمد دانش، دوشنبه، ۱۹۹۵، ص ۷.

۲. قاق - خُشک و خالی.

۳. احمد دانش، رساله یا مختصری از تاریخ سلطنت خاندان منغیتیه، دوشنبه، ثروت، ۱۹۹۲، ص ۸، ۱۴، ۱۵.

«نمونه ادبیات تاجیک» چاپ شد ترک پرستان و برخی شرق شناسان روس دعوا کردند که آن همه ادیبانی که در این کتاب ذکر شده اند نمایندگان ادبیات فارسی اند و تاجیکان آسیای میانه به آن ها حق ندارند نباید که آن ها ادیب تاجیک نامیده شوند. باز کُش مکش آغاز یافت باز حق خود را ثابت کردن لازم آمد. پس از چندی خاورشناسان به این عقیده آمدند که ادبیات فارسی ماوراءالنهر تنها پس از قرن شانزده و هفده میلادی که میان ایران و آسیای میانه جدایی سیاسی و مذهبی روی داد ادبیات آسیای میانه و زبان فارسی آن کم کم خصوصیت های محلی پیدا کرد، ممکن است ادبیات تاجیکی نامیده شود. آن ها می گفتند که آنچه ادبیات فارسی نام دارد از سده ۹ و ده میلادی یعنی از عهد آل سامان تا سده شانزده و هفده مال ایران امروز است و تاجیکان نو برآمد باید به آن دست دراز نکنند.

این است که باز خوف آن آمد که تاجیکان از تاریخ خود، از میراث فرهنگی یا یک قسم بزرگ آن محروم شوند. استاد عینی باز تلاش علمی آغاز کرد برای به ثبوت رسانیدن حقوق تاجیکان به میراث فرهنگی، جستجوی علمی پیش گرفت. وی در طول دهه سی یک نظریه تازه یی در مسئله میراث ادبی تاجیکان ورارود مطرح کرد. چنانکه ذکر شد عینی در اول کار یعنی در «نمونه ادبیات تاجیک» فقط آن ادیبانی را که از ماوراءالنهر برخاسته اند با مفهوم «ادبیات تاجیکی» فراگرفته بود و در این کتاب یا مقاله ای نگفته است که این ادیبان دیگر به مردم ایران امروز تعلق ندارند، تنها از تاجیکان ماوراءالنهرند و بس. نه، چنین گزارش مسئله به نظر نمی رسید.

رفته رفته جریان فکر بر این آورد که ادبیات فارسی در هر دو طرف آمومیراث مشترک تاجیکان آسیای میانه و مردم ایران کنونی و فارسی گویان افغانستان است. چون سخن از فارسی دری ادبی می رود آمو از اول عهد سامانیان تا حال هیچگاه مرز زبانی یا ادبی و یا فرهنگی نبود. از اول پیدایش زبان فارسی دری و ادبیات فارسی نو فرایندهای فرهنگی و ادبی که این زبان و این ادبیات را به وجود آوردند در ماوراءالنهر و خراسان یک بودند و یک پی آمد داشتند. این ها را یک خلق ایجاد کرده است و امروز آن زبان و آن ادبیات مال مشترک اولاد آن خلق است.

به این وجه استاد عینی نظریه‌ای پیشنهاد کرد که ادبیات فارسی تا آخر قرن پانزده میلادی یعنی تا عهد ازبکیه باید در تاجیکستان ادبیات فارسی - تاجیکی نامیده شود. استاد این چنین عقیده اظهار کرد که از سده شانزده میلادی که مرزهای سیاسی در رشد فرهنگی بیشتر نقش گذاشتند و تا اندازه‌ای تفاوت وارد آوردند اصطلاح «ادبیات فارس - تاجیک» را به ادبیات ورارود نباید تطبیق کرد یعنی ادبیات ماورالنهر را بعد از قرن شانزده فقط ادبیات تاجیک باید نامید.

این نظریه در سر سخن یک کتاب جامع دسته‌جمعی چندین مؤلف که به نام «نمونه‌های ادبیات تاجیک» سال ۱۹۴۰ چاپ شد و نیز کتاب تذکره ماندی است مفصلاً بیان شده است. این سر سخن به قلم شرق‌شناس اِاسِیف براگنسکی تعلق دارد ولی نظریه ادبیات مشترک تاجیکان و ایرانیان کنونی محصول جولان فکر جوینده عینی بوده فقط به اندیشه این که برای این عقیده به عینی ملت‌گرایی، پان‌ایرانیسم و پان‌اسلامیسم و غیره نسبت ندهند لازم آمد که بیان آن به عهده براگنسکی گذاشته شود. ولی مقاله براگنسکی در کتاب «نمونه‌های ادبیات تاجیک» بی‌امضا و گویا از نام همه مؤلفان آن تذکره دسته‌جمعی چاپ شده بود.

تاجیکان ورارود با نظریه ادبیات مشترک به حقیقت تاریخ باز یک قدم نزدیک رفتند یاد فرهنگی ملتی تکمیل یافت، خودشناسی ملی عمیق شد. چنانکه در دهه بیستم بود در دهه سی‌ام هم عمیق رفت تدریجی یاد تاریخی و خودشناسی ملی تاجیکان ورارود اساساً به جستجوهای علمی استاد عینی وابستگی داشت. از نیمه دهه سی‌ام جوانانی چون باباجان غفوراف، لطف‌الله بزرگ‌زاده، اِاسِیف براگنسکی و دیگران نیز به پژوهش علمی پرداختند ولی یَگَه‌تاز میدان عینی بود. اساساً او حمله‌های پیاپی را به سلاح علم می‌گرداند و ملت او را پُشت و پناه خود شناخته بود.

مهم‌ترین ویژگی پژوهش‌های استاد عینی درباره رودکی، فردوسی، ابن‌سینا، سعدی، واصفی، بیدل و غیره این است که مقصود از آن‌ها نه تنها حل مسئله‌های علمی، بلکه بیشتر حل مسئله‌های اجتماعی بود که به اثبات حقوق ملت و استوار کردن ریشه‌های هستی وی دخل داشتند اجرای وظیفه‌های تاریخی بود که در راه

هویت‌جویی و استقلال‌خواهی از پیش ملت برآمده‌اند. تدقیقات علمی عینی ملت را به خودش و به دیگران می‌شناسانید و به کلی خصوصیت روشنگری داشت و از این رو آن را ادامهٔ فعالیت معارف‌پروری او باید دانست.

این حقیقت که بازیافت‌های فکر جویندهٔ عینی در سرنوشت ملت اهمیت بنیادی داشت از مبارزه‌های او در راه زبان ادبی فارسی تاجیکی نیز دیده می‌شود. در دههٔ بیست و سی چون از هر سو آواز بلند شد که زبان ادبی‌ای که در آثار ادیبان عصرهای گذشته از رودکی تا احمد دانش می‌بینیم زبان فارسی است نه تاجیکی و تاجیکان به آن حق ندارند، تاجیکان هنوز صاحب زبان ادبی نشده‌اند و برای آن‌ها از زبان کوچه و بازار زبان ادبی ساختن لازم است و هکذا - آن‌گاه استاد عینی با سخنرانی‌های آتشین، با مقاله‌های تیز و تند، به خصوص با رمان و قصه‌های دل‌چسب اثبات کرد که تاجیکان زبان ادبی هزار ساله دارند، همان زبان فارسی دری زبان ادبی آن‌هاست که هنوز نه تنها مفهوم بلکه معمول است و چنان قابلیت دارد که برای ایجاد اثرهای ادبی زمانی امکانات فراوان پیش می‌آرد.

در حدود دهه‌های هشتاد و نود که در تاجیکستان ناآرامی و هرج و مرج آغاز یافت شخصانی سر برداشتند که هر کدامشان می‌خواستند زبان دههٔ خود را با زبان ادبی اعلام کنند. این محل‌گرایان تنگ نظر که عاقبت باعث برباد رفتن یگانگی ملی گردیدند دعوی کردند که ادیبانی چون عینی «نویسندگان دُورگه» بودند و به «زبان دورگه» یعنی آمیختهٔ ترکی و تاجیکی اثر نوشته‌اند، زبان آن‌ها زبان کوچه است و هکذا. حتی بعضی استادان دانشگاه به دعوی گردن یازاندند که گویا عینی سال ۱۹۲۹ خط فارسی را کنار گذاشته برای تاجیکان خط لاتین آورد و این کار او خیانت بود.

این همه دعوی‌ها از ناآگاهی و کوتاه‌بینی است. مثلاً پذیرش خط لاتین هرگز با تَشْبِث عینی نشده است. بلکه با یک فرمان همگانی مسکو در همهٔ جمهوری‌های شوروی - در ترکمنستان، قزاقستان، ازبکستان، قرقیزستان، آذربایجان، تاتارستان، باشقردستان و غیره برابر صورت گرفت. خود روسیه می‌خواست خط لاتین بپذیرد و همهٔ جمهوری‌های شوروی با او هم‌رنگ باشند، در خط، زبان و فرهنگ مانند او و



از هویت ملی خود محروم باشند. مسکو می‌خواست ملت‌های شوروی را از سرگه و سرچشمه‌های معنوی هستی‌شان جدا کند. در همه این جمهوری‌ها نابود کردن کتاب‌های دستنویس باستانی نیز با همین نیت همان وقت شروع شده بود و کتاب سوزانی چندین سال دوام کرد. فعالیت علمی و معارف‌پروری استاد عینی در زمان شوروی بر ضد آن همه کوشش‌های یادزدایی و معنویت‌کشی روانه گردیده پیوند امروز و دیروز فرهنگ تاجیکان را تا حد امکان استوار داشت.

در مسئله زبان هم استاد عینی رعایت میراث‌بری و پیوند زمان‌ها را رویه کرده است. او اندوخته‌های عالی زبان هزارسال و امکانیت‌های بی‌حد زبان عمومی خلقی امروز را با طبع بلند و نازک‌بینی کم‌نظیر به هم سازگار آورده است. از نوشته‌های عینی (برخلاف برخی نویسندگان امروز تاجیک) تماماً روشن است که او ذخیره فرهنگی زمان‌های گذشته، زبان فارسی کلاسیکی و زبان مردمی امروز را به درجه اعلا می‌داند و گنجینه زبان امروز را بیشتر از روی معیارهای کلاسیکی به کار می‌گیرد.

به دقت آن «سخن سنجان» آخر زمان که از «زبان دورگه» گپ می‌زنند پارچه‌ای از نوشته‌های عینی می‌آوریم. عینی تأکید کرده است که «این پارچه با لهجه بخارا تحریر شده است»:

«عاشور دهقان میانه حال بود، یک دُر خانه یک گاو کاری، یک ماده گاو، خرو هشت طناب زمین داشت. عاشور با احمد که گاو کاری او هم تاقه بود هم یوغ شدند، هر کدام این‌ها در زمین‌های خود شب در میان به نوبت گاورانی می‌کردند. عاشور مرد کارگن باغیرت بود. شبی که نوبت گاورانی به خودش می‌رسید سرشام گاو احمد را آورده در تحت سابات خود می‌بست، به گاوان به سیری و پُری خوراک می‌داد، خودش هم با آب و یوغانی<sup>۱</sup> که داشت شکمش را سیر کرده زود می‌خوابید. در اول جیغ زدن خروس از خواب می‌خیست...» (۱۱-۲-۳۴۷).

ما ادامه این پارچه را نمی‌آوریم زیرا مشت نمونه خروار است. از این پارچه

۱. آب و یوغان - خوراک بی‌روغن.

آشکار است که لهجه بخارایی امروز اصالت فارسی دری را به خوبی نگاه داشته است و از همین سبب در نگاشته‌های عینی عنصرهای آن زیاد به کار رفته است. اما تکیه عینی نه تنها زبان اهل بخارا و سمرقند، بلکه بیشتر چنانکه گفتیم به امکانات عالی درجه اندوخته عصرها بود که در نوشته‌ها و گویش‌ها محفوظ است.

برای این که حسن سخن عینی و آهنگ دلنواز آن معلوم شود یک پارچه از زمان «داحْندَه» (۱۹۳۰) می‌آریم:

«چشم سیاه آتش بار، مژگان دراز جانشکار و ابروی کج دنباله‌دار او دل هر بیننده را از جای می‌برد. قد نورسته، روی خجسته، زلف شکسته، ابروی پیوسته - همه به یکدیگر متناسب، همه به یکدیگر زبیده افتیده بودند. دانه‌های اشک الماس‌گون که از چشمان درخشانش به روی رخشانش می‌چکیدند نمود شبیم سحری را به روی گلبرگ سرخ‌تری جلوه می‌دادند». (۲-۲۱).

این تصویر گلنار است که از بینش یادگار آمده است. مقصد نویسنده نه تصویر مشخص بلکه افاده حس و هیجانی است که یادگار را از دیدن گلنار حاصل شد. این حس و هیجان پرجوش با سخنان رنگین شورانگیز بیان شده است که از سبک کلاسیکی چنانچه اندکی از عنصرهای نثر مسجع بهره‌مند است. این را هنوز نگارش رئالیستی نمی‌توان نامید ولی نگارش‌های رئالیستی عینی نیز بیشترین رنگ‌آمیز و برجسته، هم‌زمان دقیق و قابل دید می‌باشند.

در زمان شوروی یک فهمش ناروای سادگی زبان پیدا شده بود: برای این که زبان خلقی (مردمی) شود برای اینکه نوشته‌ها به عامه مردم مفهوم باشد بسیار ساده نوشتن را طلب می‌کردند ولی بین سادگی و عادیگی تفاوت نمی‌گذاشتند، سادگی را به درجه عادیگی عوامانه می‌رسانیدند و نشانه‌های پست طبعی زیاد شدن گرفت. از زبان گفتاری بی‌نظام خس و خاشاک به زبان ادبی داخل شد و فصاحت زبان ادبی را کاهش داد. افسوس که استاد عینی هم گاه این رویه، این سادگی ناروا را پیروی کرده است. در اثرهای او مثلاً کلمه‌سازی‌هایی از این قبیل می‌بینیم که هر کدامی از این ترکیب‌های چند جزئه یک کلمه را تشکیل می‌دهد: آدم بسیارگُشی، از پس رفته نظارت گُنی، به هم پیوست شوی، به هم نسبت داری، روبه‌رو ایستاده

بینی، تأثیر‌کنی (و حال آن که خود «تأثیر» اثر کردن است یعنی معنای فعل «کردن» را در خود دارد و دیگر ضرورتی نیست که ریشه فعل «کردن» را یعنی «کنی» را به آن علاوه کنیم) ولی سخن عادی عوامانه در آثار او زیاد نیست. خصوصیت‌های زبان عینی در پژوهش دانشمندان تاجیک نشان داده شده است.

سخن عینی به غایت توانمند است و گویا. فکری، حسی و حالتی نیست که قلم او به نهایت دقیقی و موجزی نتواند افاده سازد.

پدید آوردن حسن سخن و اقتدار زبان ملی نیز خدمت بزرگی برای استوار کردن پایه‌های هستی ملت است. زبان نشانه اساسی ملت و قدرت و حسن زبان عمده‌ترین پدیده توانایی ملت می‌باشد. از آغاز دهه بیستم قرن بیستم که موجودیت زبان فارسی تاجیکی و ملت تاجیک در ورارود همیشه زیر خوف بود - آن را از جانب پان‌ترکیسم و پان‌اسلامیسم خوف نیستی تهدید می‌نمود و هنوز تهدید می‌کند - در این شرایط فعال داشتن همه امکانات و قابلیت زبان و قدرت و توان آن از آن جهت اهمیت بزرگ تاریخی داشت که جان و تن ملت را قوت می‌بخشید، پایداری عمر او را تامین می‌کرد و این خود یک نوع دفع خطر از سر ملت بود.

از بس که زبان روسی در همه جمهوری‌های شوروی زبان رسمی حکمران بود از جمله در تاجیکستان دائرة عمل فارسی تاجیکی تا رفت تنگ شده در چهار دیوار خانه و مکتب محدود ماند و از بی‌عملی پایه‌های هستی آن تا رفت سست شدن داشت. فعالیت استاد زبردستی چون عینی این پایه‌های لرزان را تا اندازه‌ای استواری می‌بخشید. از تأثیر خرابکار زمان پست معنویتی در نوشته‌های تاجیکی نقصان‌های فصاحت شکن کلام، ضعف تألیف، گره‌های لفظی و معنوی زیاد شد.<sup>۱</sup> و چند مقاله‌ای که عینی در این باره نوشت برای پیشگیری آن تأثیرات مفیدی

۱. در این باره در کتاب *ثوره ذهنی «صنعت سخن»* («معارف»، دوشنبه ۱۹۹۲ ص ۱۷۲-۱۹۶) و کتاب بنده «هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد» («عرفان»، دوشنبه، ۱۹۸۵) و غیره مفصلاً سخن رفته است.

داشت.

این است که فعالیت عینی در میدان زبان فارسی تاجیکی نیز از تلاش و پرخاش عبارت بود که نتیجه آن را به این طرز می توان خلاصه کرد.

استاد عینی در نتیجه استفاده از امکانات فراوان زبان گفت و گوئی مردم ورارود قرن بیست به زبان ادبی دگرگونی های کلی وارد آورده غنای زبان ادبی را افزون کرد، به زبان ادبی رنگ امروزی داد، آن را برای پاسخ گفتن به خواست و نیاز امروز آماده ساخت. در این کار برخی نویسندگان و دانشمندان دیگر نیز شرکت ورزیدند ولی قسم اساسی کار را عینی اجرا نمود، عمده ترین اصول دموکراتیزه زبان را او معین کرد و دیگران از او نمونه گرفتند.

عینی در زبان آن چنان قدرت دارد که او را یکی از بزرگترین استادان توانگیز در تاریخ زبان فارسی می توان دانست.

## ۸

چنانکه گفته آمد انقلاب اجتماعی از ماهیت معنوی معارف پروری کاسته جنبه اجتماعی و سیاسی آن را قوت داد. زیاده از این معنی مطلق دادن به نظریه مارکسیستی صنفیت که هستی انسان و ماهیت اصلی تاریخ و تحول آن را از تقسیمات صنفی جامعه، از ضدیت های صنفی و مبارزه صنف ها (طبقات) می جستند، ماهیت هستی شخص، ماهیت حیات و هر رویداد آن را تنها از جنبه اجتماعی و صنفی آن دریافتن می خواستند چنین نتیجه داد که انقلاب در عمل اهمیت ارزش های معنوی بشری را انکار کرد و جنبه اجتماعی و صنفی را اساس هستی دانست. ایدئولوژی شوروی به همین نظریه تکیه داشت و آن را دستورالعمل عمده قرار داد تا که جهان بینی اهل جامعه از همین دیدگاه صورت بگیرد.

این را هم دیده بودیم که استاد عینی را میسر شد در دهه بیستم و سی ام نه صنفیت بلکه ملیت را اساس اجتماعی جهان بینی خود قرار بدهد. به سرپنجه استعمار و خودسری استعمارگران گرفتار آمدن تاجیکان به ویژه مبارزه ملی آزادیخواهی تاجیکان بر ضد تجاوز ترکی عینی را بر این واداشت که منفعت های

ملی را برتر از منفعت‌های صنفی داند. واقعیت‌های تاریخی آن روز این را تقاضا می‌نمود و عینی از روی فرموده تاریخ عمل کرد.

اما در اثرهای ادبی، در قصه و رمان‌ها به عینی لازم آمد که جنبه اجتماعی صنفی را به عنوان معیار اصلی کار بست آورد. نظر اجتماعی صنفیت جویی به خصوص در قصه «آدینه» (۱۹۲۴)، رمان «داخنده» (۱۹۳۰) و رمان «غلامان» (۱۹۳۴) بیشتر ظاهر شده است. عینی در این اثرها ارزش انسان را پیش از همه از روی منسوبیت صنفی او معین می‌کند: همه بینوایان زحمتکش آدمان خوبند اما از «استثمارگران» فقط آن‌هایی را به تصویر گرفته است که خصلت‌های بد داشته‌اند. از این جاست که همه دولتمندان، منصب‌داران و ملایان خصلت‌های بدی دارند و همه رفتار و گفتار آن‌ها فقط به تقاضای صفت‌های صنفی صورت می‌گیرد.

شک نیست که چنین صنفیت‌گرایی چشم‌انداز را تنگ می‌کرد، امکان تصویر حقانی و همه جانبه، امکان پدید آوردن همه مرکبی و پیچیدگی‌های هستی انسان را از بین می‌برد.

دید اجتماعی - به انسان تنها از روی فهمش اجتماعی او بها دادن و خصلت‌های او را از همین بینشگاه از نظر گذراندن، اثرهای نامبرده عینی را به ادبیات معارف پروری آغاز سده بیست چنانچه به آثار عبدالرئوف فطرت «مناظره» (۱۹۰۹) و «بیانات سیاح هندی» (۱۹۱۲) اندک نزدیک آورده است یعنی اثری که عینی در آخر سال‌های بیستم نوشته بود تا اندازه‌ی ویژگی‌های ادبیات معارف پروری را دارد.

منقد روس ولادیمیر دارافی اف Vladimir Dorofeyev گفته بود که رمان عینی «داخنده» رمان معارف پروری است. آن‌گاه این گفته او را کسی از حاضران مجلس به جد نگرفت. در حق اثری چون «داخنده» که نمونه رئالیسم سوسیالیستی دانسته‌ایم چنان گمان بردن که شاید به رئالیسم معارف پروری نسبتی داشته باشد بدگمانی به شمار می‌آمد و از جمله ممنوعات بود. شاید به همین وجه حاضران آن روز از پی این مسئله نشدند. و حال آن که به پندار بنده فکر آن منتقد سزاوار این بود که مورد بحث قرار بگیرد.

در نگاشته‌های بدیعی عبدالرئوف فطرت برتری یافتن نظر اجتماعی از آن سبب رخ داده بوده که آن‌گاه یعنی در دهه دوم قرن بیستم رئالیسم تصویر هنوز در مرحله ابتدائی بود و هنوز عمیق نشده بود. مقصد فطرت نه تحقیق همه طرفه انسان بلکه مناسبت او را به یک مسئله اجتماعی نشان داده است. در اثرهای عینی که پس از ۱۰-۱۵ سال آثار فطرت نوشته شده‌اند تدقیق بدیعی و صنعت تصویر خیلی قوت گرفت، در حکایه پردازی نگارش بیشتر از نقل موقع پیدا کرد، تصویر بیشتر از بیان است ولی به هر حال نگاه غایبه وی بر نگاه تصویری برتری دارد. از این جهت «آدینه» و «داخنده» عینی یک اندازه به «مناظره» و «بیانات سیاح هندی» فطرت مانند است.

در اثرهای نامبرده عینی گاه خودداری از پدیدآوری همه جانبه سبیه شخص به دید می‌آید. از جمله در «داخنده» نگارش با تأنی رئالیستی خیلی گسترش یافته باشد هم در بعضی موارد نقل جای نگارش را گرفته است و نویسنده به جای این که واقعیت زندگی را منظره به منظره از پیش چشم خواننده گذراند واقعه‌ها را با شتاب نقل می‌کند. نقل عریان در این رمان به ویژه در نشان دادن رویدادهای بعد از انقلاب و اوان جنگ داخلی بیشتر است. گاه جای نگارش و تصویر را شرح و ایضاح گرفته است و نویسنده خود حادثه را با جزئیات و تفصیلات به قلم نگارش نیآورده به معنی داد آن پرداخته است. این رویش را در ادبیات شناسی روسی رئالیسم معارف پروری نامیده‌اند و عادتاً از افضلیت یافتن جنبه تبلیغی و تشویقی و روشنگری سر می‌زند.

بنده بر آنم که در قصه «آدینه» و رمان‌های «داخنده» و «غلامان» و بعضی اثرهای دیگر عینی خیلی نفوذ پیدا کردن ویژگی‌های نثر معارف پروری نه از آن است که نویسنده از تصویر مکمل عاجز آمده است. نه، این جا سببی دیگر باید در میان باشد. از چند نوشته پیشتر عینی چنانچه از بعضی فصل‌های قصه «جلادان بخارا» (۱۹۲۲)، از برخی پارچه‌های پراکنده او (چنانچه یک تصویر سال ۱۹۲۰ در «کلیات»، ج ۹ ص ۶۴) باور حاصل می‌شود که قلم او پس از تألیف «آدینه» بسا توانایی پیدا کرده و به تصویرهای نازک، به نگارش‌های روحی و روانی قابل بود.

قدرت قلم او از «آدینه»، «داخنده» و «غلامان» خصوصاً از اول‌های این اثرها، از آن قسم‌ها که تصویر زمان پیش از انقلاب آمده است نیز به خوبی دیده می‌شود. پس چه شد که عینی در قسم‌های دیگر، در تصویر زمان شوروی از کاربرد این دستاوردهای هنری خودداری کرد؟ چرا تصویر زمان شوروی سست‌تر از تصویر زمان پیش از انقلاب است؟

به پندار بنده استاد عینی آگاهانه و قصداً جنبه تبلیغی و تشویقی اثرهای بدیعی خود را قوت داد. وی می‌خواست که زمان خود را به ویژه زمان پس از انقلاب را بیشتر شرح و بیان کند نه تصویر! در معنی داد ماهیت زمان، در شرح و بیان واقعه‌های انقلاب از روی دستورهای دستگاه ایدئولوژی عمل کردن لازم بود نه از روی واقعیت حال. عینی را که زمان گذشته - زمان امیری سخت رد کرده بود او دگر نباید کاری می‌کرد که زمان نو، زمان انقلاب شوروی نیز او را رد کند. برای این که عینی در یک زمان بحرانی سرنوشت سوز بتواند خدمت ملت را ادا نماید لازم بود که در بعضی موردها هرچه بگویند بگو، بگوید و هرچه بگویند نگو نگوید.

استاد عینی پیش از انقلاب در زمان امیر بخارا به معاینه دیده بوده که

میل بر دیده گذارند و بگویند «خמוש!»

تیر بر سینه خلانند و بگویند «منال!»

(۸-۲۴)

وی پس از انقلاب دید که هنوز احوال همان است که بود، هنوز صدای «خמוש!» و «منال!» از هر سو بلند می‌شود ولی اکنون بیشتر به زبان روسی و از یکی. در این شرایط بهتر آن بود که گاه به خود بگوید: گر زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز!

البته این‌ها حدس بنده است حدسی است که به پندار بنده اساس جدی دارد. ممکن است که در حقیقت چنین نباشد. شاید در واقع استاد عینی تا آخر عمر صدقاً و وجداناً به تبلیغ انقلابی میان بسته بود و شعارهای انقلابی را عین حقیقت می‌دانست. شاید بینش اجتماعی صنفیت جویی بنیاد جهان‌بینی او را تشکیل می‌داد زیرا صنفیت‌گرایی ظاهراً حمایت از منفعت‌های زحمت‌کشان مظلوم را در

نظر داشت. آری شاید در حقیقت چنین بود. اگر چنین باشد آنگاه بین این صنفیت‌جویی و آن معنویت‌گرایی ملت‌پرستی چندان ضدیت نیست. در بالا دیدیم که عینی نه مبارزه صنفی و طبقاتی بلکه جنبش‌های آزادی‌خواهی ملی را در ورارود عامل اساسی تاریخی حسابیده بود و فعالیت معارف‌پروری او در زمان شوروی در راه پژوهش علمی تاریخی و ادبی پیش رفته و به شکل‌گیری خودآگاهی معنوی ملی تاجیکان مساعدت کرد. اگر ملت تاجیک ملت جفاکش مظلوم بود و یک مقصد از صنفیت‌گرایی نیز افاده منفعت‌های بینوایان ستم‌دیده می‌باشد می‌توان گفت که در فعالیت عینی میان دو رویه - میان معنویت‌جویی معارف‌پروری و صنفیت‌گرایی بلشویکی نه اختلاف بلکه سازگاری به وجود آمد. به این معنی دید اجتماعی صنفی و دید اجتماعی معنوی در جهان‌بینی عینی چندان خلاف یکدیگر نبوده، شرایط تاریخی میان آن‌ها رشته پیوند کشید این دو دید ضد یکدیگر را به هم سازش داد.

با وجود این به گمان بنده سازشی که میان رویه صنفی و رویه معنوی صورت گرفت به هر حال تا اندازه‌بی سازواری ظاهری بود. اگر سازواری عمیقی می‌بود باید نیروی بزرگ بینش معنی، محدودیت‌های بینش صنفی را برطرف می‌کرد، لااقل قسماً از بین می‌برد لیکن نتوانست از بین ببرد. آدینه در قصه «آدینه» و یادگار در رمان «داخنده» و بیچارگان بی‌شماری در رمان «غلامان» فقط جفاکش اذیت دیده و خوار زارند، از حسیات و اندیشه‌های مرکب که ماهیت انسانی انسان را پدید آورد هنوز دورند. نویسنده به آن‌ها تنها بعضی صفت‌های صنفی نسبت می‌دهد. شخصیت آن‌ها را از این زیادتر سنجیدن و به ما نشان دادن نمی‌خواهد. بنابراین از یک حالت به حالت دیگر، از یک مرحله رشد شعور اجتماعی به مرحله دیگر رسیدن آن‌ها با تحقیق تدریجی یک‌یک نشان داده نشده است، مثلاً از نافع‌الی به فعالیت‌مندیی اجتماعی و انقلاب‌کاری گذشتن آن‌ها یکباره روی می‌دهد جزئیات و تفصیلات و سبب‌های مشخص نامعلوم می‌ماند. چنین نامفهومی‌ها و نارسایی‌ها در اثر از آن جا راه یافته است که نه شخصیت انسان بی‌مکملی بلکه تنها صفت‌های اجتماعی وی در مد نظر است، انسان را نه باطناً بلکه ظاهراً نشان می‌دهد.



آن اثرهای سه گانه عینی - «آدینه» و «داخنده» و «غلامان» در ادبیات تاجیکی از دیگر جهت دارای اهمیت بزرگ‌اند. در این اثرهای عینی نه تصویر برجسته شخصیت انسان بلکه تصویر عمومی حیات ملت مقصد ایجادیی خلاقیت قرار یافته بود و نتیجه‌های جدی داد. زندگانی مردم تاجیک در زمان پیش از انقلاب در این سه اثر خیلی برجسته و پرگسترش آمده است. استاد عینی زندگانی تاجیکان - چه مردم بخارا و چه کوهستان تاجیکستان کنونی را به درجه اعلا می‌داند و بسیار ویژگی‌ها و رنگ آمیزی‌هایش، طرز زیست و معیشت، رسم و تعامل، منظره‌های طبیعت و غیره را پیش چشم ما به جلوه می‌آرد. قدرت قلم عینی در تصویر نازک‌بینانه زندگانی ملت پدید آمده است و این هم به شرافت همان رویه ایجادیات او که معنویت جویی ملت پرورانه بود دست داده است. تصویر حیات پیش از انقلاب از قصه «آدینه» تا رمان «داخنده» و از آن تا رمان «غلامان» تارفت قوت یافته از یک سو نگارش‌ها پرگنجایش و برجسته‌تر شده است و از سوی دیگر فراگیری زندگانی گسترش یافته به ویژه در «غلامان» بسیار گوشه‌های جامعه را دربر گرفته است. «غلامان» را از آن سبب رمان محتشم و حماسی خوانده‌اند که دوره‌های گوناگون انکشاف تاریخی در مدت زیادتر از صد سال - از سال ۱۸۲۵ تا ۱۹۳۴ به دائرة تصویرهای آن درآمده است، در واقعه‌های آن بیشتر از ۴۰۰ نفر شرکت دارند، اکثریت این شخص‌ها و واقعه‌های پیش از انقلاب که در رمان «غلامان» نگارش یافته‌اند واقعی‌اند آن شخص‌ها در حقیقت وجود داشتند و آن واقعه‌ها در حقیقت روی داده‌اند. اساس واقعی حکایه‌پردازی را در تصویر زمان شوروی هم یک اندازه می‌بینیم. چنانچه در بخش چهارم که رویدادهای سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۲۳ را دربر می‌گیرد به دست دشمنان انقلاب کشته شدن باز یک برادر عینی - محی‌الدین خواجه نیز ذکر شده است.

عینی تأکید کرده بود که همه آثار ادبی او اساس واقعی دارد، از روی دیده‌ها و شنیده‌های خود او، از روی سندهای معتبر نوشته شده است و نام شخص‌ها بدون

تغییر ذکر گردیده است. وی گفته بود: «یادداشت‌هایم به بیشترین رمان، پُویشت<sup>۱</sup>، اُچیرک<sup>۲</sup> و حکایه‌های تاریخی‌ام به صفت ماتریال<sup>۳</sup>‌های اساسی خدمت کرده‌اند» (۷-۶). اساس واقعی تدقیق بدیعی حیات در رمان «غلامان» بیشتر از دیگر اثرهایی که عینی در دهه بیستم و تا نیمه دهه سی‌ام ایجاد کرد پدید آمده تا آن جا که زمان پیش از انقلاب تصویر شده است در تکامل اصول رئالیستی نثر او به عنوان عامل مهمی نقش گذاشته است.

افسوس که نگارش رویدادهای زندگی در قسم‌های چهارم و پنجم رمان «غلامان» که دوره انقلاب بخارا و سال‌های بعد از انقلاب در همین بخش‌ها نشان داده شده است گاه‌گاه چندان معتمد نیست، واقعه‌ها غیرطبیعی و ساخته می‌نمایند. گمان می‌رود که این نگارش‌های غیرطبیعی و سطحی بازهم نه از آن جا سر زده‌اند که قلم عینی از تصویر اعتمادبخش عاجز آمده بلکه شاید نتیجه آنند که نویسنده از تصویر حقانی خودداری کرده است، واقعیت زندگی را آن طور که بودنشان دادن نخواسته است و واقعه‌بافی مصنوعی پیش گرفته است. اگر نویسنده حقیقت واقعی را پدید می‌آورد مثلاً اگر واقعه‌های انقلاب و دوره کُلخوزسازی را آن طور که روی داده بود به قلم می‌گرفت بی‌شک دهشت و قباحاتِ بعضی از آن‌ها آشکار می‌گردید. بنابراین آن واقعه‌ها را عیناً تصویر نکرده است. لیکن آن واقعه‌ها را تصویر نکردن هم امکان نداشت زیرا یکی از طلبات دستگاه ایدئولوژی شوروی این بود که نویسندگان حتماً زمان انقلاب و ساختمان جامعه سوسیالیستی را باید نشان بدهد. این است که عینی به راه ساخته کاری قدم گذاشت و واقعه‌هایی از خود بافت که اگرچه به حقیقت چندان نزدیکی ندارد به درخواست و تقاضای زمام‌داران زمان موافق می‌آید. از احتمال دور نیست که عینی چنین «حیلۀ شرعی» پیش گرفته باشد. به سبب این بافته‌ها کسی نتوانست به او دعو کند که زمان شوروی و موفقیت‌های آن را تصویر نکرده است، در عین حال به او میسر شد که از تصویر حقانی خودداری

۲. اُچیرک: رپورتاژ.

۱. پوویشت: داستان، داستان میانه.

۳. ماتریال: مدارک و مطالب.

کند و به جزایی گرفتار نگردد. «هم لعل به دست آمد و هم یار نرنجید». عینی در تصویر زمان شوروی اصل اساسی خود را رعایه نکرده است یعنی تصویر زندگی اکثراً بنیاد واقعی ندارد، به بافته و ساخته‌ها اساس یافته است. زمانی که از حقانیت ترس دارد باعث شد که نویسنده از عمده‌ترین اصل خلاقیت خود دست بکشد.

در این صورت هم عیب‌های زمان آشکار شد. در رمان «غلامان» بافته‌های تصویر زمان شوروی مبالغه بسیار دارند، رویدادها از معتمدی دورند، کردار و گفتار مردم گاه از معنی و منطق محروم‌اند و این همه از دگرگونی‌های دوران شوروی تأثرات ناگواری باقی گذاشته بی معنی‌گی‌های «مبارزه صنفی» را نمودار آورده‌اند. گاه نگارش نویسنده رنگی به خود می‌گیرد که ظاهراً مدح و ماهیتاً هجو است.

## ۹

قصه «آدینه» و رمان «داخنده» و «غلامان» در ادبیات تاجیکی سده بیست از چند جهت اهمیت ویژه دارد.

این‌ها در ادبیات فارسی تاجیکی نخستین اثرهائند که اصول رئالیستی تصویر ادبی را در نثر استوار کردند. اجتماع‌گرایی درشت و صنفیت‌جویی امکانات نویسنده را محدود کرده باشند هم به او میسر شد که در تصویر زندگانی پیش از انقلاب اصول تدقیق بدیعی - با وقوع نگاری دقیق نشان دادن منظره‌های حیات و گشادن ماهیت رویدادها را در ادبیات فارسی تاجیکی جاری نماید.

عنصرهای تصویرکاری رئالیستی به شکل‌های خود ویژه در ادبیات فارسی پیش از این هم وجود داشت. چنانچه صدرالدین عینی گفته است که «سعدی رئالیست است» (۱۱-۱-۱۲۳) و پژوهشگران از نثر احمد دانش لوحه‌هایی را نشان می‌دهند که رئالیستانه نگارش یافته‌اند. اما فراگرفتن امکانات رمان‌نویسی اروپایی یکمین بار در اثرهای عینی، در رمان‌های «داخنده» و «غلامان» دست داد. عینی تمایلات رئالیستی ادبیات ملی را از سعدی تا احمد دانش و عبدالرئوف فطرت این چنین بعضی عنعنه‌های پرثمر غیر رئالیستی این ادبیات را با

دستاوردهای رئالیسم روسی از آن جمله ماکسیم گورکی سازگار آورده و عمده‌ترین خصوصیت‌های نثر نوین تاجیکی را که پایه بر وقوع‌نگاری دارد معین کرد. در رئالیسم عینی برخی از ویژگی‌های بینش شرقی و بینش غربی به هم آمده است. این رئالیسم به ادبیات ما با قهرمانی آمد که از زحمت‌کشان عادی است. چشم دوختن به حال مظلوم‌ترین و بینواترین مردمان موجب شد که بی‌عدالتی‌های ساختار اجتماعی جامعه در زمان پیش از انقلابی حقیقت‌نگارانه بازگوی گردد. قهرمان قصه «آدینه» یک جوان ناکام است که از کودکی در زمان استبداد امیری از خودسری‌های ثروتمندان و کارداران یک ولایت دوردست کوهستان تاجیک بسیار جفا دیده است. وی جوان خاکسار و بی‌ادعایی بود که هر جور و ستمی را تحمل می‌کرد و هنگامی که کارد به استخوان رسید گریز را یگانه چاره خلاصی دانست. عینی حال همین رنجبرخوار و زیون را که «صنف حاکم به قطار گاو و خر می‌دید» (۳۴۱-۹) به خود او نشان داده و قدر و قیمت انسانی او را پدید آورده او را در راه حفظ شأن انسانی خود به تلاش دعوت کرد.

نویسنده در رمان «داخنده» باز سرنوشت یک خانواده فقیر کوهستان تاجیک را از نظر گذرانیده و تغییرات شعور اجتماعی یک جوان را که از قید ناتوانی و نافع‌الی بیرون بسته به مبارزه قدم گذاشت نشان داده است. اما در رمان فراخ دامن «غلامان» نه سرگذشت یک یا چند نفر بلکی آنبوه خلق و گروه گروه آدمان مظلوم در پیش نظر نویسنده است. اکثر این مردم غلامانی می‌باشند که سرداران یک قبیله ترکمن‌ها با غلامتازی‌ها از خراسان آورده در بخارا فروختند. این غلامان و دیگر بیچارگان که نیز برده‌وار زندگی دارند عاقبت با جدّ و جهد عدالت‌جویی به انقلاب رسیدند و به صفت نیروی دیگرکننده تاریخ عمل کردند.

به این معنی موضوع اساسی این اثرهای سه‌گانه عینی خودشناسی اجتماعی زحمت‌کشان است: در قصه «آدینه» زیر فشار ظلم، نابود شدن زحمتکشی که از اول ضرورت فعالیت و مبارزه را نفهمیده بود، در رمان «داخنده» بیداری شعور اجتماعی که زحمت‌کشان را به تلاش‌ها همراه کرد، در رمان «غلامان» نتیجه اجتماعی این مبارزه که به توده‌های مردم نیرویی برای دیگر کردن رفت تاریخ داد در

مرکز دقت نویسنده است.

شبهه‌یی نیست از شأن انسانی زحمت‌کشان خوار و زیون سخن سرکردن عین انسان‌پروری است. بشردوستی معارف‌پروانه عینی پیش از انقلاب به این درجه نرسیده بود. انقلاب اجتماعی برای دیدن حال تباه انسان و ماهیت استثمار به چشم عینی بینایی بخشید. دفاع از حقوق پایمال شده آدمی، دعوت به این که زحمت‌کش عادی خواری خود را بداند و شأن انسانی خود را بلند دارد از پیش رفت عینی در تکامل عقیده انسان‌دوستی گواهی می‌دهد. لیکن به چهارچوبه صنفیت‌گرایی داخل شدن مسئله خودشناسی اجتماعی به این بشرپروری محدودیت آورد، مسئله‌ازلی رستگاری که از اول مفهوم معنوی بود (و مثلاً به گفت ابن‌سینا: «رستگاری مردم به پاکی جان است») رنگ طبقاتی بخش نمود. البته جنبه اجتماعی پیدا کردن مسئله رستگاری رویدادی مثبت بود زیرا مضمون و مندرجه آن را گسترش داد و غنی کرد ولی جنبه صنفی و طبقاتی باز معنای آن را محدود نموده به سوی ستیزه‌اندیشی کشید.

خودشناسی اجتماعی صنفی بیشتر نیروی جسمانی و خرابکار انسان را به جنبش آورده و فعال کرده گروه‌ها و طبقه‌های به هم ضد می‌گذارد، وحدت جامعه و یگانگی ملت را سست کرده و روحیه کینه‌توزی و پرخاش‌جویی را قوت می‌دهد و ارزش‌های عالی انسانی را زیر خوف می‌گذاشت.

آن جستجوهای ذهنی و فلسفی که وابسته به خودشناسی ملی و رستگاری ملت بود پایه معنوی معارف‌پروری عینی را خلل وارد نکرد، ماهیت بشردوستانه آن را محدود نساخت بلکه به تقاضای شرایط تاریخی آن را مضمون و محتوای نو و غنا بخشید. در صورتی که خودشناسی صنفی کمتر جنبه سازندگی داشت و نیروهای سازنده انسان را محدودیت انداخته به یکسونگری گروهی تابع می‌سازد، خودآگاهی ملی محدودیت شعور صنفی را برهم می‌دهد، قوه‌ای دارد که مردم را متحد کرده جامعه را به بنیادکاری حقیقی، به سازندگی معنوی اساس سفربرنماید. چنانکه در بالا دیدیم خودشناسی ملی در فعالیت عینی پایه بر خودجویی و خودرسی چندجانبه، بر خودشناسی تاریخی، فرهنگی و معنوی داشت،

جستجوی فلسفی را به سوی شناخت ارزش‌های والای بشری برده بود. خودشناسی اجتماعی صنفی که بنیاد تدقیق بدیعی عینی را در اثرهای سه‌گانه او قصه «آدینه» رمان‌های «داخنده» و «غلامان» تشکیل نمود. به چنین گسترش و عمیق رفت دید عینی، به چنین بازجست ارزش‌های معنوی مانع آمد.

در سال‌های جنگ با آلمان فاشیستی (۱۹۴۱-۱۹۴۵) تحقیق علمی و ادبی بدیعی (هنری) عینی بیشتر در سر تاریخ مبارزه‌های آزادی‌خواهی ملی مردم تاجیک، مبارزه‌های ضد استیلاگران و غاصبان مرکزیت یافت. در همه مقاله‌ها و داستان‌های کوچک، در کتاب «عصیان مقنع» (۱۹۴۴) که بیشتر به پژوهش علمی نزدیک است و کتاب «قهرمان خلق تاجیک تیمورملک» (۱۹۴۴) که اثر بدیعی است و از جنگ ضد استیلاگران مغول حکایت می‌کند روح سرکش ملت که به قید و بند اطاعت و فرمان‌برداری هرگز تن نداده در راه آزادی و محافظت وطن مردم را به جان بازی‌ها واداشته است ترنم می‌شود. با این اثرهای استاد عینی یاد تاریخی ملت غنی‌تر شد، بیش از پیش فعالیت‌مندی پیدا کرد و بر ضد بیگانگان غاصب روانه گردید، بیشتر از آن که در دهه بیست و سی دیده بودیم یک عامل آزادی‌جویی شد. در دهه بیست و سی بیشتر یاد فرهنگی - تاریخ، زبان، ادبیات، معنویت چنین نقشی در شعور ملی و مبارزه آزادی‌بخش داشت، در زمان جنگ ضد فاشیسم بیشتر تاریخ اجتماعی و سیاسی چندین عصر که گاه‌گاه تاریخ فرهنگ و فولکلور را نیز فرا می‌گیرد برای معین شدن روحیه امروزی ملت و به مبارزه آزادی‌خواهی امروز سفر بر نمودن وی به خدمت کشیده شد. در سال‌های جنگ آلمان جنبه صنفی‌گرایی جهان‌بینی عینی سست شده جنبه ملی آن نسبت به دهه سی خیلی بیشتر شد و اساس معنوی آن قوت یافت. اکنون از عصرهای گذشته نه تنها مثلاً سرور شورش خلق بلکه مردی چون تیمورملک که حاکم ولایت بود قهرمان مثبت اثر هنری، «قهرمان خلق تاجیک» دانسته شد. و حال آن که پیش جنگ آلمان چنین شخصی به فهمش مارکسیستی سرور طبقه فئودال‌ها شمرده می‌شد و نمی‌توانست قهرمان خلق شناخته شود. جنگ ضد فاشیسم به چنین فهمش‌ها اصلاح درآورد و جهان‌بینی صنفی را اندکی سست و شناخت ملی و معنوی را قوی‌تر نمود.

## ۱۰

پس از جنگ آلمان رویه عینی در آثار ادبی بدیعی به کلی دیگر شد. وی در نوشته‌های بدیعی نیز آن رویه را که در فعالیت معارف‌پروری داشت پیش گرفت و در تحقیق واقعیت اجتماعی پیش از انقلاب صنفیت‌گرایی را به حداقل رسانیده اساساً به راه معنویت‌جویی درآمد. به این طرز دیگر شدن دیدگاه ادبی ایجادیات او را ماهیتاً تغییر داد.

شاید با مرور زمان کم‌کم از دوران انقلاب دور رفتن جامعه شوروی باعث سست شدن بینش صنفی گردیده باشد. شاید دهشت‌های ترور استالینی دهه سی و جنگ خانمان‌سوز آلمان برای دیدن این حقیقت امکان داده باشد که دید صنفی، منفعت‌جویی گروهی، تا‌مروایی، کوشش یک شخص و یک طائفه برای رسیدن به حاکمیت مطلق، به سر مردم فاجعه‌ها می‌آورد. به هر حال اگر چه دستگاه ایدئولوژی شوروی از نظریه صنفیت دست نکشیده بود به استاد عینی میسر گردید که در آخرین اثر بزرگش که به نام «یادداشت‌ها» در چهار جلد سال‌های ۱۹۴۸-۱۹۵۴ چاپ شد در بسیاری از موردهای اساسی خود را از ضابطه‌های آن نظریه برهاند.

در کتاب «یادداشت‌ها» واقعه‌های بخارای بیست سال آخر قرن نوزده، آن چه که از سر خود عینی گذشته بود خیلی به تفصیل تصویر شده است. عینی در سال‌های جوانی در بخارا در مرکز بسیار رویدادهای مهم قرار یافته بود و سرگذشت او چنان گنجایش پیدا کرد که برای تدقیق گسترده واقعیت یک دوره مهم تاریخ ملت امکان فراهم آورد. محققان «یادداشت‌ها»ی عینی را دانش‌نامه (انسکلوپدی) بخارای آخر قرن نوزده نامیده‌اند. الحق درست گفته‌اند. چشم‌انداز فراخ و عمیق سبب شد که نگارنده توانست خود را از پابند بسیار عامل‌های محدودکننده‌های بخشد.

اولاً باید گفت که عینی به مسئله خلق و تاریخ در «یادداشت‌ها» نسبت به آن که در رمان «غلامان» دیده بودیم تماماً به طرز دیگری نزدیک شده است. در قصه «آدینه» و رمان‌های «داخنده» و «غلامان» تنها دهقان خاک‌پاش به عنوان

نماینده خلق نشان داده شده بود. نویسنده فقط دهقانان تهیدست را خلق به شمار آورده است و این پندار از عقیده مارکسیست‌های شوروی سرزده بود که تنها دهقانان بینوای جفاکش را متفق صف کارگر و پُرولتاریا می‌دانستند. اما در «یادداشت‌ها» مفهوم «خلق» خیلی گسترش یافته مضموناً تکامل دیده است. در «یادداشت‌ها» نه تنها دهقان زحمت‌کش بلکه سرتراش (سلمان)، پیشه‌وران گوناگون از قبیل کفش‌دوز، ارابه‌کش و آلفته‌های (جوان‌مردان) بخارا نیز از جمله خلقتند. اکنون هیئت خلق مکمل‌تر و طبقه‌های گوناگونش به تصویر آمده است. چهره خلق در «یادداشت‌ها» مرکبی و گوناگونی و رنگارنگی زندگی زحمت‌کشان را کامل‌تر نمایان می‌سازد.

ثانیاً از مسئله بزرگ «خلق و تاریخ» در «یادداشت‌ها» مسئله «خلق و شخص» بیشتر اهمیت پیدا کرده است. در رمان «غلامان» نظر نویسنده اساساً به توده‌های مردم، به انبوه خلق و گروه‌های کلان - گویا به تمام یک صنف نگرانیده شده بود، شخصان جداگانه کم و تیره به نظر می‌رسیدند. در «یادداشت‌ها» نه فقط توده‌ها بلکه شخصیت جداگانه نیز در مد نظر نویسنده است. اکنون سیمای خلق بیشتر به واسطه سرنوشت درخشان شخصیت‌های برجسته، به وسیله شنوایدن صدای نازک طپش دل هر کدामी از آن‌ها ظاهر گردیده است.

فردیت و شخصیت انسان را در مرکز دقت گذاشتن نویسنده امکان فراهم کرد که صفت‌های اساسی سیمای معنوی ملت عمیق‌تر پدید آید نه فقط مظلومی و خاری و زاری خلق، نه تنها عدالت‌جویی وی، بلکه همه گوناگونی زندگی مردم، خصوصیت‌های معنویت تاجیکان، عقل و خرد و دل شاعرانه آن‌ها نشان داده شود.

چون نویسنده به شخصیت انسان بیشتر چشم دوخت نه تنها مظلومان عاجز و ناتوان (که در «آدینه»، «داخنده» و «غلامان» خیلی زیاد وارد شده‌اند) بلکه مردمان زورمند، شخصانی که جسماً و روحاً قوی و مقتدرند نیز در مد نظر قرار یافتند. عینی نخستین بار به تصویر «پهلوانان فوق‌العاده» پرداخت، نه تنها قوه بازو بلکه دل آدمیت و صفت‌های معنوی آن‌ها را نشان داد، با سرگذشت عبرت‌آموز آن‌ها در سر



مسئله مردی و نامردی، آدمیت و ناآدمی به اندیشه رفت.

اگر تا این وقت در اثرهای بدیعی عینی ملاها تنها پرسوناژهای منفی بودند (که روندهای پیشبر جامعه را پیشگیری می کردند) در «یادداشت‌ها» نه تنها ملاهای جاهل و ارتجاع پرست بلکه روشنفکران زیادی را چون احمد دانش و صدر ضیا و حیرت و ملا امان و دیگران می بینیم که در شخصیت برجسته آنها جلای عقل و ذکاوت ملت به جلوه آمده است.

همه روشنفکران دارای قوه عظیم جسمانی و روحانی بوده در سیر و حکمت تاریخ فعالانه شرکت دارند، آن را پیش می برند.

اکنون شخص یک جز فعال ملت و تاریخ است. از «یادداشت‌ها» ی عینی هر زحمت کش عادی خود را یک جزء ملت و بنیادکار تاریخ دید که نه فقط همه خلق، هر شخص نیز نیروی جسمانی و روحانی خود را احساس نمود و حسن ظاهری و باطنی خود را مشاهده کرد.

در اکثر اثرهای عینی - در «آدینه»، «داخنده»، «غلامان»، «مرگ سودخور» و غیره زندگی مردم پیش از انقلاب عذاب زیاد داشت، یک حیات تیره و تاریک که روشنی به آن کم راه می یافت بلکه به تمام راه نمی یافت. در «یادداشت‌ها» زندگی مردم عادی بیشتر روشنی دارد در این زندگی چیزهایی هست که هر لحظه درخششی می دهند و شب تاریک مظلومان را نیز منور می نمایند. منبع اساسی این ضیا و روشنی حیات معنوی خلق است، نیروی ایجاد کار و دل شاعرانه زحمت کش عادی، نجابت سیمای معنوی روشنفکران زمان است. اکنون عینی زمان پیش از انقلاب را فقط تیره و تاریک و پراز دهشت و وحشت نمی بیند اکنون چشم همه بین دارد که شادی و اندوه و تلخ و شیرین زندگی را برابر به معاینه می گیرد، قوه و توانایی انسان را و دل نجابت مند او را نیز نمودار می آرد. چهره نورانی خلق و فرزندان نامایان وی، آن استادان نامدار و بی نام و نشان، که هنرهای مردمی - کهنه کاری، موسیقی، افسانه و قصه های فولکلور، ادبیات نوشته - همه فرهنگ ملت را ایجاد می نمودند، محفوظ می داشتند، همواره تکمیل می دادند غالب دقت نویسنده آمده اند.

یکمین بار در ادبیات شوروی تاجیکی بود که همه هستی خلق به این کاملی و

همه‌جانبه‌گی چون نیروی اساسی تاریخ نمایان شد.

در رمان «غلامان» خلق قوه‌یی داشت که حرکت تاریخ را دیگر کند، به کام خود گرداند. در «یادداشت‌ها» خلق قوه تاریخ‌ساز است. تاریخ‌سازی خلق این جا نه در انقلاب انگیزی و خرابکاری انقلابی بلکه در این افاده یافته است که دارایی‌های مادی و ارزش‌های فرهنگی به وجود می‌آورد. اصل تاریخ همان فعالیت عالی معنوی است که ارزش‌های ماندگار و پاینده ایجاد می‌نماید و با بازآفرینی متصل آن‌ها پیوند زمان‌ها و رشد و تکامل اهل بشر را تأمین می‌کند. در «یادداشت‌ها» خلق چنین نیروی ایجادکار است و حل مسئله «خلق و تاریخ» اساس معنوی دارد. در اثرهای بدیعی که عینی پیش از «یادداشت‌ها» نوشته بود «خلق» معنای اجتماعی صنفی داشت، تنها مضمون اجتماعی صنفی خلق پدید آمده بود و بس. در «یادداشت‌ها» خلق معنای اِتنیکی گرفت که ماهیت اجتماعی و معنوی دارد. در «یادداشت‌ها» نیز نشانه‌های صنفیت‌گرایی کم نیست ولی به هر حال به او میسر شد که از محدودیت آن‌رهای یافته اساساً از بینشگاه انسانیت جویی به نهانخانه‌های دل مردم نگرد و هستی ملت را با همه نیک و بدش نمایان سازد. کتاب «یادداشت‌ها» نقطه عالی رئالیسم عینی است که هرچه را که ملت در یک دوره مهم تاریخ داشت کاملاً فراگرفت و آن را با دید عبرت‌آموز تاریخی عمیقاً سنجید و خودآگاهی ملی را یک درجه بالا برد تا که راهنمای فردای تاریخی باشد.

عینی گفته بود: «تاریخ آن‌گاه معنی خواهد داشت که به دست مردمان سلاحی در مبارزه راه فردا باشد».

عینی خود تاریخ زنده بود، از آن‌هایی بود که تاریخ ملت را خود به وجود آورده‌اند در تعیین سرنوشت تاریخی ملت شرکت ورزیده‌اند. شاید از همین سبب به او میسر شد که نه تنها در مبارزه آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی ملی، در آثار علمی، در «نمونه ادبیات تاجیک»، رساله‌هایی که درباره رودکی، ابن‌سینا، فردوسی، سعدی، نوایی، واصفی، بیدل نوشته بود آخرالامر در اثر ادبی بدیعی نیز اصل معنوی انسان و اصل معنوی تاریخ را پدید آورد. معنویت جویی و صنفیت‌گرایی از دهه بیستم در فعالیت خلافت عینی برابر و گویا پهلوی به پهلوی ادامه

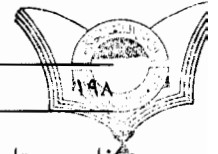
داشت: یکی در آثار علمی و دیگری در آثار ادبی بدیعی. در آخر عمر او در «یادداشت‌ها» معنویت‌جویی پیروزی یافت. اگرچه در «یادداشت‌ها» نیز هنوز صنفیت‌گرایی هست (و در زمان شوروی گریز از آن هیچ امکان نداشت) می‌تواند گفت که معنویت‌جوئی برتری کلی دارد.

آری عینی مرد تاریخ و روشنفکر روشن‌بینی بود که محدودیت‌های ایدئولوژی حکمران سختگیر را برطرف نموده و می‌خواست ملت را به اصل هستی انسان، اصلی ملی و تاریخی برساند. چنین شناخت خویشتن به ملت امکان می‌دهد که با آگاهی و استواری رو به سوی فردا آورد.

تاجیکان ماوراءالنهر در تاریخ خود مردان بزرگ را کم ندیده‌اند ولی به گمان ما در عصر نوین، در سده نوزدهم و بیستم دو مرد بزرگ تاریخ‌ساز به میدان آورده‌اند که در راه خودشناسی تاریخی و معنوی، در جستجوی راه احیای ملی سروری نموده‌اند. یکی از این‌ها احمد دانش و دیگری صدرالدین عینی است.

## ۱۱

صدرالدین عینی روزگاری به سر برد که پر از تلاش و شدت بود و فاجعه‌هایی داشت. از آن‌گاه که قدم به عرصه فعالیت اجتماعی گذاشت و سال ۱۹۰۸ در بخارا آموزگار مکتب اصول جدید شد حیات او همیشه در زیر خوف بود. در هر ده سال خوف نابودی به سر او می‌آمد. نخستین بار سال ۱۹۱۷ خوف نیستی به سرش آمد که از جلادان امیر بخارا هفتاد و پنج چوب خورد و به طور معجزه‌آسا از چنگال اجل جان به سلامت برد. بار دوم در زمان شوروی چون کتاب «نمونه ادبیات تاجیک» چاپ شد سال ۱۹۲۷ از تاشکند و مسکو شاه‌پرستی ضدانقلابی را به او تهمت زدند و لازم بود که جزای سختی ببیند ولی طالعه بلند کرد و خلاص شد. شاید وصف انقلاب در شعر و مقاله‌ها و رمان «داخنده» که تألیفش سال ۱۹۲۹ پایان یافت سبب نجات او بوده باشد. بار سوم سال ۱۹۳۷ که ترور بلشویکی به نقطه عالی رسید باز عینی هدف تیر بلا قرار گرفت: او را نیز دشمن خلق نامیدند. یکی از مقاله‌های ضد او که در روزنامه‌ها از جمله در روزنامه ازبکی «بخارا حقیقتی» به زبان



فارسی تاجیکی درج شد «نقاب پوشی عینی» نام داشت که گویا عینی در دوران تاسیس شورایی همیشه دشمن نقابدار بوده است. کتاب‌های او را از کتابخانه‌ها و دکان‌ها گرفته شوزانیدند. هر شبی گوش به در داشت که می‌آیند و او را می‌برند. چند ماه از خانه بیرون نشد و نظربند بود. در این مدت به نام «لغت نیم تفصیلی تاجیکی» فرهنگی ترتیب داد که یازده هزار واژه را دربر می‌گیرد و نیم لغت‌ها «از زبان زنده خلق تاجیک» گرفته شده است (۱۲-۱۹) و به این شکل و معنی در دیگر فرهنگ‌ها دیده نمی‌شوند. و به بالاها چند عرضه و تقاضا نامه نوشت. نهایت ابوالقاسم لاهوتی که در مسکو زندگی می‌کرد، دبیر اتحادیه نویسندگان شوروی بود و سخنش اعتبار داشت به توسط ویچسلاو مِوُلُوتِف که شخص دوم در اتحاد شوروی بود به استالین مراجعت کرد. به سبب کفالت لاهوتی یا به سبب دیگری استالین دستور داد که عینی را آزار ندهند عینی خلاص شد.

چون سال هفتم هر دهه بلایی به سر عینی می‌آمد بعضی‌ها از نزدیک رسیدن سال ۱۹۴۷ شاید ترس داشتند. در حقیقت پس از پیروزی در جنگ آلمان یعنی بعد سال ۱۹۴۵ سرتاسر کشور شوروی چند موج تعقیبات آمد و بسیاری از روشنفکران زندانی شدند. در تاجیکستان نیز چند سال بعد جنگ «مبارزه با ملت‌گرایی بورژوازی» خیلی اوج گرفت و می‌کوشیدند که روشنفکران را سرکوب کنند ولی نفری از آن‌ها زندانی نشد. و حال آن‌که در دیگر جمهوری‌های شوروی نویسندگان و دانشمندان گروه گروه به حبس می‌افتادند. سبب این که تعقیبات سال‌های بعد جنگ دوم جهان در تاجیکستان نسبتاً به نرمی گذشت آن بود که از سال ۱۹۴۴ تا ۱۹۵۶ منشی اول حزب کمونیست و شخص یکم جمهوری باباجان غفوراف بود و پیشگیری شکنجه و زندانی شدن روشنفکران به او دست داد. وی آن‌ها را سرپرستی می‌کرد. از جمله احترام استاد عینی را چنانکه لازم بود به جا آورد و سال ۱۹۴۷ استاد به وکیلی شورای عالی تاجیکستان انتخاب شد. جشن هفتادمین زادروز استاد سال ۱۹۴۸ باشکوه تمام برگزار گردید. چون سال ۱۹۵۱ در تاجیکستان فرهنگستان علوم تاسیس شد با پیشنهاد غفوراف، عینی رئیس آن انتخاب گردید و با پافشاری‌های غفوراف از سمرقند به شهر دوشنبه کوچید. سال

۱۹۵۰ او را بازم با توصیه غفوراف وکیل شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی انتخاب کردند.

اعتبار استاد عینی در بین مردم تاجیک از اول به غایت بلند بود. پیش از انقلاب سال ۱۹۱۷ اساساً در حدود امارت بخارا اما پس از آن به خصوص از نیمه دهه بیستم که مبارزه ثابت قدمانه او در راه استوار کردن حقوق ملت تاجیک شروع شده «نمونه ادبیات تاجیک»، قصه «آدینه» و دیگر آثار ادبی و علمی او پی هم چاپ شدند در چشم تمام ملت احترامی عظیم پیدا کرد.

از اوایل دهه سی ام تا اواخر دهه شصتم در تاجیکستان فقط سه نفر را با عنوان «استاد» نام می بردند که یکی استاد رودکی و دیگری استاد عینی و سومی استاد لاهوتی بود. این عالی ترین درجه بزرگداشت در دوران تشکل خودشناسی تاریخی و خودآگاهی ملی تاجیکان ورارود است. رودکی چون بنیانگذار ادبیات جهان شمول فارسی از عهد آل سامان سزاوار این عنوان شده بود. از هم زمانان صدرالدین عینی با آن همه دانش بی حد و جان بازی هایی که در راه ملت کرد و ابوالقاسم لاهوتی به سبب محبوبیت همگانی که داشت و شعرش را در دوردست ترین گوشه های ورارود هر جا تاجیکی باشد می خواندند و می سرودند در نظر مردم به درجه استاد ملت رسیده بودند.

صدرالدین عینی در یک مدت طولانی - در حدود ۲۰-۲۵ سال سپاسگزاری ملت را به چشم خود دید. در نظر انسان پروری از این زیادتیر سعادت شاید نخواهد بود. چون سال ۱۹۹۱ تاجیکستان به استقلال رسید و عنوان «قهرمان تاجیکستان» تاسیس یافت نخستین دو نفر که سال ۱۹۹۷ صاحب این عنوان گردیدند صدرالدین عینی و باباجان غفوراف بودند.



در این مقاله ۲۸ نفر از ادیبان و دانشمندان و سیاستمداران تاجیک قرن نوزده و بیست نامبر گردیده اند که چهار نفر آن ها از دست جلادان امیربخارا و ده نفرشان به دست شورویان کشته شده اند و هشت نفر دیگر از امیر یا از شوروی جزای سخت دیده اند.

